

راه توده

بایدار باد آرمان های انقلاب بهمن!

<http://www.rahetude.de>

نوره دوم شماره "۹۲" بهمن ۱۳۷۸

مقاله ۵۲ صفحه ای کیانوری اردیبهشت ۷۸

دشواری های "خاتمی" به قلم "کیانوری"

فرمانروایانی که در دوم خرداد از خواب خرگوشی بیدار شدند، به کمک سنگواره های قرون وسطانی شورای تکمیل و ازدهای سیری ناپذیر بازار سنتی، در عمل بصورت همدست امریکا، هر روز دشواری جدیدی را بر سرراه دولت خاتمی بوجود می آورند. (ص ۱۹)

برای اولین بار،
نام "احمد خمینی" در
لیست قتل های سیاسی
اعلام شد! (ص ۳۷)

افشای طرح قتل "عموئی"

(ص ۹)

عالیجنابان اقتصادی باید افشاء شوند!

(ص ۶)

حجج اسلامی که باید بروند!

(ص ۵)

سرمایه داری ملی و "دولت ملی"

(ص ۱۷)

سایه موتلفه از سر بازار کوتاه

(ص ۷)

"ترقی"

از خبرچینی ساواک تا نمایندگی مجلس

(ص ۴)

متحدان کاروان سوسیالیسم

(ص ۲۷)

دو نوع "اعتدال" در جنبش و انتخابات

آنچه که در آستانه برگزاری انتخابات دوره ششم مجلس اسلامی، بعنوان "خط میانه و اعتدال" در جمهوری اسلامی مطرح شده، "خط" جدید و طرح غافلگیری کننده ای نیست. از نخستین ماه های پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و گشوده شدن نسبی فضای مطبوعاتی در ایران، چنین "خط" و "طرحی" مطرح بود. ابتدا در امریکا و سپس در داخل کشور!

این طرح در کنفرانسی که در نیویورک و با حضور "سایروس ونس"، وزیر خارجه سابق امریکا، تشکیل شد، برای نخستین بار رسماً اعلام شد. در این کنفرانس که تنها چند ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری و انتشار چند نشریه جدید در ایران برپا شد، "سایروس ونس" با دقت کامل طرحی را مطرح کرد که امروز از سوی بخشی از "کارگزاران سازندگی"، "هائیمی رفسنجانی" و بخشی از روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی، بعنوان "خط میانه و اعتدال" مطرح می شود. با این خط میانه ابتدا با کلام و زبان "سایروس ونس" آشنا شویم. او در کنفرانس نیویورک، که برای بررسی اوضاع ایران پس از انتخاب محمدخاتمی برپا شده بود، گفت:

جانشین دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی

هیچ ائتلافی پایداری نیست

اگر رقیب در عملکرد خود اصلاحاتی انجام دهد حرکت های جدیدی شکل خواهد گرفت (هر دو خبر از روزنامه صبح امروز ۸ دیماه نقل شده است!)

مصاحبه
باهنر
با

BBC

*میانه روهای جبهه
دوم خرداد می توانند با
ما کار کنند

صفحه ۳

«بجای استفاده از تحولات دمکراتیک و شامل کردن کلیه گروه ها و قشرهای مردمی، از میان گروه های نخبه و از درون گروه نخبه نیز گروه هایی که بتوانند در خط میانه قرار بگیرند، یعنی نه دمکرات باشند و نه انحصار طلب باشند، اینها انتخاب شوند و از حمایت جهانی هم برخوردار شوند. امریکا می تواند [برای تشویق، جلب اعتماد و شکل دهی گروه نخبه] بطور مستقیم با گروه انحصار طلب وارد مذاکره شود و اعلام آمادگی برای حمایت کند، تا این گروه اطمینان پیدا کند و برای حل مشکلات اقتصادی برود به طرف حل مشکلات سیاسی. برای این کار، از میان نخبگان گروه دوم [یعنی خط راست] و از میان گروه اول [همکاران خاتمی و طرفداران تحولات] ترکیبی را می توان بوجود آورد.»

سایروس ونس در این کنفرانس از طرح دمکراسی محدود و کنترل شده دفاع کرد و امریکا را حامی طرفداران این طرح در جمهوری اسلامی اعلام داشت و حتی وعده مذاکره مستقیم را نیز به برگزیدگان دو طیف حکومتی ایران، در صورتی که در یک اتحاد جدید در کنار هم قرار بگیرند، داد. (ص ۲)

(بقیه طرفداران دو نوع ... از صفحه اول)

چند ماه پس از سخنرانی "سایروس ونس" در کنفرانس نیویورک، روزنامه "انتخاب" در شهر قم از زیر چاپ بیرون آمد. یک روحانی سید، بنام "طه هاشمی"، که در مجلس اسلامی نیز حضور دارد، اداره کننده این روزنامه اعلام شد و معنوی از روزنامه نگاران بی خط دهه ۵۰ ایران دستچین شده و در آن به کارگرفته شدند. حتی به کادرهای بیکار مانده روزنامه های بسته شده "جامعه" و "توس" هم ناخنک زده شد!

درباره بودجه و سیاست روزنامه "انتخاب" در ابتدا حدس و گمان ها بسیار بود، هاشمی رفسنجانی حمایت مالی خود را از این روزنامه تأیید نکرد، اما تکذیب هم نکرد! حوزه علمیه قم و روحانیت مبارز نیز با همین سیاست با سوالاتی که پیرامون بودجه روزنامه "انتخاب" وجود دارد، برخورد کردند!

"انتخاب" که با سیاست "یکی به نعل" و "یکی به میخ" از توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی دفاع کرده و آنها را دوقلوهای همزاد این دوره معرفی می کند، بتدریج بر رنگ دفاع از توسعه اقتصادی در مقابل توسعه سیاسی افزود، گرچه چنان بر طبل "توسعه اقتصادی" نمی کوبید که مردم جیبایش را از حساب طرفداران توسعه سیاسی جدا کنند!

اینکه در آینده و پس از انتخابات مجلس ششم این روزنامه چقدر شکل و شمایل روزنامه های رسالت و یا جمهوری اسلامی را به خود خواهد گرفت، بحث آینده و وابسته به ترکیب مجلس ششم است، اما امروز "انتخاب" که بازتاب دهنده باصطلاح "خط میانه و اعتدال" است، این احتیاط را شرط ادامه حضور در میدان رقابت فشرده مطبوعاتی می داند.

"طه هاشمی"، که از وابستگان خانواده هاشمی نیست و عمامه سیاه و پیشوند "سید" برای این جدائی حجت است، بتدریج مبتکر یک فراکسیون جمع و جور نیز در مجلس پنجم شد. این فراکسیون که بعداً، در تدارک انتخابات مجلس ششم، حزب اعتدال و توسعه از درون آن بیرون آمد، با چند وجب فاصله از جمع طرفدار کارگزاران سازندگی و "مجمع حزب الله" مجلس حرکت کرد.

در "مجمع حزب الله" مجموعه ای متنوع از طرفداران دولت گردآمده اند. از میان فراکسیون باصطلاح مستقل مجلس و از جمع این "مجمع" بتدریج نمایندگانی که صبح به صبح به بیرق سبز رنگ بالای ساختمان مجلس اسلامی، که در کنار پرچم ایران در اهتزاز است، نگاه می کنند، تا مسیر باد را تشخیص دهند، عده ای خود را با "طه هاشمی" همسو کردند.

بتدریج کسانی از جمع فراکسیون اکثریت، یعنی "حزب الله" نیز، احوال پرسی از "طه هاشمی" را به سلام علیک صبحگاهی اضافه کردند!

"ناطق نوری"، رئیس مجلس پنجم، نیز هر چه پایان عمر مجلس پنجم نزدیک تر شد، عنایتش به "طه هاشمی" که با رهبران جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در مشورت است و به دفتر آیت الله مهدوی کنی و دفتر ویژه هاشمی رفسنجانی نیز راه دارد، غلیظ تر شد! تا جایی که در ماه های اخیر و در جنجال هایی که بر سر طرح های دوفوریتی مربوط به قانون انتخابات برپا می شد، گهگاه او را به جایگاه هیات رئیسه مجلس فراخوانده و با وی رایزنی زیر گوشی کرد!

"مرعشی"، قائم مقام دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی، نیز رایزنی های خارج از مجلس با "طه هاشمی" را به گفتگوها و هماهنگی های روزانه در داخل مجلس تبدیل کرد.

به همان اندازه که "طه هاشمی" و "مرعشی" به هم نزدیک شدند، بخش هایی از بنیانگذاران کارگزاران سازندگی، نظیر "عطاء الله مهاجرانی" و "مرتضی الویری" به جبهه مشارکت نزدیک شدند. سرگردان ترین چهره جنبه ای کارگزاران، در این دوران "قائمه هاشمی" بود، که بتدریج بی پروا تر از بقیه اطرافیان هاشمی رفسنجانی در برابر جبهه مشارکت قرار گرفت. روحانیت مبارز و فراکسیون اکثریت مجلس دیگر لازم نبود در برابر حرف ها و بی پروایی های قائمه هاشمی، که خود نام او را "قطعه" گذاشته اند دندان روی جگر بگذارند. او که وقتی روزنامه "زن" بسته شد، خود را به آب و آتش زد، تا بلکه حکم انتشار دوباره آن را از جنگ "آیت الله یزدی"، رئیس وقت قوه قضائیه در آورد، اکنون دلائل و ضرورت توقیف روزنامه "زن" و ضرورت تجدید نظر در خط مشی کارگزاران سازندگی را خوب درک کرده است! جسارت او در دفاع از "دوچرخه سواری پانوان" و زبان بی کترش در افشای سابقه غیر انقلابی و ثروت "آفتابی" سردار "محمدرضا نقدی"، رئیس حفاظت نیروهای انتظامی در دادگاه مطبوعات، که او را به چهره ای "بی پروا" در خانواده هاشمی رفسنجانی و در جمع رهبران کارگزاران سازندگی تبدیل کرده بود، هر اندازه در گذشته از نظر اداره کنندگان روزنامه های "رسالت"، "جمهوری اسلامی"، "قدس" و "نثارالحسین" و "شلمچه" نکوهیده بود، اکنون و در تشدید جدائی کارگزاران سازندگی از جبهه مشارکت، توسط همان خانواده مطبوعاتی ستایش انگیز است!

یک سال و ۸ ماه پس از کنفرانس نیویورک، پیکر تمام قد "خط میانه و اعتدال" از سایه بیرون آمد!

در همین دوران، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، که در ابتدای ورود به صحنه انتخابات، رفتن به مجلس را "با دست پس می زد و با پا پیش می کشید"، بعد از ثبت نام و شرکت در یک مصاحبه مطبوعاتی، رسماً از "میانه روی" و "اعتدال" به دفاع برخاست!

علی اکبر ناطق نور بلافاصله انصراف خود از ادامه حضور در مجلس را اعلام داشته و گفت: "ما" از ایشان خواسته بودیم که بیایند!

او ترکیب و اسامی این "ما" را اعلام نکرد، اما بدین ترتیب خواست بگوید که "هاشمی" تحت چه حمایتی به میدان آمده است و درچارچوب سیاست های "ما" نیز باید حرکت کند!

او که هر لحظه می تواند انواع پرونده ها را برایش رو کنند، حتی اگر دچار تردید شده و اندیشه نزدیکی به جنبش هم به ذهنش خطور کند، خواهد توانست شانه از زیر بار این حمایت خالی کرده و مستقل از "ما" و سیاست "اعتدال" مورد حمایت آنها عمل کند؟

این اعتدال و میانه روی، غیر از ده ها دلیل و انگیزه که به جلوگیری از باز شدن پرونده مهمترین و سرنوشت سازترین حوادث ۲۰ سال پس از انقلاب در مطبوعات - حتی در مجلس آینده - و بیم و هراس از بازگشت احزاب قدیمی به صحنه علنی فعالیت سیاسی و آگاهی باز هم گسترده تر مردم از حوادث و ست و سری آنها باز می گردد و روی درونی سکه "اعتدال و میانه روی" را شامل می شود، دارای یک روی بیرونی نیز هست!

"سایروس ونس" در نیویورک این روی سکه را به نمایش گذاشت، و در عین حال "تخبه های طرفدار" خط "میانه" در کارگزاران سازندگی و طیف وابسته به موفقه اسلامی و روحانیت مبارز را از "لولوئی" که در آن سوی سکه نقش بسته ترسند. او می دانست "ترس" از آن روی سکه جدی تر از آنست که آنها بتوانند با بستن چشم بر این تصویر، به کشمش میان خود ادامه دهند!

شخصیت هایی نظیر عبدا لله نوری و طیفی از نوآندیشان مذهبی به این اتهام که در صف طرفداران تحولات تندروی می کنند، در کنار طیف گسترده ای از ملی-مذهبیون و دگراندیشان فعلاً و در این مرحله از صحنه انتخابات حذف شدند تا در آینده بتوانند تکلیف آن ها را جلی تر از امروز تعیین کنند!

از آنسو نیز به امثال "حسین شریعتمداری"، نماینده ولی فقیه در روزنامه کیهان و چاقو کشی بنام "گاه" در اصفهان، میدان ندادند تا رسماً برای انتخابات ثبت نام کنند. آنها از سوی انصار حزب الله تهران و انصار ولایت در اصفهان کاندیدای نمایندگی مجلس ششم بودند!

روی خارجی "خط اعتدال و میانه"

آن اعتدالی که "سایروس ونس" طراح و حامی آن است، در جستجوی چه هدفی است؟ و چرا از سیر طبیعی رویدادها و تعمیق جنبش مردم در ایران نگران است؟ این نگرانی "سایروس ونس" را پیش از آنکه در کلمات او در نیویورک بخوایم جستجو کنیم، باید در وعده ها و اطمینان هایی جستجو کنیم که از دهان طرفداران "خط اعتدال و میانه" در آستانه انتخابات مجلس ششم مطرح می شود.

شعار توسعه اقتصادی، که در ابتدا از سوی طیف طرفداران خصوصی سازی و روزنامه های وابسته به صاحبان نقدینگی و رهبران جمعیت موفقه اسلامی بعنوان سخنگوی سرمایه داری بزرگ تجاری ایران مطرح می شد و روحانیونی نظیر آیت الله یزدی و آیت الله خرازی از آن دفاع می کردند، بتدریج ماهیت خود را در شفاف ترین کلمات ممکن در دفاع جانانه "هاشمی رفسنجانی" از ادامه اجرای برنامه تعدیل اقتصادی نشان داد!

او نه تنها در گفتگوی مطبوعاتی خود با روزنامه همشهری از برنامه تعدیل اقتصادی و ضرورت ادامه آن دفاع کرد و به منتقدان آن تاخت، بلکه در نماز جمعه اول بهمن ماه نیز این دفاع خود را تکرار کرد. بنابراین دفاعیات آنچه مسلم بنظر می رسد، "خط اعتدال و میانه" طرفدار آن توسعه اقتصادی است که نام واقعی اش "برنامه تعدیل اقتصادی" است! یعنی برنامه اقتصادی دیکته شده توسط امپریالیسم جهانی، به سرکردگی امریکا به تمامی کشورهای که دستشان زیر ساطور بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است!

استقلال اقتصادی ایران و جدائی اش از این برنامه جهانی امپریالیسم، سرود خوش آهنگی است که می تواند مردم دیگر کشورهای منطقه را نیز به تکرار آن ترغیب کند! امریکا از این سرود خوش نمی آید!

متحدان طبیعی-نخبگانی با اندیشه‌ها و پایگاه‌های طبقاتی مشترک اقتصادی در میان طیف ناهمگونی معرفی می‌کند که در اطراف دولت محمد خاتمی گرد آمده‌اند.

بنابراین شواهد و مستندات، مسئله این نیست که "هاشمی رفسنجانی" خوب است یا بد، خواهد توانست شتاب تحولات را بگیرد یا نه، شورای نگهبان از ملی-مذهبی‌ها خوشش می‌آید یا خیر، روحانیون حکومتی با مصدق و ملیون بد هستند یا خوب، طرفداران "ولایت فقیه" مخالفان "ولایت فقیه" را از صحنه حذف می‌کنند و یا نمی‌کنند،... مسئله اساسی درخت تنومندی است بنام "جنبش عمومی" مردم ایران برای حفظ استقلال کشور و دفاع از آرمان‌های اساسی انقلاب بهمن ۵۷. همه آنچه که بعنوان دو استراتژی آمریکا و امپریالیسم جهانی، در بالا از آن‌ها یاد شد و همه فعل و انفعالات سیاسی که بر شمرده شد، سمنی است که پای این درخت ریخته می‌شود تا خشک شود!

بنابراین، بحث بر سر سرنوشت "جنبش" و نجات انقلاب بهمن ۵۷ از سقوط نهائی و بسته نشدن دفتر است! دست‌های سمنی و زهرآلود را باید از دست‌یابی به این درخت کوتاه ساخت و به رشد آرام و استوار جنبش کمک کرد. آن "اعتدال"ی، که مخالف ماجراجویی، حادثه‌آفرینی، تشنج‌آفرینی، چپ‌نمایی و بجای "راه رفتن"، طرفدار "دویدن با سر" باشد و رشد تدریجی و منظم آگاهی عمومی و بسیج عمومی را ممکن سازد، "اعتدال"ی است که حزب توده ایران، بعنوان پیگیرترین مدافع منافع ملی و منافع زحمتکشان ایران، نه تنها خود از آن دفاع همه‌جانبه می‌کند، بلکه تمام نیروهای ملی و مسترقی ایران را به حمایت و دفاع از آن فرا می‌خواند.

این "اعتدال" هیچ نوع همخوانی و ارتباطی با آن اعتدالی که "سایروس ونس" تئوریزه کرده و اکنون در آستانه انتخابات مجلس ششم به بهانه حذف "تندروهای چپ" و "تندروهای راست"، در حقیقت به ستیز با ملیون، ملی-مذهبی‌ها، دگراندیشان میهن دوست شناخته شده و طرفداران واقعی اصلاحات، استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی و کسانی که طرفدار "اعتدال" واقعی هستند، ندارد. "اعتدال" اول، اعتدالی است دارای ماهیت و ظرفیت انقلابی، در حالیکه "اعتدال" دوم، توطئه‌ایست دارای ماهیت ضد انقلابی و مخالف مصالح ملی و در برابر جنبش عمومی مردم ایران!

این دو تعریف از "اعتدال" و "میان‌روی" را باید به میان مردم برد، بحث پیرامون آن را در مطبوعات گشود، تفاوت اساسی آن‌ها را برای مردم تشریح کرد و صاحبان حق رای و انتخاب را از هر راه و طریق ممکن تشویق کرد تا در انتخابات مجلس ششم شرکت کرده و حتی در همان محدوده بسیار تنگی که طرفداران "اعتدال" سایروس ونس برای مردم و انتخابات ایجاد کرده‌اند، به کسانی رای دهند که طی دوران اخیر ثابت کرده‌اند از "اعتدال"ی دفاع می‌کنند که در خدمت پیروزی جنبش باشد، نه "اعتدال" علیه مردم و جنبش!

این یکی از مشورت‌های "طه هاشمی" با "ناطق نوری" در مجلس اسلامی است



خط اعتدال، که نیروی حامی آن در جبهه ارتجاع-بازار بسیار بیشتر از کارگزاران ضربه دیده و شقه شقه شده است و در جبهه مشارکت و دو طیف چپ مذهبی، که نظراتشان را در "عصرما" و "صبح امروز" منعکس می‌کنند، طرفداری ندارد، از "اعتدال" و "توسعه" ای که هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه خود بر آن پای فشرده به گرمی استقبال کرد. این استقبال، چنان بود، که حالا باید بیشتر از گذشته، از انواع ماجراجویی‌های جدید برای به پیروزی رساندن خط اعتدال و میانه در جریان انتخابات نگران بود. یعنی پیروزی "خط اعتدال و میانه" در این انتخابات به هر قیمتی! حتی به قیمت کمترین مشارکت مردم در رای‌گیری!

این نکته بسیار مهمی است، که برای آگاه‌سازی مردم از ماهیت آن، در هفته‌های پیش رو، تا انتخابات ۲۹ بهمن، نباید لحظه‌ای از آن غفلت کرد! به همان اندازه که نباید از افشای دلائل به میدان آمدن شعار "اعتدال و میانه روی"، ماهیت آن و خط‌دهندگان اصلی آن در آمریکا غافل شد!

رویدادهای یکسال و نیم اخیر نشان داد که چگونه و با چه دقتی از بیرون از مرزهای ایران، جابجائی‌های سیاسی، فراکسیون‌سازی و تاثیرگذاری روی تحولات ایران، بی‌اعتنا به شعارها و گرد و خاک‌های طرفداران مبارزه با استکبار جهانی و مخالفان ارتباط سیاسی با آمریکا سازمان داده شده و هدایت می‌شود!

آنچه که برای طراحان واقعی و همیشگی سیاست خارجی آمریکا - بی‌اعتنا به اینکه چه کسی از کدام یک از دو حزب جمهوریخواه و دمکرات رئیس جمهور آمریکا باشند - اهمیت کلیدی دارد، در دو استراتژی زیر خلاصه می‌شود:

الف- در صحنه داخلی:

- ۱- روند تحولات در ایران به محکم شدن زیر پای یک دولت ملی، شکل‌گیری و برگشت ناپذیر شدن چنین رویدادی، به صحنه بازگشتن کادرهای آرماسن‌گری سال‌های اول پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ و گشایش فضای سیاسی کشور به روی احزاب ملی و چپ (در درجه اول حزب توده ایران) نینجامد.
- ۲- اقتصاد ایران نتواند در سطحی ملی پا گرفته، روی پای خود ایستاده و حسابش را از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی جدا کند و هدایت سیاسی ایران از این طریق از اختیار خارج شود!
- ۳- افشاکری‌ها پیرامون رویدادهای ۲۰ ساله پشت صحنه جمهوری اسلامی تا آن مرزهایی ادامه یابد که گردانندگان و هدایت‌کنندگان این رویدادها را از صحنه حذف نکنند، بلکه مشوق آنها برای زدوبندهای باز هم بیشتر با قدرت‌های خارجی، برای ماندن در صحنه سیاست و قدرت شود.

ب- در صحنه خارجی

- ۱- رویدادهای دوران اخیر ایران، که با حمایت وسیع و ده‌ها میلیونی مردم همراه است، به یک رفم انقلابی نینجامیده، برای کشورهای مسلمان منطقه به یک "مدل" و "نمونه" تبدیل نشده و دولت‌های مستززل منطقه را مستززل‌تر نکند.
- ۲- در چارچوب سیاست عمومی آمریکا برای ایجاد جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای، ظرفیت‌های موجود در جمهوری اسلامی برای کشاندن ایران به یک جنگ داخلی و تقسیم آن به چند کشور کوچک و ضعیف از بین نرود و این الگوتاثیر برای تحولات آینده ایران همچنان حفظ شود. این امر، در ارتباط با گسترش پایگاه‌های نظامی ناتو و آمریکا در اطراف روسیه، برای آمریکا اهمیت کلیدی یافته است!

۳- ایران در چارچوب منافع ملی و از سوی یک دولت ملی، بتدریج به سمت شکل‌گیری اتحاد با کشورهای هندوستان، چین، روسیه از یکسو و تنش زدائی با همه کشورهای جهان از سوی دیگر رهبری نشود!

آن "اعتدال" و میان‌روی که "سایروس ونس" آن را تئوریزه کرده و بصورت بسیار جدی بیم آن می‌رود که انتخابات مجلس ششم در پی تحقق آن سازمان داده شود، دارای این مضمون غیرملی است. "ونس" با دقت بسیار روی بحران اقتصادی جمهوری اسلامی انگشت گذاشته و با اطمینان کامل از مذاکره با جناح راست (جبهه ارتجاع-بازار) سخن می‌گوید و نخبگان این جبهه را

**جوانه هائی که پس از درگذشت
آیت الله خمینی در جمهوری اسلامی
بسرعت رشد کردند!**

"حمید رضا ترقی" از خبرچینی "ساواک" تا نمایندگی مجلس!

روزنامه "آفتاب امروز" مدتی پیش و در ارتباط با موضوع جمعیت موفله در برابر انتخابات مجلس ششم و رد صلاحیت هائی که پیش بینی می شد شورای نگهبان برای مقابله با تحول طلبان بدان دست خواهد زد، با "حمیدرضا ترقی" نماینده مشهد در مجلس پنجم مصاحبه ای خواندنی انجام داد.

حمید رضا ترقی، که اکنون عضو شورای رهبری موفله اسلامی و سردبیر ارگان مرکزی این جمعیت "شما" است، در زمان شاه ارتباط هائی با حجتیه داشت و مدت کوتاهی نیز زندانی بود.

شورای نگهبان نیز یکی از وظائف اصلی و نظارتی اش آنست که وابستگان درجه اول نظام گذشته، همکاران ساواک شاهنشاهی و مخالفان انقلاب کاندیدای نمایندگی نشود و به مجلس راه نیابند. (البته، منظور آن آرمان شناخته شده سال های اول پیروزی انقلاب است و نه آنچه که اکنون مخالفان آن آرمان ها در درون حاکمیت جمهوری اسلامی، بصورت من درآوردی "ارزش های انقلاب" اعلام می کنند).

حال که شورای نگهبان قانون اساسی، صدها تن از طرفداران تحولات، ملی-مذهبی ها، دگراندیشان و حتی بسیاری از نمایندگان دوره های گذشته مجلس اسلامی، جانبازان جنگ، خانواده قربانیان جنگ و اسرای جنگی را از لیست داوطلبان رد صلاحیت کرده و بدون آنکه از فرد مشخصی، با مدرک معینی یاد کند، برخی رد صلاحیت شده ها را مرتبط با ساواک شاهنشاهی اعلام داشته، خواندن دوباره آن مصاحبه آفتاب امروز با "حمیدرضا ترقی" اعتبار ویژه ای می یابد!! چرا که دهها تن امثال حمید رضا ترقی، در مجلس چهارم و پنجم با تائید همه جانبه شورای نگهبان بر کرسی نمایندگی مجلس تکیه زدند و حتی برای بیرون کشیدن آن ها از صندوق های رای، به انواع تقلب ها، صندوق سازی ها و ابطال انتخابات این شهر و آن شهر دست زدند.

ابتدا، سؤال و جواب آفتاب امروز با "حمید رضا ترقی" را بخوانیم و سپس ببینیم این چهره ها، با حمایت شورای نگهبان و ارتجاع مذهبی علیه مردم و خواست های آنها، علیه آرمان های انقلاب و علیه انقلابیون چه کردند. آفتاب امروز می پرسد:

آفتاب امروز: «ممکن است در ارتباط با همکاری خودتان با ساواک شاه توضیح بدهید؟»

حمید رضا ترقی: «گاهی می خواهند اسنادی را مطرح کنند، زندگی ما روشن است، آنچه اینها بعضا ممکن است به آن اشاره کنند، کاری است که در سال ۵۴ به همه نیروهای انقلابی در زندان از طرف روحانیت مرتبط با امام اعلام شد و آن این بود که به هر وسیله ای ممکن باید از زندان خارج شوید. این دستوری بود که از طریق آقای منتظری در زندان به همه نیروهای داده شد، زیرا گفته شد که جنبش در بیرون به وجود شما احتیاج دارد. طبیعتا در چنین حالتی ممکن بود یک زندانی بیانی لفظی مطرح کند، اما بعد از آن مبارزه را شدیدتر پی گیری کند.»

نشریه "آوا" که آشکارا از آیت الله منتظری دفاع می کند و نشریه ایست که دفتر مرکزی آن در نجف آباد اصفهان است، این پرسش و پاسخ را در شماره ۹ آذرماه ۷۸ خود منتشر کرده و سپس بدستی می نویسد:

«از این اظهارات خنده دار، اینطور بر می آید که روحانیت مرتبط با امام به این نتیجه رسیده بود که باید با ساواک همکاری کرد و احتمالا توبه نامه نوشت و ابلاغ کننده این دستور در زندان هم حضرت آیت الله منتظری بوده است!! اگر این طور بود، خود ایشان که صادر کننده دستور بوده اند باید زودتر از همه آزاد می شدند. البته آقای ترقی نگفته اند که بعد از آزادی مبارزه را تشدید کرده اند یا خیر و چگونه؟»

آنچه را حمید رضا ترقی ادعا می کند و نشریه آوا بدستی به آن اشاره می کند، ادعاهائی است که سران موفله اسلامی و وابستگان حجتیه در ارتباط با همکاریشان با ساواک شاهنشاهی مطرح می کنند. ما چرا نیز، همانطور که سؤال کننده روزنامه آفتاب امروز طرح می کند، باز می گردد به سال ۱۳۵۴ و اوج اختناق شاهنشاهی. ما چرا اینگونه است که همزمان با اعلام حزب رستخیز، ممنوع القلم شدن تعدادی از نویسندگان و روزنامه نگاران، که رسما نام آنها به تمام انتشاراتی ها و روزنامه ها ابلاغ شد و توزیع فرم توبه نامه در زندان شاه، جمعی از زندانیان مذهبی که اکثریت مطلق آنها وابسته به جمعیت موفله اسلامی و حجتیه بودند این توبه نامه را پر کردند. پس از این توبه نامه، این زندانیان که چهره هائی نظیر حبیب الله عسگرآولادی (دبیرکل کنونی موفله اسلامی)، اسد الله لاجوردی (مسئول جنایتکار زندان اوین در جمهوری اسلامی و عضو شورای مرکزی موفله اسلامی)، اسد الله بادامچیان (مشاور عالی قوه قضائیه در زمان آیت الله یزدی و دبیر اجرایی جمعیت موفله اسلامی)، علی اکبر پرورش (نخستین وزیر آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی و عضو برجسته حجتیه و قائم مقام دبیرکل موفله اسلامی) و دیگرانی که "حمید رضا ترقی" نیز در جمع آنها بود، در مراسم "سپاس آریامهر" شرکت کردند. فیلم این مراسم که در زندان اوین تهیه شده بود از تلویزیون شاهنشاهی پخش شد و مطبوعات نیز عکس جمعی همه آنها را که در بالا نامشان برده شد، بعنوان سپاسگزاران عطوفت شاهانه برای عفو منتشر کردند. ما چرا در اینجا نیز خاتمه نیافت. جمعی از این عده، علاوه بر توبه نامه و شرکت در مراسم سپاس آریامهری، به همکاران ساواک نیز تبدیل شدند. از جمله این افراد "حمیدرضا ترقی" است که در عین فعالیت در انجمن حجتیه شاخه خراسان، با ساواک نیز همکاری داشت. نظیر همین همکاری را "علی اکبر پرورش" نیز داشت که پس از پیروزی انقلاب اسناد آن در اختیار نیروهای انقلابی قرار گرفت. پرورش نیز، بعد از خروج از زندان در شاخه اصفهان حجتیه به فعالیت مشغول شد!

در واقع، اکثر این افراد برای مبارزه با کمونیسم و مبارزه با مجاهدین خلق و گروه های مارکسیست از زندان های شاه بیرون آمدند تا رژیم شاهنشاهی را در این مبارزه یاری کنند.

پس از پیروزی انقلاب، بلافاصله یک مرکز اسناد انقلاب اسلامی برپا شد و مدارک همکاری روحانیون و مذهبیون از نوع آقایی که از آنها در بالا نام برده شد، از همه سازمان ها و ادارات امنیتی جمع آوری شده و در این مرکز مخفی شد. تا زمان حیات آیت الله خمینی، کسانی که چنین اسناد و سوابقی از آنها در دست بود به کارهای حساس گمارده نشدند و یا اگر در ابتدا هم گمارده شدند، بعد از اطلاع از سوابق آنها کنار گذاشته شدند. نمونه برجسته این افراد علی اکبر پرورش است، که از وزارت آموزش و پرورش کنار گذاشته شد.

طی ۱۰ سال گذشته و پس از درگذشت آیت الله خمینی، از جمله چهره هائی که به قول رهبر جمهوری اسلامی در نماز جمعه هفتم اول ماه رمضان گذشته، در برابر "ریزش" امثال عبدا لله نوری ها، "رویش" کردند، امثال "حمید رضا ترقی" بودند!

حال باید به کارنامه فعالیت ۱۰ ساله اخیر حمیدرضا ترقی، که ظاهرا هم خبرنگار روزنامه آفتاب امروز و هم منتشرکنندگان نشریه "آوا" از اسناد همکاری او با ساواک اطلاع دارند، باید مراجعه کرد تا دقیقا مشخص شود شورای نگهبان در برابر رد صلاحیت امثال عبدا لله نوری ها، خویشی ها، عیدی ها و دیگران و دیگران، امثال حمید رضا ترقی را چرا تائید صلاحیت کرد و این افراد چه نقشی توانستند در جمهوری اسلامی و علیه آرمان های انقلاب ایفا کنند.

حمید رضا ترقی طی ۱۰ سال گذشته در مجلس اسلامی بر کرسی نمایندگی مردم مشهد تکیه زد. او نماینده مردم مشهد نبود و نیست، بلکه نماینده آیت الله واعظ طبسی در مجلس بوده و هست. او که از چهره های مرکزی حجتیه است و کارگزار قابلی برای آیت الله واعظ طبسی، بعنوان جانشین شیخ محمود حلبی در انجمن حجتیه شناخته می شود، طی همین ۱۰ سال و در پیوند تنگاتنگ جمعیت موفله اسلامی و حجتیه، به عضویت شورای مرکزی موفله اسلامی برگزیده شد و سردبیر ارگان مرکزی این نشریه نیز شد!

ارائه طرح استیضاح عبدا لله نوری (که در محافل مافیائی خارج از مجلس تهیه شده و بدست حمید رضا ترقی برای طرح در مجلس سپرده شده بود)، استیضاح دکتر مهاجرانی، وزیر ارشاد دولت خاتمی، طرح تغییر قانون مطبوعات و ... همگی یا توسط حمید رضا ترقی به مجلس ارائه شد و یا او یکی از طراحان آن بود. در مجلس پنجم یک فراکسیون ۳۰ نفره در دل فراکسیون اکثریت این مجلس وجود دارد که رهبری آن با حمید رضا ترقی است. این فراکسیون وابسته به موفله اسلامی و حجتیه است. در دل فراکسیون اکثریت مجلس پنجم، یک گروه ۲۰-۲۵ نفره دیگر هم وجود دارد که رهبری آن با محمد رضا باهنر است و همکاری نزدیک با فراکسیون حمید رضا ترقی دارد. این هر دو، در کنار ۶۰-۷۰ نماینده دیگر مجلس که وابسته به روحانیت مبارز است، جمعا بلوک اکثریت مجلس پنجم را تشکیل دادند.

آن ستیز و دشمنی بی وقته امثال "حمید رضا ترقی" با آزادی مطبوعات و احزاب را باید در واقعیت مربوط به سوابق گذشته آنها جستجو کرد و بسیار وسیع تر و گسترده تر از اکنون افکار عمومی را با آن آشنا ساخت.

"رقص مرگ" برخی نواندیشان مذهبی و دگراندیشان ایران، برای افشای برخی روحانیون جنایتکار حکومتی و بسیج افکار عمومی ایفاء می کنند، دارای اهمیتی تاریخی است.

آیات و حجج اسلامی که باید ترک مقام گویند!

ضرورت پافشاری بر افشای نام صادر کنندگان فتوای قتل و جنایت و مجریان این فتواها در جمهوری اسلامی از کدام اهمیت برخوردار است؟ چرا باید از آندسته از روزنامه نگاران و مذهبیون تحول طلب که بر این امر اصرار دارند، حمایت همه جانبه کرد؟ دلیل تشکیل کمیته ها و کمیسیون هائی که خارج از حوزه حکومتی و از سوی وکلای خانواده قربانیان، کانون نویسندگان و هنرمندان تشکیل شده چیست و تقویت آن ها چرا وظیفه همه نیروهای ترقیخواه ایران و جهان است؟

آیا کسانی که در جمهوری اسلامی، علیرغم تمامی خطراتی که جانشان را تهدید می کند، همچنان بر پیگیری پرونده قتل ها پافشاری می کنند و اطلاعاتی را که بدست می آورند - حتی بصورت پراکنده و در نشریات مختلف - در اختیار افکار عمومی می گذارند، خود نمی دانند این "رقص مرگ" چگونه با سرنوشت نهائی انقلاب بهمن ۵۷ و سرنوشت جنبش کنونی مردم ایران پیوند دارد؟

اینها سؤالاتی است که باید با دقت کامل به آنها اندیشید و پاسخ هائی برای آنها یافت که خود را ملزم به هر نوع کمک ممکن برای تحقق آنها دریافت!

امروز بسیار گسترده تر و وسیع تر از "دیروز" مردم ایران می دانند چه گروه از روحانیون حکومتی مرتکب بزرگترین جنایات و اعمال فاشیستی در جمهوری اسلامی شده اند و از چه راه و روشی برای سازمان دادن مشتی جنایتکار حرفه ای استفاده کرده اند، اما این هنوز کافی نیست. "فردا" باید بسیار بیش از "امروز"، مردم ایران بدانند طی ۲۰ سال گذشته در ایران چه گذشته و برسر شریف ترین و آگاه ترین فرزندان ایران چه آمده است!

این آگاهی، به بسیج افکار عمومی برای آن تصفیه ای در حاکمیت کنونی ایران یاری خواهد رساند که بدون آن هیچ دستاوردی برای جنبش مردم ایران تثبیت شده نیست و هر لحظه خطر انواع ماجراجوئی های جنایتکارانه جنبش را تهدید می کند.

درحقیقت، کارزار برای افشای هویت صادر کنندگان فتوای قتل ها و مجریان این فتواها، کارزاری است برای برگشت ناپذیر ساختن آنچه بدست آمده و گشودن راه جنبش برای عبور از مرحله کنونی و رسیدن به مراحل عالی تر.

امروز، در ایران و در سطحی بسیار گسترده مردم می دانند که روحانیونی نظیر آیت الله یزدی، روحانیونی نظیر خزعلی ها، رازینی ها، حسینیان ها، نیری ها، رئیسی ها، مصباح یزدی ها، رهبرپورها، فلاحیان ها، واعظ طبسی ها، جنتی ها و دهها و دهها هم اندیش و هم طراز معمم و مکلائی آنها (نظیر رهبران موفقه اسلامی)، در یک شبکه مافیائی که مانند سرطان "خون" تا قلب ارگان هائی نظیر سپاه پاسداران، بسیج، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی، وزارت اطلاعات و امنیت، بنیاد مالی عظیم تولیت آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان، بنیاد ۱۵

خرداد، اتاق بازرگانی، کمیته اسداد اسام، جامعه روحانیت، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اصفهان و مشهد ریشه دوانده است، هدایت کنندگان، طراحان و حتی مجریان بزرگترین توطئه ها از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون بوده اند و در تمام حوادثی که بویژه طی دوران انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم تاکنون وقوع پیوسته دست داشته و دارند. مردم به عقب بازگشته و حوادثی را مرور می کنند و یا برای نخستین بار با حوادثی آشنا می شوند که نقشی تعیین کننده در نابودی عمده ترین آرمان ها و دستاوردهای انقلاب ۵۷ داشته اند: ترورها، انفجارها، اعدام ها، قتل عام زندانیان سیاسی، حتی قتل فرزند آیت الله خمینی!

مردم با کشف نقش آفرینان توطئه های کنونی، با نقش آفرینان حوادث گذشته آشنا می شوند و این آگاهی عمومی، یعنی بزرگترین قدرت ممکن برای از قدرت به زیر کشیدن مخالفان تحولات. طرفداران تحولات هیچ سلاهی جز مردم ندارند و این سلاح نیز تنها با تشدید افشاگری ها و آگاهی ها آبدیده می شود!

با این قدرت و با این سلاح، باید کسانی را از قدرت به زیر کشید و شبکه مافیائی آنها را درهم کوبید، که تا چنین نشود و آنها مواضع کلیدی حکومت را در اختیار داشته باشند، هر لحظه خطر یورش به جنبش، توطئه علیه جنبش، کودتا، جنگ داخلی، ترور، انفجار و حوادثی نظیر آن وجود دارد. حوادثی که در هر کدام از آنها، می تواند تیغ برگلوی کسانی که در سال های اخیر نقش موثری در افشاگری ها و آگاهی سازی مردم داشته اند فروز آید!

اینکه مردم نام جنایتکاران را می دانند و یا بدانند، هرگز کافی نیست، آنها باید از قدرت به زیر کشیده شوند تا حرکت جنبش مردم به جلو تضمین شود!

وقتی، تابلوی بزرگ جنایتکاری مانند اسدا الله لاجوردی را در تهران نصب می کنند و خیابانی را بنام او می کنند، وقتی جنایتکاری مانند حسین شریعتمداری، ضمن اعتراف به "تواب سازی در زندان ها" رسماً می گوید و در روزنامه تحت سرپرستی اش "کیهان" می نویسد که "متأسفم که "بازجوئی" در پرونده اعمال من ثبت نشده است"، وقتی فرمانده ضد اطلاعات نیروهای انتظامی خود را آماده فراهمین قتل و کشتاری اعلام می کند که آیت الله مصباح یزدی فتوی آن را در نماز جمعه می دهد و تلویزیون و رادیو نیز آن را پخش می کنند، وقتی فرمانده نیروهای انتظامی از یورش فاشیستی به خوابگاه مشتی دانشجوی بی پناه دفاع می کند، وقتی گبوتین دادگاه ویژه روحانیت همچنان به کار است، وقتی بنام انقلاب، دادگاهی که در خدمت ضد انقلاب است، مدافین انقلاب را به بند می کشد و حکم اعدام صادر می کند، وقتی فرمانده سپاه تهدید به کودتا می کند و... هنوز تا مرزهای تثبیت آنچه طی دو سال و نیم اخیر بدست آمده فاصله بسیار است. هنوز افکار عمومی چنان بسیج نشده است که کسانی به اتهام ارتکاب، دفاع و بیان آنچه که نمونه اش در بالا ذکر شد به قدرت به زیر کشیده شده و تسلیم دادگاه شوند؛ و این ممکن نیست، مگر عاملین جنایات گذشته از قدرت به زیر کشیده شده و تسلیم دادگاه شوند. تنها در این صورت است که تعریف عملی جرم و جنایت در جامعه و در حاکمیت نهادینه می شود. برای رسیدن به این لحظه و بیمه کردن جنبش مردم و دستاوردهای آن، باید با تمام نیرو به افشاگری، رشد آگاهی مردم و بسیج عمومی برای به رسیدن به لحظه برکناری مخالفان تحولات از حاکمیت پرداخت. از هر امکانی، هر اندازه اندک، و از هر رویدادهای هر اندازه کوچک باید در این جهت بهره گرفت و به یاری آن نهادها و افرادی شتافت که در داخل کشور و با "رقص مرگ" جنبش مردم را در جهت آگاهی بیشتر هدایت می کنند.

"رقص مرگ" که برای اعلام رسمی نام فتوا دهندگان قتل های سیاسی در ایران جریان دارد، ریشه در این اهمیت تاریخی دارد: تدقیق مرزهای جرم و جنایت از سوی جنبش مردم و سپس از حاکمیت به زیر کشیده شدن کسانی که در پشت این مرزها قرار دارند و دستشان به خون و جنایت در حاکمیت آلوده است؛ جنبش مردم و دستاوردهای امروز و فردای آن جز از این طریق بیمه نخواهد شد. آن فشاری که برای باز شدن درهای "تاریکخانه اشباح"، اعلام نام "شاه کلید" قتل ها و... وارد می شود، این هدف دقیق و تاریخی را دنبال می کند و باید از آن حمایت همه جانبه کرد!

آنکس که به بهانه حضور در مهاجرت و دوری از ایران، شانه از زیر این بار خالی کند، شانه از زیر بار مسئولیت سیاسی-مبارزاتی خود خالی کرده است. می توان و باید تمام کمیته ها و کمیسیون هائی را که در داخل کشور تشکیل شده اند یاری کرد، می توان آنچه را نمی توانند در داخل کشور متوقف کرد، در خارج از کشور افشا کرده و از این طریق به داخل کشور منتقل کرد، حتی می توان مشوق تشکیل کمیسیون های مسوازی و یا شعب کمیسیون ها و کمیته های داخل کشور شد. می توان از خارج کشور نیز به یاری جنبش و به یاری مبارزان داخل کشور شتافت، با یک شرط اساسی: "اگر بدانیم اهمیت رویدادها و صحنه مختلف کارزار داخل کشور چیست و نقش نیروهای مترقی مستقر در خارج از کشور و در رابطه با جنبش داخل کشور کدام است!"

تلاش در جهت تبیین خط قرمز مطبوعاتی در چارچوب منافع ملی و حذف خط قرمزهای سلیقه‌ای که افراد و مراکز قدرت برای پاسداری از منافع فردی و گروهی خود به دلخواه ترسیم می‌کنند و قداست زدانی از افراد و مراکز که همواره سعی در گسترش روح کرامت بین در بین توده‌های مردم دارند تا در سایه این قداست‌ها به کسب آنچه غیر قدسی است مبادرت ورزند، یک دستاورد است.

انتظار می‌رود که این اصلاح طلبان مطبوعاتی بتواند آنکه اندکی تردید به خود راه دهند، همچنان تلاش خود را برای رسیدن به سطوح استانداری بین المللی ادامه دهند و بویژه با سر کشیدن به نهانگاه‌های اقتصادی و مراکز تاریک ثروت انبوهی نقیصه‌های جریان مطبوعاتی اصلاح طلب در ایران را مرتفع سازند.

خاتمی در مراسم ۱۶ آذر:

استقلال ایران، حاکمیت مردم!

سخنرانی محمد خاتمی بنسبیت ۱۶ آذر، که در دانشگاه علم و صنعت و ایران و در برابر دانشجویان ایراد شد، حاوی چند نکته خبری-تحلیلی تا میانه عنوان بود. این نکات که با توجه به دشواری موقعیت او، اغلب در لایه‌های سخنرانی‌ها عنوان می‌شود، باید برجسته شده و به آگاهی و خواست مردم تبدیل شود. در این صورت، هم ریاست جمهوری موظف به آنچه که می‌گوید، می‌شود و هم مردم می‌دانند مطالبشان را از چه طریق و مستند به کدام اظهار نظرات ریاست جمهوری مطرح کنند.

این، سیاستی است که در شرایط کنونی باید توجه لازم را بدان داشت. محمد خاتمی در این سخنرانی، خلاف تمام تبلیغاتی که مطبوعات وابسته به جبهه ارتجاع و تلویزیون دولتی کردند تا آشوب‌های ۲۳ و ۲۴ تیرماه گذشته را به جنبش دانشجویی وصل کنند و همچنین درباره حاکمیت مردم و استقلال کشور گفت:

«واقعۀ کوی دانشگاه لکه ننگی است که به راحتی از دامن جامعه پاک نخواهد شد. امسال ساکت‌ترین سال تحصیلی دانشجویان بود، اما این به این معنا نیست که دانشجویان هیچ اعتراضی ندارند، چرا که در سال‌های به آن توهین شد. واقعۀ کوی دانشگاه لکه ننگی است که به راحتی از دامن جامعه پاک نخواهد شد. در این ماجرا، پس از اهانت، سرکوب و ضرب و شتم دانشجو، غائله‌ای در متن شهر ایجاد شد و آن را بنام دانشجو نوشتند، اما خوشبختانه جامعه دانشجویی با تدبیر و همت و شکیبایی در خور تقدیر، راه خود را از غائله آفرینان جدا کرد.»

«راز و رمز جنبش دانشجویی در این است که دانشجوی ما پیشرو و پیش‌تاز استقلال خواهی است و اگر درد بزرگ تاریخ ملت ایران در ۲۰۰ سال اخیر وابستگی به اجانب و تسلط اجانب بر آن بوده، راه رهایی این کشور، استقلال خواهی است. راهی برای به دست آوردن استقلال که پایه عظمت است و پایدار کردن آن وجود ندارد، مگر این که مردم در صحنه حاضر و بر سرنوشت خویش حاکم باشند.»

خاتمی در باره قتل‌ها و دست‌های پر قدرت حکومتی که مانند تمام موارد مشابه در ۲۰ سال گذشته طرفدار فریب مردم و مانع جدی بر سر راه رسیدگی به این جنایات هستند گفت:

«این اطلاع رسانی در حالی صورت گرفت که خیلی‌ها معتقد بودند این قضیه صحنه سازی شده و مساله به صورت دیگری برای مردم اعلام شود.»

«از روند پیگیری پرونده کوی دانشگاه شخصا راضی نیستم و انتظار دارم با سرعت عمل و دقت بیشتری این پرونده بررسی شود تا متهمان بعد از مدتی طلبکار نشوند و دانشجویان نیز بدهکار نشوند.»

در باره درک جنبش دانشجویی از ضرورت حفظ آرامش در دانشگاه‌ها و خنثی سازی توطئه تشنج، خاتمی از سکوت دانشجویان تشکر کرد و درباره شعار مرگ بر این و آن نیز گفت:

«ما مرگ زیاد دیده‌ایم، امروز به زندگی نیاز داریم. شما بگویند زنده باد استقلال، زنده باد ایران، زنده باد ملت شریف ایران، بگویند زنده باد مخالف من، چرا که در اثر وجود مخالفت‌هاست که جامعه پیشرفت می‌کند.»

اصلاح طلبان نیمه دوم فاجعه را فراموش کرده‌اند!؟

عالیجنابان اقتصادی را افشاء کنید!

طرفداران و مدافعان جنبش عمومی مردم ایران، طی سال‌های گذشته، حتی تا همان اندازه که در افشاکاری سیاسی موفق بودند، نتوانستند در عرصه افشاکاری اقتصادی موفق شوند. بزرگترین مایه‌ای اقتصادی، که هدایت واقعی تمام جنایات و خیانت‌های ملی را برعهده دارد، در این سال‌ها توانسته است خود را از زیر نورافکن خارج کند. این در حالی است که افشاکاری پیرامون مایه‌ای اقتصادی در جمهوری اسلامی، آن روی دیگر سکه مایه‌ای سیاسی-جنایتی است و تأثیر روشن شدن این تار و پودخانه در برخی لایه‌های بسیار مهم حکومتی، به‌عقاب کارساز از افشاکاری سیاسی-جنایتی است.

بدنه حساس ترین ارکان‌های نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی و توده‌های مردم باید بدانند آنها که در برابر تحولات سیاسی ایستاده‌اند، از کدام پایگاه و امکانات به غارت رفته اقتصادی برخوردارند و مقاومت سیاسی آنها، در حقیقت دفاع از غارتگری است. از جمله انگیزه‌های اصلی آنها برای جلوگیری از گشوده شدن فضای سیاسی کشور، جلوگیری از افشای چهره غارتگر آنها در میان مردم است. این ضعف بزرگ، که همچنان در مطبوعات تازه‌تأسیس بصورتی چشمگیر خودنمایی می‌کند، خوشبختانه در ماه‌ها و بویژه هفته‌های اخیر، از سوی برخی نویسندگان این مطبوعات مورد ناآید و تأکید قرار گرفته است، گرچه هنوز ابعاد آن گسترده و همگانی نشده است. باید امیدوار بود، مطبوعات تازه تأسیس و نویسندگان جسور آن، با دستیابی به اطلاعات دقیق، تار و پودخانه اقتصادی عالیجنابان خاکستری را هم‌طور با تار و پودخانه جنایتی که سازمان داده و مرتکب شده و می‌شوند روشن کنند.

آنچه را در زیر می‌خوانید، به قلم "محمد بهزادی"، اشاره به همین امر دارد. این مقاله در شماره ۵۹ دو هفته نامه "ایران فردا" چاپ شده است و گزیده‌ای از آن را در زیر می‌خوانید:

تمامیت خواهی اصولاً با اطلاع رسانی مخالف است و هر قدر از این اطلاع رسانی به اصول حرفه‌ای خود نزدیک گردد و از باید و نبایدهای موجود و مرسوم در یک جامعه گرفتار در تار و پود روابط فکری و اقتصادی ناسالم فاصله بگیرد احساس خطر بیشتری را برمی‌انگیزد.

برای گسترش محدوده خبرگیری و اطلاع رسانی از مناطق کم اهمیت و پیش افتاده به مراکز حساس و پر اهمیت ولی خاموش تصمیم‌گیری‌ها و عملکردها تلاش بسیار شد.

حاصل چنین تلاشی در دستور کار قرار دادن اخبار و اطلاعات مربوط به شخصیت‌ها، سازمان‌ها و محافل وابسته به قدرت بود که سالیان درازی جزو مناطق مین گذاری شده خبری بودند.

اتفاقاً، سرنوشت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه به دست آن شخصیت‌ها و در آن سازمان‌ها و محافل رقم می‌خورد.

مجموعه اطلاع رسانی، هیچ گاه به خود اجازه ورود به نهانگاه‌های اقتصادی و شفاف سازی روندهای ناسالم ثروت انبوهی را نمی‌داد و عمدتاً توجه خود را معطوف به عملکردهای سیاسی و فرهنگی کرده بود. با ورود به این عرصه‌های ممنوعه، سنت شکنی بزرگی صورت گرفت که در جامعه ما با تاخیری طولانی نسبت به دیگر جوامع بالغ رخ داد.

در این چارچوب این جریان (مطبوعات جدید و فضای کنونی مطبوعاتی کشور) کوشید تا به همه کسانی که تا آن روز فضای مطبوعاتی کشور بر نادیده گرفتن آنها تأکید داشت، امکان دسترسی به یک مجرای خبر رسانی را بدهد. ورود دگراندیشان به صحنه مطبوعاتی کشور و طرح نظرات و انتقادات آنها به وقایع جاری کشور و بالا بردن درک افکار عمومی جامعه نسبت به کم و کیف عملکردها و تصمیمات و بالاخره ایجاد فضائی چند صدائی از پیامدهای توجه به این اصل مسلم اطلاع رسانی بود. بویژه ایجاد امکان طرح نظرات نیروهای ملی-مذهبی توسط گردانندگان جریان مطبوعاتی مذکور به گونه‌ای مورد غضب تمامیت خواهان قرار گرفت که بدون استثنا در تمامی کیفرخواست‌های صادره از سوی رهبران آن جناح به صورت ترجیع بندی ثابت درآمد. تمامیت خواهان چنین رویکردی را مخفوش نمودن مرز خودی و غیر خودی تفسیر کردند که می‌تواند حصار تمامیت خواهی را نسبت نماید.

شده است. ریشه های پیوند عمیق روحانیون حکومتی و سرمایه داری تجاری ایران را نه تنها در سهم بودن در شرکت های بزرگ تجاری، برج سازی، صندوق های قرض الحسنه و... بلکه در بورس تهران نیز باید جستجو کرد.

گذشته و حال

بازار سنتی ایران، بویژه بدنه ایسن بازار و شبکه توزیع و فروش مایحتاج مردم در انقلاب ۵۷ همگام توده مردم شد. امری که در تمامی جنبش های دویست سال اخیر ایران تکرار شده بود. بدنه این بازار و کسبه محلات در راه پیمانی ها انقلابی همگام مردم شدند و سران بازار به طمع در دست گرفتن حاکمیت با شل کردن سر کسبه های خود، هزینه فعالیت های روحانیون را تأمین کردند. حتی با این پول یک پل پیوند بین تهران پاریس برقرار کردند و نمایندگان شناخته شده سیاسی خود را به "توفل لوشاتو" اعزام کردند. از میان این نمایندگان سیاسی، امثال حبیب الله عسکروالادی و اسد الله لاجوردی به دلیل پیوند با روحانیون سنتی مقیم قم، اصفهان و مشهد از یک سو، و بدنامی آنها در زندان های شاه نتوانستند در خانه آیت الله خمینی بمانند و نقش ایفاء کنند، اما کسانی مانند حاج "عراقی" توانستند بمانند و همراه آیت الله خمینی به ایران باز گردند!

بدنه بازار و کسبه خرده پا و صاحبان کارگاه های کوچک در کنار مردم و انقلاب ماندند، اما سران بازار با سرعت از صفوف مردم جدا شده و خود را ضریح نامقدس قدرت قفل کردند. عسکروالادی خود را به وزارت بازرگانی رساند و علیقلی خاموشی در طبقه دوازدهم بنیاد تازه تأسیس "مستضعفان" جای گرفت تا "بنیادپهلوی" را در خدمت و مالکیت سرمایه داری تجاری ایران بازتولید کند. آمارهای غیر رسمی می گوید، که «سرمایه در گردش این بنیاد ۳۵ میلیارد دلار است و دارای آن نزدیک به ۱۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است. این یک غول اقتصادی در ایران و حتی خاورمیانه است. بخش عمده ای از کارخانه ها، اراضی کشاورزی و مستغلات کشور، بعد از انقلاب در اختیار این بنیاد قرار گرفت» (۱).

جداکنی بدنه بازار سنتی و کسبه، از سران بازار و سرمایه داری تجاری ایران و نبرد تنگناکن سرمایه داری تجاری در دل حاکمیت ۲۰ ساله جمهوری اسلامی برای برقراری دیکتاتوری مطلق سیاسی-اقتصادی خویش، داستانی دارد که در مرکز دو دهه "بر که" در جمهوری اسلامی جای دارد.

سران بازار سنتی و سرمایه داری تجاری ایران، که نقش کلیدی در قلع و قمع نیروهای انقلابی، به انحراف کشاندن انقلاب، ادامه جنگ با هدف بهره گیری اقتصادی و محکم ساختن جای پای اقتصادی در حاکمیت و تمام رویدادهای خونین و ضد ملی ۲۰ سال گذشته ایران داشته اند، در فشردن گلوله بدنه بازار سنتی و کسبه نیز کوتاهی نکرده اند. شبکه گسترده صندوق های قرض الحسنه و شعب کمیته های امداد در دل بازار سنتی ایران، از اهرم های اقتصادی این فشاراند، همانگونه که سازمان تبلیغات اسلامی و شبکه گسترده مساجد در محلات ابزارهای در بند نگهداشتن آن.

در هر تظاهراتی که علیه مصالح ملی ایران، علیه تحولات و در تأیید ارتجاعی ترین اقدامات برپا می شود، بازار سنتی و شبکه توزیع و فروش مایحتاج مردم، علیرغم میل آنها و تحت فشار سازمان تبلیغات اسلامی و مساجد محلات به میدان کشیده می شوند و نیمی از روز را در قدیمی ترین خیابان مرکزی تهران و خیابان های مرکزی شهرهای بزرگ کشور باید پرسه بزنند و شعارهایی را تکرار کنند که سران بازار، روحانیون متحد آنها و سرمایه داری بزرگ تجاری در پشت صحنه این نوع راه پیمانی ها تنظیم می کنند. گزارش های مساجد محل و بویژه بسیج مستقر در این مساجد از کسبه ای که مغازه خود را نبسته و در راه پیمانی های تشریفاتی شرکت نکرده اند، برای اعمال فشارهای اقتصادی کافی است. برای هر کاسبی که در محله با کاسب دیگر رقابت دارد، نداشتن جنس و نرسیدن آن چیزی که می فروشد بزرگترین اهرم فشار است. نخستین نتیجه گزارش های مساجد و بسیج همین فشار است، که بصورت حکومتی وارد می شود؛ چرا که رهبران سیاسی تشکلهای وابسته به سرمایه داری بزرگ تجاری در راس حاکمیت قرار دارند و بر انواع سازمان های وابسته و یا موجود در حاشیه حکومت نیز تسلط دارند. این قدرت و حکومت از لوله تفنگ نیز بیرون می آید!

بسیاری از فرماندهان بسیج مساجد در خدمت آنها قرار دارند، جمع قابل توجهی از فرماندهان سپاه شریک تجاری و سهامدار شرکت های بزرگ وارد کننده و صادر کننده اند، نمایندگان و روسای عقیدتی-ایدئولوژیک حاضر در واحدهای نظامی، پادگان ها و در راس قوای نظامی کشور، خود دستی قوی در تجارت و بورس بازی و احتکار دارند. حتی تولیدات صنایع نظامی وابسته به سپاه پاسداران نیز از دل شبکه ای مافیائی از سران سرمایه داری تجاری ایران عبور می کند و به بازار می آید و یا به کشورهای کوچک خلیج فارس صادر می شود. شرکت هایی که بند نافشان به بازار بورس تهران نیز وصل است! این پیوندها نه تنها شامل فرماندهان نیروهای انتظامی می شود؛ بلکه پادووهائی که "انصارولایت" و "انصارحزب" الله را تشکیل داده و رهبری می کنند را نیز شامل می شود!

سایه "موتلفه" از سر "بازار" کوتاه!

ع. کلباتک

بازار سنتی ایران، دارای بافتی مذهبی است و روحانیت نیز در آن نفوذ دارد، اما بدلیل مذهبی بودن و نفوذ سنتی روحانیت در آن، هرگز در کلیت خود در برابر جنبش های مردمی دو دهه اخیر ایران قرار نداشته است. همینگونه است موقعیت و سابقه شبکه وسیع توزیع و خرده فروشی ایران، که آن را اصطلاحاً "کسبه" می نامند. کارگاه های بسیار کوچک تولیدی-خصوصی که اغلب تعلق به یک خانواده دارد، وضعی مشابه بازار سنتی دارد و با آن هم سرنوشت است.

سرمایه داری بزرگ تجاری ایران، که طی ۲۰ سال گذشته وزن بزرگی در اقتصاد و حاکمیت جمهوری اسلامی یافته، در این بازار سنتی ایران نفوذ پر قدرت اقتصادی دارد، اما این نفوذ اقتصادی نیز به معنای نفوذ همیشگی و بی خدشه سیاسی نیست، چرا که اساساً منافع سرمایه داری بزرگ تجاری با منافع کسبه، بازاریان خرده پا و صاحبان کارگاه های کوچک و اغلب خانوادگی درون این بازارها-آهنگران، مسگرها، طلاسازان و... در تضاد است.

در خارج از "بازار" های سنتی که آنها را بعنوان "بازارهای مسقف" می شناسیم و در کلیه شهرهای بزرگ و بسیاری از شهرهای کوچک فعالند نیز این تضاد به گونه دیگری وجود دارد. یعنی میان شبکه وسیع فروشندگان و کسبه خارج از بازار سنتی اما در ارتباط با آن. این تضاد بویژه در ۱۰ سال گذشته و در طول اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی"، که تأسیس فروشگاه های بزرگ متعلق به تجار بزرگ و وارد کنندگان وابسته به حاکمیت و حتی حاضر در حاکمیت این شبکه را به خطر انداخته تشدید شده است.

در کنار این تضادهای اقتصادی، فشارهای سیاسی سرمایه داری بزرگ تجاری ایران نیز، بویژه طی ۱۰ سال گذشته و در عمل فاصله سیاسی-اقتصادی بین آنها را بیشتر کرده است. احتکارهای اقتصادی برای کسب امتیازهای سیاسی و سودجویی، که در عمل به فلج اقتصادی و حتی ورشکستگی بخشی از شبکه توزیع و فروش انجامیده، از جمله این فشارهاست.

این امر، که در طول جنگ و با ابتکار دولت میرحسین موسوی و با نظارت دولت بر توزیع و استفاده از کوین مایحتاج عمومی تا حدودی کنترل شد، از بعد از جنگ و با قدرت یابی بیش از پیش سرمایه داری بزرگ تجاری در حاکمیت از کنترل خارج شد.

طرد دولت میرحسین موسوی از حاکمیت و حذف سیستم کوین (که پیوسته با تبلیغ "گوینسم" آن را معادل "گوینسم" معرفی می کردند) و کوتاه سازی دست دولت در امور تجارت داخلی و خارجی جاده را برای یک تازی سرمایه داری بزرگ تجاری هموار کرد. انلخته مالی و تجربه کسب شده سرمایه داری بزرگ تجاری ایران در طول جنگ، در دهه دوم جمهوری اسلامی بکار گرفته شد. اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، رواج بورس بازی، باز کردن دروازه های کشور به روی کالاهای خارجی که توسط شرکت های تازه تأسیس وابسته به حاکمیت (حتی با شرکت سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و امنیت و سازمان ها و نهادهائی مانند "کمیته امداد امام" بنیاد ۱۵ خرداد"، بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی و دهها بنیاد کوچک و بزرگ دیگر) تماماً در فاصله گیری بدنه بازار از سرمایه داری تجاری فریه شده در جمهوری اسلامی نقش داشته است. تأسیس "بورس تهران"، و فروش ۳ میلیارد دلار ارز قرض گرفته شده از صندوق بین المللی پول در آغاز برنامه تعدیل اقتصادی به سران سیاسی-اقتصادی سرمایه داری تجاری عملاً فاصله بین بدنه بازار سنتی و سرمایه داری تجاری ایران را که حالا دیگر بورس تهران را نیز در اختیار داشت به دره ای عمیق تبدیل ساخت. این ارز به قیمت دولتی، در دولت هاشمی رفسنجانی به سرمایه داری تجاری ایران فروخته شد و بخشی از ارشدترین مدیران حکومتی و بویژه روحانیون حکومتی و وابستگان نزدیک آنها نیز از این خوان یغما سود بردند و وارد بورس بازی شدند. از جمله این روحانیون آیت الله یزدی، رئیس سابق قوه قضائیه و حجت الاسلام "علی رازی"، رئیس سابق دادگستری مرکز و گرداننده دادگاه ویژه روحانیت است که یکی از بزرگترین سهامداران بورس تهران اند. حتی سپرده های مردم در دادگستری (ودیعیه ها، جریمه ها، اسناد ضمانتی و...) بعنوان پشتوانه مالی سهامداران بورس تهران، وارد میدان شد، که تاکنون یکی قلم ۳۲ میلیارد تومانی آن که علی رازی برداشت کرده بود فاش

و فقط به دلیل بافت معماری سنتی بازار و به واسطه وجود سراها، تیمچه‌ها و پاساژها غیر قابل اجتناب می‌شود.»

سعید امینیان، بدستی انگشت روی یکی از دلائل همگامی اجباری بخش بزرگی از بازار با بخشی دیگر از بازار هنگام تعطیلی‌های اجباری، شرکت در راه پیمانی‌ها و موضع گیری‌های ستیازی می‌گذارد و سپس ادامه می‌دهد: «...جای بسی تأسف است که برخی از اصناف و بازاریان تهران به طور ناخواسته و بدون امکان انتخاب، توسط جمعیت مولفانه و انجمن اسلامی وارد منازعات سیاسی شده و بدون اطلاع خودشان و فقط به واسطه نام بازار مجبور به برخی موضعگیری‌های سیاسی می‌شوند که صد البته این مواضع مورد تأیید اکثریت اصناف بازار تهران نیست و فقط موضعگیری انجمن اسلامی و هیأت مولفانه است...»

خانواده ۵۰۰ میلیونی

زمینه‌های استقلال اصناف، کسبه، تولید کنندگان کوچک و شبکه توزیع و فروش کشور از سرمایه داری بزرگ تجاری و تشکلهای وابسته به آن، بتدریج در اشکال مختلف بروز می‌کند و حتی در مطبوعات داخل کشور نیز مطرح می‌شود. این استقلال و جدائی، که یا در انجمن‌های اسلامی و تشکلهای صنفی موجود بروز علنی خواهد یافت و یا منجر به شکل گیری تشکلهای جدید خواهد شد، باید بتواند شرایط نوینی را برای انتشار نشریات جدید و حتی ارگان‌های مطبوعاتی جدیدی برای این طیف از اقشار و طبقاتی اجتماعی بوجود آورد. شاید برخاسته از همین نگرانی باشد، که رهبران مولفانه اسلامی، در آخرین هفته‌های مجلس پنجم طرح کنترل اقتصادی مطبوعات و کشف سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاران آن را به مجلس برده‌اند. این طرح به بهانه کشف محل تاسیس و بویژه روزنامه‌ای که با نام "ملت" بزودی در تهران منتشر خواهد شد به مجلس برده شده است. آنها از نفوذ نشریات تازه تاسیس در شبکه‌ای که آن را ایران فراتر از این است. آنها از نفوذ نشریات تازه تاسیس در شبکه‌ای که آن را بصورت سنتی در اختیار خود می‌دانسته و می‌دانند، بی‌مکاند. همانگونه که از سرمایه گذاری، سرمایه داری ملی و سرمایه داری صنعتی برای راه اندازی مطبوعات جدید و ورود چاپخانه‌های تازه به ایران نگرانند!

آن جدائی که "سعید امینیان" با روشنی و صراحت کامل طرح می‌کند، اگر تحقق یابد به معنای خالی شدن پشت سرمایه داری تجاری ایران به دلیل از دست دادن شبکه‌های سازمانی ۲۰ سال گذشته خویش است.

با آگاهی از اینکه «حدود چهار و نیم میلیون نفر از جمعیت کشور در فعالیت‌های صنفی اشتغال دارند» (۲)، اهمیت این خالی شدن پشت مولفانه اسلامی و روحانیون آلوده به تجارت بیشتر خود را نشان می‌دهد.

«واحدهای صنفی موجود در سراسر کشور حدود ۲۰۲ میلیون است. اگر در هر واحد صنفی ۲ نفر مشغول کار باشند و همچنین اگر خانواده‌های آنها را به حساب آوریم، در آن صورت ما با نیروی قابل توجهی روبرو خواهیم بود که می‌تواند نقش برجسته‌ای در روند اقتصاد جامعه ما داشته باشد.» (۳)

این جدائی و کنده شدن از سرمایه داری بزرگ تجاری، ارتجاع مذهبی و سران بازار سنتی را به گونه‌ای باید هدایت کرد که در اشکالی جدی و عملی به جنبش مردم بپیوندند و این ممکن نیست مگر با تاسیس و بنیانگذاری تشکلهای جدید صنفی و یا دگرگون ساختن ساختار و بافت رهبری تشکلهای موجود صنفی ایران. تقویت تمایلات ملی در میان اصناف، بازاریان و تولید کنندگان کوچک، در عمل به تشکلهای موجود آنها، که اغلب با پستوند "اسلام" و "انجمن" زیر کنترل روحانیت سنتی و مخالف تحولات و سران بازار قرار دارند ماهیتی جدید و در پیوند با جنبش کنونی مردم خواهد بخشید. این امری است که باید به آن بهاء داد و در راه آن کوشید و مخالفان تحولات را از این پشتوانه محروم کرد. تضاد موجود بین سرمایه داری بزرگ تجاری و سرمایه داری ملی و سرمایه داری خرده پای بازار را می‌توان و باید به سود جنبش حل کرد و بر توان سازمان جنبش مردم افزود. "مولفانه اسلامی"، همانگونه که آقای "سعید امینیان" می‌نویسد، نماینده سیاسی-اقتصادی بازار سنتی، شبکه توزیع و واحدهای کوچک تولیدی نیست و با جدا سازی آن از این شبکه، بر انزوی مولفانه باید افزود!

پی نویسی‌ها:

- ۱- روزنامه صبح امروز- دوم خرداد ۷۸
- ۲- روزنامه صبح امروز- ۲۹ خرداد ۷۸
- ۳- سخنرانی علی فاضلی، رئیس مجمع امور صنوف تولیدی و خدمات فنی تهران- روزنامه سلام ۲ خرداد ۷۸. این مجمع متشکل از ۶۲ اتحادیه صنفی است.

در دل همین بنده بستان تجاری و انواع پیوندها با شبکه‌های تجارت جهانی، ترورهای خارج از کشور سازمان داده شد و آلودگی به تجارت مواد مخدر نیز سر درآورد!!

همین پیوند نظامی-تجاری، تبدیل به ساختاری اقتصادی-حکومتی شده است. آن جمله تاریخی "حبیب الله عسکراولادی" در دیدار با رهبران مذهبی مستقر در قم (جامعه مدرسین حوزه علمیه)، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری که گفت: «اگر موسوی، رئیس جمهور شود، اقتصاد ما خراب می‌شود» ناظر بر خطری است که سرمایه داری تجاری ایران از به هم ریختن و خراب شدن همین بافت و ساختار دارد!

آنها کوشش بسیار می‌کنند تا بدنه بازار و کسبه، با استفاده از همان اهرم‌هایی که در بالا از آنها یاد شد، علیه جنبش کنونی و دولت خاتمی وارد عمل شود؛ گرچه این کوشش تا کنون موفق نبوده است، اما به معنای نامیدی آنها نیست، چرا که هنوز بر این باورند که از همه ابزارهای لازم برای آماده سازی این بدنه برای ورود به صحنه در لحظه مورد نظر آنها استفاده نشده است!

در جریان تحصن دانشجویان در دانشگاه تهران، که بدنبال ششیخون فاشیستی به کوی دانشگاه شکل گرفت، برای کشاندن بدنه بازار و کسبه به تظاهرات خیابانی روز ۲۴ تیرماه، از شیوه‌ای استفاده شد که کوشش خواهد شد در آینده نیز از آن بهره گیری شود. شبکه انصار حزب الله، پیراهن سیاه‌های مجهز به چوب دستی‌های سبز رنگ، پنجه پکس و چاقو که شانه به شانه بسیج مسجد سجاد حرکت می‌کردند در روز ۲۳ تیرماه ضمن به آتش کشیدن اتومبیل‌ها، تخریب کیوسک‌های تلفن و حمله به سینماها، راهی میدان توپخانه و سپس بازار سنتی ایران هم شدند. آنها، در حالیکه خود را دانشجوی معرفتی می‌کردند، حتی قسمتی از بازار را نیز به آتش کشیدند تا بدنه بازار را بیم زده از ادامه جنبش دانشجویی، علیه آن بسیج کنند و به خیابان بکشند. با همین هدف در روز ۲۳ تیرماه تعدادی از مغازه‌ها را غارت کردند و یا به آتش کشیدند. همین توطئه با ابعادی گسترده تر و بصورت همزمان در تبریز به اجرا گذاشته شد.

بدنبال همین حوادث، وقتی سازمان تبلیغات اسلامی روز ۲۴ تیرماه را روز راه پیمانی بیعت با رهبری اعلام داشت، به کسبه و بازار نیز تکلیف شد تا مغازه‌های خود را بسته و در راه پیمانی شرکت کنند، تا با اصطلاح جلوی آشوب‌ها گرفته شود و امنیت کسب و کار آنها تضمین شود. چند تحصن و تعطیل "سراها" در بازار تهران، به بهانه نبودن امنیت نیز بخش دیگری از این توطئه است. افزایش سرعت‌ها، که انگیزه تحصن‌ها اعلام می‌شود، اکنون به آغاز ترورهای سیاسی نیز انجامیده است. ترور حاج "فتاوی" در ماه‌های اخیر را شاید بتوان آغاز این مرحله از توطئه‌ها علیه بدنه بازار و برخی چهره‌های مورد اعتماد بازاریان دانست که از جنبش مردم و محمدخاتمی حمایت می‌کنند.

زمنه‌های حمایت آشکارتر بدنه بازار از محمدخاتمی و جنبش مردم و حتی فراتر از آن، یعنی جدائی آشکار از "مولفانه اسلامی"، بعنوان نماینده سیاسی سرمایه داری بزرگ تجاری ایران را در مقاله‌ای می‌تواند پیگیری کرد، که "سعید امینیان"، بعنوان فردی که با بازار سنتی ایران نزدیک است در روزنامه "صبح امروز" نوشته است. بیم و هراس "مولفانه اسلامی" از جدائی بدنه بازار و شبکه توزیع و فروش را، که در ترور حاج "فتاوی" و حمله اویش در روز ۲۳ تیرماه گذشته به مغازه‌ها و بازار تهران خود را نشان داد، در این مقاله باید پیگیری کرد. ناراضی وسیع مردم، شناختی که از دست‌های مافیای اقتصادی در جامعه پیدا شده و بیم و هراس از جرقه‌ای که در محلات و بازار بتواند به یک شورش گسترده بیانجامد، بسیاری از روش‌های کهنه ارباب و کنترل و تسلط بر شبکه بازار سنتی و امور صنفی را به بایگانی سپرده است. روش‌هایی نظیر تعزیرات، نظارت بر قیمت‌ها و غیره که عمدتاً زیر نظر و تحت نفوذ و هدایت رهبران مولفانه اسلامی عمل می‌کردند.

سعید امینیان می‌نویسد: «... باید در این دیدگاه که شاید بازاریان تهران حامی و پشتیبان دیدگاه و گرایش سیاسی خاصی در جامعه هستند تردیدهایی جدی روا داشت. مسلمان این مجموعه صنفی نیز ترکیبی از افراد همین اجتماعی و یا گرایش‌های متنوع سیاسی است و اصولاً احتمال وجود بافت سیاسی یکسان و عدم وجود آرای مختلف جز در مسائل مهم و ملی منتفی می‌باشد. جای بسی تعجب است که بعضی از جمعیت‌ها و گروه‌های سیاسی به خود اجازه می‌دهند تا از نام بازار برای هدف‌ها و مقاصد سیاسی خویش بهره‌برداری کنند و به عناوین مختلف از کسبه و وجهه سنتی و مذهبی بازار سخاوتمندانه خرج کنند و بازاریان را هواداران پروپا قرص خویش معرفی کنند.» صبح امروز ۲ مرداد ۷۸

این نوع موضع گیری‌ها، که بتدریج یاد چهره‌های ملی و شناخته شده‌ای نظیر حاج "شمشیری" در دهه ۳۰ را در اذهان زنده می‌کند و آشکارا رنگ حمایت از دولت خاتمی و جدائی از ارتجاع مذهبی و سران بازار را تداعی می‌کند، در ادامه مقاله سعید امینیان اینگونه ادامه می‌یابد:

«... نکته قابل توجهی که لازم به طرح است اینست که تعطیلی بازار در برخی مناسبت‌های سیاسی لزوماً موید موافقت اصناف با آن مقوله خاص نمی‌باشد

قربانیان قتل‌های سیاسی سال‌های اخیر، قربانیانی بودند که جنایتکار نتوانستند در زندان‌ها و در آن مقطع قتل عام به آنها دست پیدا کنند!

به موجب افشاگری جدید اکبر گنجی:

در خارج از کشور

افشاگری‌ها، پیرامون جنایات حکومتی در مطبوعات داخل کشور چنان وسعت یافته که دیگر چاره‌ای جز رفتن به گذشته و گشودن دفاتری که با خون نوشته شده نیست.

در این میان، افشای طرح قتل محمد علی عموسی، سکه‌ایست که دو رو دارد. یک رو آن داخل کشور است و روی دیگر خارج کشور.

بحث بر سر پخش شایعاتی در خارج از کشور و در نشریاتی نظیر "آرش" و "راه کارگر"، در آستانه تدارک قتل‌های سیاسی-حکومتی دوران اخیر است، که اکنون با افشاگری‌هایی که پیرامون باصطلاح "خانه اشباح" و نقش "عالیجناب خاکستری" می‌شود، باید یکبار دیگر به گذشته بازگشت و نوشته‌های منتشرشده آن دوران را در مطبوعات خارج کشور مرور کرد.

باید به دورانی بازگشت، که بنا بر اطلاعات فاش شده در مطبوعات داخل کشور، سعید امامی با برخی از فعالان و طرفداران کانون نویسندگان ایران در هتل‌ها و خانه‌های امن وزارت اطلاعات و امنیت دیدارهای تهدید آمیز داشته‌است!

دورانی که می‌خواستند مینی بوس حامل جمع بزرگی از نویسندگان ایران را در راه آستارا به دره بیندازند،

دورانی که به بازداشت "فرج سرکوهی" در فرودگاه مهرآباد و سپس نمایش رسوای فرودگاه مهرآباد با شرکت وی ختم شد.

اکبر گنجی می‌نویسد، "فرنگی کاران" که حوزه فعالیتشان خارج از کشور بوده، طرح قتل "محمد علی عموسی" را پیشنهاد می‌کردند.

با توجه به زمان رسیده شدن "پیروزدوانی" که سوم شهریور سال ۱۳۷۷ اعلام شده‌است، بحث پیرامون قتل عموسی باز می‌گردد به پیش از تاریخ ناپدید شدن "پیروزدوانی"، یعنی در نیمه اول سال ۷۷ و یا نیمه دوم سال ۷۶.

حال از نویسندگان دو نشریه "آرش" و "راه کارگر"، که بخشی از نوشته‌های آنها را پیرامون محمد علی عموسی، نورالدین کیانوری و پیروز دوانی در زیر می‌آوریم می‌توان بسیار دوستانه خواست، تا سکوت را شکسته و اگر اشتباهی مرتکب شده‌اند آن را جبران کنند و یا اگر کسانی با ارسال نامه از داخل کشور (به ادعای خود این دو نشریه) آگاه و ناآگاه موجب گمراهی نویسندگان این دو نشریه در خارج از کشور شدند، این امر را توضیح بدهند.

توضیح بدهند: «چرا و بر اساس چه شرایط فراهم آمده‌ای "فرنگی کاران" زمان را برای قتل "محمد علی عموسی" مناسب تشخیص دادند؟ و چرا قتل "پیروز دوانی" در دستور کار قرار گرفت؟»

مجله "آرش" شماره ۵۵ فروردین و اردیبهشت ۷۵:

«مطلبی که در زیر می‌خوانید، توسط یکی از مبارزان قدیمی در ایران، به‌مراه تعدادی جزوه و اعلامیه‌ی نامبرده در مطلب، برای آرش ارسال شده‌است.

... این مرد که با پشتوانه ۳۷ سال زندان در فروردین ۱۳۷۴ از زندان مرخص شد، با کمک مهدی پرتوی، که در زمان شاه با ایجاد سازمان مخفی "توید" از پیشکسوت خود عباسعلی شهریاری نیز پیشی گرفته بود، و همچنین یاران دیگر "برنامه حداقل اتحاد چپ دمکراتیک ایران" را تنظیم و منتشر کرد... البته در این کار از کمک‌های فکری رهبر کبیر، کیانوری که هفته‌یک روز از خانه‌ی سازمانی بدیدار بانوی بزرگ حزب، مریم فیروز می‌رود نیز برخوردار است... این سازمان علاوه بر نشریه "مخفی" باصطلاح "اندیشه‌ی نو" نشریات علنی دیگری نیز بوسیله موسسه‌های قانونی و رسمی بنام "شرکت پژوهشی پیام پیروز" که صاحب و مدیر آن پیروز دوانی است، منتشر می‌کنند... سازمان "چپ دمکراتیک ایران" حتی اگر یک برنامه شسته و رفته‌ی انقلابی نیز تحویل بدهد، و یا برحسب ضرورت و مصلحت جونی سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی شعار سرنگونی و براندازی حاکمیت ولایت فقیه و مبارزه‌ی مسلحانه هم سر دهد از آنجا که ابزاری در دست این سازمان است و بوسیله آن

فرنگی کاران قتل

محمد علی عموسی

را به عالیجناب خاکستری

پیشنهاد کردند!

اکبر گنجی در مقاله‌ای با عنوان "رقص مرگ" که در روزنامه "عصر آزادگان" تاریخ یکشنبه ۱۷ آذر چاپ شد، ضمن طرح خطر مرگ، که بالای سر روزنامه نویسانی مانند او در جمهوری اسلامی پرواز می‌کند، گوشه دیگری از طرح‌های جنایتکارانه پشت پرده را بالا زده و برای نخستین بار فاش ساخت، که در آغاز این مرحله از قتل‌های سیاسی-حکومتی، که سرانجام با قتل "پیروز دوانی" شروع و سپس با قتل "فروهر"ها ادامه یافت، طرح "م.ع.ع" در دستور کار بوده‌است!

گنجی با آگاهی از خطراتی که جان او را تهدید می‌کند و متکی به آگاهی‌هایش نسبت به پرونده قتل‌های سیاسی-حکومتی و شناخت از فتوا دهندگان، مجریان قتل‌ها و اعمال جنایتکارانه امثال حسین شریعتمداری در زندان‌های جمهوری اسلامی برای تواب سازی می‌نویسد:

«... وظیفه روزنامه نگار است که به مردم بگوید وقتی سه تن از فرنگی کاران به یکی از عالیجنابان خاکستری ماست بند، پروژه "م.ع.ع" را پیشنهاد می‌کنند، او به جای آن پروژه، قتل پیروز دوانی مرتد و ناصبی را پیشنهاد می‌کند و پس از چند بار پیگیری و امتناع فرنگی کاران، پروژه به افراد دیگری محول می‌شود. روزنامه نگار در چنین مواقعی به دنبال تامین مصالح ملی و تحکیم نظام از طریق جراحی غده سرطانی است.»

نوشته گنجی، که پاسخی است به حسین شریعتمداری، مدیر مسئول و نماینده ولی فقیه در روزنامه کیهان و اعتراف او به "گفتگو" با زندانیان سیاسی در زندان اوین، سپس اشاره به این نوع "گفتگو"های حسین شریعتمداری با زندانیان سیاسی کرده و می‌نویسد:

«... صباغیان (هاشم صباغیان از رهبران نهضت آزادی ایران و عضو کابینه مهندس بازرگان) و ۲۳ تن از اعضای نهضت آزادی در سال ۶۹ و بدنبال نامه اعتراضی (خطاب به هاشمی رفسنجانی) توسط حسین شریعتمداری شکنجه شده و او آنها را وادار به خود زنی می‌کند. صباغیان حاضر به پرکردن فیلم شد و تعزیر او پایان یافت.»

توطئه علیه جان "محمد علی عموسی"

این نوشته، صریحا نام "محمد علی عموسی" پرسابقه ترین زندانی سیاسی ایران مطرح می‌کند، که مدت‌ها بر سر قتل او بین فرنگی کاران (طراحان و مجریان قتل‌های خارج از کشور) و یکی از عالیجنابان خاکستری بحث بوده‌است. اکبر گنجی، که نمی‌تواند بی‌مدرک و سند درباره اینگونه مسائل مطلب منتشر کند، صریحا می‌نویسد که بجای "م.ع.ع" سرانجام قرعه مرگ بنام "پیروز دوانی" افتاد و قتل‌های سیاسی جدید با ریودن و قتل او آغاز شد، که قتل داریوش فروهر، پروانه فروهر، محمد مختاری و محمد جعفر پوربند و دیگران ادامه آن بود.

حتی همین افشاگری بسیار اندک نیز نشان می‌دهد که عاملین و مجریان قتل عام زندانیان سیاسی، آنچه را که در زندان نتوانستند به اجرا بگذارند، می‌خواستند خارج از زندان به اجرا بگذارند و اساسا بسیاری از

راه کارگر در شماره ۱۴۰ (مهر و آبان ۷۵) نوشت: «فعالیت‌های آقای پیروز دوانی مشکوک است و علم شدن "اتحاد چپ دیمکراتیک ایران" توسط پیروزی دوانی بدون همکاری و حمایت محافظی از توده‌ای‌ها که دور و بر علی عمونی و کیانوری هستند و بدون تأیید و حمایت دستگاه امنیتی رژیم ناممکن است... همان کاری که پیروز دوانی در داخل کشور انجام می‌دهد، "راه توده" نیز به سبک و سیاق خود در خارج از کشور انجام می‌دهد که در واقع مکمل پروژه ساواما در "حزب سازی" در خارج از کشور است...»

این کینه توزی آلوده به اتهام و نفرت، اکنون و با کنار رفتن بسیاری از پرده‌ها، پوزشی را لازم ندارد؟

۱- مراجعه کنید به گزارش منتشره در نشریه "پیام امروز" چاپ تهران، به قلم "کاملیا انتخابی فر" که برای گفتگو با مریم فیروز به خانه وی و کیانوری رفت و آمد داشته است، او در این گزارش می‌نویسد که کیانوری و مریم در آغاز قتل‌های سیاسی-حکومتی در اندیشه تعویض محل اقامت خود و اجاره کردن آپارتمان دیگری در یکی از محلات دیگر تهران بودند، زیرا می‌دانستند و حتی به آنها اطلاع داده شده بود که قتلشان در دستور کار طراحان و مجریان قتل‌های زنجیره‌ای است!

۲- (البته منظور نویسنده راه کارگر بازداشت دوم فرج سرکوهی است، که پس از بازداشت او در فرودگاه مهرآباد، نمایش زیر شکنجه فرودگاه مهرآباد و رهایی او از زندان صورت گرفت؛ ما بموقع خود پیرامون این مسائل بیشتر سخن خواهیم گفت.)

تا آنجا که ما اطلاع داریم و حتی مطبوعات طرفدار تحولات نیز بارها آن را نوشته‌اند، دو جرم "پیروز دوانی" که منجر به صدور فتوای قتل او، به اتهام ارتداد و ناصبی بودن از سوی "حسینیان" و به توصیه محسنی از او شد، بخش ناه فرج سرکوهی در داخل کشور و تکیه نوار آن سخنرانی است البته منتظری پیرامون ولایت فقیه بود که منجر به حصر خانگی وی شد، اینکه اعضای کمیته "فتوا" در قتل پیروز دوانی دخالت کرده‌اند، خود دلایل و تفسیرهای ویژه‌ای دارد که بی شک با افشای بازهم بیشتر پرونده قتل‌های سیاسی-حکومتی پیرامون آن خواهند نوشت.

پیرامون شرایطی که انتشار مطالبی از آن نوع که در بالا آورده شد، بوجود آورد و موجب شد تا حتی اخبار مربوط به ربوده شدن پیروز دوانی و قتل او، حتی به نقل از مطبوعات داخل کشور در نشریات خارج کشور منتشر نشود باید اندیشید!

ریشه های قتل های سیاسی-حکومتی به سال های ۶۰-۶۲ در زندان ها و قتل عام زندانیان سیاسی باز می گردد!

چند سال

به عقب باید بازگشت!

یازدهمین گردهم آیی سراسری انجمن جامعه در پائیز سال ۱۳۷۴ تشکیل شد. یکی از سخنرانان اصلی این سمینار سعید امامی بود. او در این سمینار همان حرف‌هایی را زد که بعدها به تئوری مقابله با یورش فرهنگی ختم شد و سپس تیم‌های قتل درگرایان در سراسر ایران آغاز به کار کردند. ربودند، به خانه‌های تیمی وزارت اطلاعات و امنیت بردند، زیر شکنجه اعتراف گرفتند، فیلم ویدئویی تهیه کردند و سپس پیکر بی‌جان قربانیان را در گوشه و کنار شهر رها کردند.

زنده‌ترین رهبران و مجریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و سازمان دهندگان یورش به حزب توده ایران و اعمال شکنجه به رهبری سالمند حزب در جنایاتی که بر اساس تئوری مقابله با یورش فرهنگی سازمان داده شد، شرکت کردند. حجت الاسلام علی فلاحیان، که با نام مستعار "حاج امین"، سرپرست بازجویان رهبری حزب توده ایران بود، هنگام اجرای طرح مقابله با یورش فرهنگی، وزارت اطلاعات را در اختیار داشت!

حجت الاسلام علی رازینی، که یکی از سه حاکم شرع قتل عام زندانیان سیاسی است، در این دوران ریاست کل دادگستری استان مرکز را در کنار دادستانی کل دادگاه ویژه روحانیت برعهده داشت.

آیت الله مصباح یزدی، که روزگاری (ابتدای پیروزی انقلاب) در کنار عبدالکریم سروش و با یاری او در تلویزیون ظاهر شده و با احسان طبری به بحث تئوریک نشست بود، اکنون ریاست مدرسه حقانی را بر عهده دارد و شاگردان و

هدایت و اداره می‌شود، نیروهای چپ و دیمکراتیک، با توجه به سوابق و روابط متبکران و سازماندهان آن باید آن را توطئه‌ای برای فج کردن و در دام انداختن نیروهای واقعی چپ تلقی کنند و بهوش باشند...

این مطلب که دو صفحه کامل نشریه "آرش" را به خود اختصاص داده بود، اکنون و با بر ملا شدن بسیاری از حقایق مندرج در نامه نورالدین کیانوری از زندان اوین در سال ۱۳۶۸، مطالب منتشر شده در ایران، پیرامون قتل پیروز دوانی و افشاگری‌های اکبر گنجی، باز شدن پرونده بسیاری از توطئه‌های دهه دوم جمهوری اسلامی در مطبوعات داخل کشور به یک رسوایی شبیه است.

مطلبی مملو از اخبار و اطلاعات نادرست، تحریک آمیز، گمراه کننده و در عین حال مملو از توده‌ای ستیزی و فحاشی سیاسی؛ از جمله ارتباط پیروز دوانی با عمونی، ارتباط کیانوری با عمونی، هدایت فعالیت‌های ادعائی نویسنده مطلب از سوی وزارت اطلاعات و امنیت و ... که به صورت طبیعی نیز می‌بایست در نهایت خود، به طراحی قتل محمدعلی عمونی، ربودن و کشتن پیروز دوانی (که هیچ نوع همفکر و هم اندیشی با حزب توده ایران نداشت)، خطر قتل کیانوری و مریم فیروز بیانجامد. (۱)

بدون هیچ نوع قصد اتهام و شبهه انگیزی، باید از منتشر کنندگان نشریه آرش ابتدا خواست که خود یکبار دیگر این مطلب را از شماره ۵۵ آرش بخوانند و سپس از خود پرسند:

بین این سبک و سیاق، با سبک و سیاق محفل نشینان کیهان چاپ تهران تشابهی یافت نمی‌شود؟ و اگر خود می‌دانند آن مطلب ارسالی از ایران بخشی از یک توطئه بوده است و سپس خود از آن فاصله جدی گرفته‌اند، صداقت حکم نمی‌کند که حداقل خوانندگان خود را در جریان این امر قرار دهند؟ می‌توان مخالف حزب توده ایران بود، می‌توان منتقد حزب توده ایران بود، می‌توان نگران هر نوع فعالیتی در داخل کشور و یا حتی در خارج از کشور بود، اما مخالفت و انتقاد و نگرانی از سوی کسانی که خود را مبارزان سیاسی و حتی در خانواده "چپ" می‌دانند در آن جملات و آن سبکی نمی‌گنجد که در آرش شماره ۵۵ انعکاس یافت و راه توده بنا بر مصالح جانی عده‌ای که در خطر مرگ در داخل کشور قرار داشتند، سکوت را تا لحظه تغییر شرایط و بر ملا شدن واقعیات و مقتضی شدن زمان پیشه کرد.

ممکن است، عده‌ای تصور کنند که زمان همه چیز را روشن کرده است و ضرورتی به بازگشایی دفاتر کهنه نیست و آن مطالب نیز از اذهان پاک شده است.

حتی اگر همه این ارزیابی درست هم باشد، باز یک نکته بسیار مهم را نباید فراموش کرد و آن دقت روی حوادث گذشته، مرور آن‌ها و درس آموزی برای آینده است.

با این محاسبه است که نمی‌توان گذشته را به فراموشی سپرد. تلخی زهر تبلیغات سوء و حتی اتهامات ناجوانمردانه را می‌توان فراموش کرد، اما درس آموزی را نه!

وقتی نشریه "راه کارگر" در شماره ۱۵۱ و در سال ۱۳۷۶، همان استدلال‌های نشریه آرش را به گونه‌ای که در زیر می‌آوریم تکرار کرد، نباید از رهبران این سازمان خواست که گذشته را مرور کنند و پیرامون آنچه نوشته‌اند و مقایسه آن با آنچه که طی دو، سه سال گذشته افشاء شده است، به خوانندگان خود توضیح بدهند؟

راه کارگر ۱۵۱:

«... راه توده در شماره ۵۰ (مرداد ماه ۱۳۷۵) در پاسخ به نوشته افشاگرانه "آرش" تحت عنوان "اتحاد چپ دیمکراتیک ایران" توطئه تازه ساواما» که از داخل برای "آرش" ارسال و در آن به فعالیت‌های مشکوک پیروز دوانی و کیانوری-عمونی اشاره شده بود؛ آن را "به ظاهر ارسالی" می‌نامد... همگان می‌دانند که "آرش" یک نشریه مستقل بوده و به هیچ سازمانی وابسته نیست، "راه توده" اول با شایعه تسلط سازمان راه کارگر بر آرش استقلال آرش را زیر سؤال می‌برد و بعد خط و ربط "آدینه" را "مشابه آرش" قلمداد می‌کند؛ تا به خوانندگان خود القاء کند که "فرج سرکوهی" تحت تاثیر راه کارگر است یا راه کارگری است. شاید هم "سربازان گمنام امام زمان" به نویسند "راه توده" ندا داده بودند که بنویسد که "فرج سرکوهی" راه کارگری است! (در این تاریخ "فرج سرکوهی" هنوز بازداشت نشده بود!...)» (۲)

ریشه های "سعید امامی" باید خشک شود!

سعید امامی در سال ۵۷ که افق پیروزی انقلاب نمایان می شد، مانند بسیاری از وابستگان خانواده های وابسته به دربار شاهنشاهی، از ایران خارج شده و عازم آمریکا شد. او از یکسو با خانواده "توام" شیرازی از خوانین بزرگ فارس وابستگی داشت و از سوی دیگر خواهرزاده "سلطان محمد اعتماد"، از وابستگان نظامی دربار شاهنشاهی در آمریکا بود. همین وابستگی ها برای گرفتن ویزا از کشور آمریکا کافی بود. او در سن ۱۹ سالگی و در سال انقلاب از ایران رفت و در سال ۶۱ و در سن ۲۳ سالگی از آمریکا به ایران بازگشت. وقتی از ایران رفت که امثال فروهرها، هاتفی ها، کسرانی ها، به آذین ها، انوشیروان لطفی ها، دکتر پیمان ها و صدها و صدها میهن دوست انقلابی دیگر نقش نوک پیکان انقلابی سال ۵۷ را برعهده داشتند و با دربار شاهنشاهی پنجه در پنجه افکنده بودند؛ و زمانی به ایران بازگشت که شاه به خاک سپرده شده بود و حلقه محاصره انقلابیون می رفت که تنگ و تنگ تر شود! او پس از ورود به آمریکا و زمانی که هنوز سمت و سوی مذهبی و غیر مذهبی انقلاب نامعلوم بود، ابتدا جذب گروه های مائوئیست شد، اما به محض پر رنگ شدن رنگ مذهب و حضور روحانیون در صحنه، از این گروه ها فاصله گرفت و به انجمن های اسلامی دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا پیوست!

پس از انقلاب در دفتر حفاظت منافع ایران در آمریکا مشغول کار شد و یک سال نیز در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد به کار گماشته شد.

در همین سال ها و در حالیکه جذب وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی شده بود، چهره یک مسلمان دو آتش را به خود گرفت. در سال ۶۱ به ایران فرا خوانده شد و مستقیماً در وزارت اطلاعات و امنیت به کار گمارده شد. تخصص او در این زمان آشنایی با سازمان های چپ و مبارزه با توده ای ها در آمریکا بود! تخصصی که او از دوران فعالیت در گروه های مائوئیست بدان دست یافته بود! با همین تخصص، در طرح یورش به حزب توده ایران شرکت مستقیم کرد و از همان ابتدا نیز بازجویی توأم با شکنجه از کیانوری و طبری را برعهده گرفت.

در یورش دوم به حزب توده ایران، سعید امامی دیگر تبدیل به یکی از چند مهره مهم هدایت کننده این یورش و بازجویی ها تبدیل شده بود و امثال "حسین شریعتمداری" زیر دستان دو پایه او محسوب می شدند، که برای خود شیرینی و باز کردن جای خود نزد او و در وزارت اطلاعات و امنیت از هیچ جنایتی علیه رهبران حزب توده ایران کوتاهی نمی کردند. امری که شریعتمداری خود در سخنرانی اخیر در مدرسه حقانی قم، در ارتباط با "گفتگو" با احسان طبری، گلاویز و قزلچی بدان اعتراف کرد! جنایاتی که سعید امامی در خارج از زندان های جمهوری اسلامی مرتکب شد، ادامه همان جنایاتی بود که در زندان ها مرتکب شده بود. اگر در زندان های تعدادی از تواب های گروه های مذهبی، مذهبیون جوان و تعلم یافته، ساوکی ها و حتی برخی افغان ها به خدمت گرفته شدند، در جریان شکارهای خیابانی و قتل های سیاسی-حکومتی علاوه بر ماموران اجرای قتل عام زندانیان سیاسی، از باندهای اوباش، قاتلین حرفه ای، سران شبکه های قاچاق مواد مخدر و اراذل محلات تهران و دیگر شهرهای بزرگ کشور استفاده کردند. برخی از سران این باندها و اراذل و اوباشی که اطلاعاتشان زیاد شده بود و یا بیم سرکشی آنها می رفت نیز جزو کسانی هستند که به قتل رسیده اند. این نکته ایست که برای نخستین بار، روزنامه "سلام" و در ارتباط با سعید امامی فاش ساخت.

بخش خارجی این فعالیت های جنایتکارانه را نیز در ترورهای سیاسی خارج از ایران باید جستجو کرد. ترور شاپور بختیار، عبدالرحمان قاسملو، صادق شرفکندی و... برجسته ترین نمونه های آنست. تمامی این جنایات از سوی همان محافظی تأیید و حمایت می شد که سعید امامی را از آمریکا به ایران و به قلب وزارت اطلاعات و امنیت منتقل کردند و پس از قتل عام زندانیان سیاسی، در محافل مافیائی قوت فتوای قتل های سیاسی را صادر کردند. در هر عمل کودتائی دو سال اخیر دست داشته اند و در صورت موفقیت در اجرای یک کودتای تمام عیار، قتل عامی را نظیر کودتای انبوتزی در ایران راه خواهند انداخت! آنها که فتوای ترور آیت الله عباسی خراسانی و قتل احمد خمینی را صادر کردند، کوچکترین تردیدی در کشتار مبارزان و تحول طلبان مذهبی و غیر مذهبی به خود راه نخواهند داد.

اعضای رهبری این مدرسه نیز ارگان های امنیتی و قضائی را در اختیار داشتند. رابطه مرید و مرادی در مدرسه حقانی، همانند یک رابطه مافیائی ضامن اجرای هر تصمیمی بود و هست که در مخفی ترین محافل حجتیه گرفته می شود و مدرسه حقانی موظف به اطاعت از آنست!

سعید امامی، که بخشی از سابقه او را در همین شماره راه توده و برگرفته از افشاگری های داخل کشور می خوانید، از نخستین روز یورش اول به حزب توده ایران و با نام مستعار "حاج مجتبی"، بازجوی ویژه نورالدین کیانوری بود و با تجربه بازجویی زیر شکنجه کیانوری، در یورش دوم به حزب توده ایران بازجوی احسان طبری شد.

(کیانوری در نامه ۲۵ صفحه ای خود که در سال ۶۸ نوشت و پس از درگذشت او بوسیله راه توده منتشر شد، از حاج مجتبی، بعنوان بازجوی خود یاد می کند).

حسین شریعتمداری، که اکنون و زیر فشار افشاگری های مطبوعات داخل کشور و بویژه نوشته های اکبر گنجی" ناچار به اعتراف به نقش خود در زندان های جمهوری اسلامی شده و از گلاویز، طبری، پورهرمزبان و... بعنوان قربانیان "گفتگو" یاد می کند، پس از دوران اولیه بازجویی طبری که توسط سعید امامی انجام شد، رسماً شکنجه روحی-جسمی طبری را برعهده گرفت. زیر همین فشارها، طبری دو بار سکنه مغزی کرد. * کسانی که او را در حسینیه اوین دیده اند نقل می کنند که نیمی از صورت و بدن طبری فلج شده بود و با لکنت زبان بسیار قادر به سخن گفتن بود. روزی که او را از اوین، برای بازدید نمایشی از کتابخانه روزنامه اطلاعات آوردند، حسین شریعتمداری سایه به سایه او حرکت می کرد و با اتومبیل خود قربانی خورش را به موسسه اطلاعات برده بود. وقتی آذر طبری درگذشت، حسین شریعتمداری، طبری را به مراسم خاکسپاری برد تا پس از بازگشت به زندان، ادامه شکنجه روحی او را با سوء استفاده از فشار عاطفی ناشی از درگذشت آذر طبری تشدید کند!

شکنجه گرانی که از سال ۶۰ تا سال ۶۷ بزرگترین جنایات را در زندان های جمهوری اسلامی مرتکب شده بودند، تواب سازانی نظیر حسین شریعتمداری و حسن شایانفر (نماینده ولی فقیه و مدیر مسئول کنونی کیهان) که در جویندن روح زندانی تخصص پیدا کرده بودند، پس از فاجعه ملی اعدام زندانیان سیاسی بیکار ماندند. از میان این شکنجه گران و مجریان قتل عام زندانیان سیاسی که به جنایتکارانی حرفه ای تبدیل شده و به آسانی می توانستند با چاقو، سیم، طناب، میل گرد و شلیک گلوله هر کس را که فرمان قتلش صادر شده باشد بکشند، زنده ترین آنها دستچین شدند و در تیم های جدید عملیاتی سازمان یافتند. بسیاری از سردهسته های این بازجوها و شکنجه گران که به مقام مدیرکلی، ریاست و معاونت در وزارت اطلاعات و امنیت رسیده بودند، رهبری این تیم ها را برعهده گرفتند. برخی از این تیم ها برای جنایت در خارج از کشور، به ماموریت های برون مرزی اعزام شدند و برخی در داخل کشور به کارگرفته شدند.

علی فلاحیان و سعید امامی طرح تهیه کردند، امثال علی رازینی و مصباح یزدی و روحانیون دیگری نظیر حسینیان و رازینی حکم و فتوا صادر کردند و دفاع فرهنگی از این مقابله با یورش فرهنگی نیز به حسین شریعتمداری و حسن شایانفر واگذار شد!

بدین ترتیب است، که ادامه پیگیری قتل های سیاسی-حکومتی سال های اخیر، به ریشه هائی باز می گردد که جنایات اخیر شاخه های آنست. این ریشه ها، در زندان های جمهوری اسلامی روئید و آنچه که در سال های بعد از درگذشت آیت الله خمینی و از سال ۷۳ به بعد در شهرها روی داد، ادامه همان جنایاتی بود که در زندان ها روی داده بود و مجریان و طراحان جنایات خارج از زندان ها نیز همان هائی بودند که در زندان ها مرتکب مخوف ترین و تاریخی ترین جنایات شده بودند. قربانیان بزرگ جنایاتی که در زندان ها روی داد، فرهیختگان فرهنگی، فلسفی، محققان و شعرائی بودند نظیر احسان طبری، قزلچی، پورهرمزبان، گلاویز، سعید سلطانپور، نیک آئین... و مبارزانی نظیر کیانوری، جوانشیر، جری، بهزادی، شلتوکی، باقرزاده، حاتمی و ده ها و ده ها و صدها قربانی دیگر. همه آنها در کنار هم رگ های پر خون فرهنگ و انقلاب در ایران بودند.

ادامه این جنایات، پس از قتل عام سال ۶۷ چون خفاشی خون آشام به مطب ساسی، به خانه فروهرها، به محل کار پوریندها و مختاری ها و ... راه یافت و خون گرفت! از انقلاب و از فرهنگ ایران خون گرفت!

پرونده قتل های جدید بدون بازگشائی پرونده قتل عام زندانیان سیاسی و جنایاتی که از سال ۶۰ تا ۶۷ در زندان ها بوقوع پیوست نا ممکن است!

* بموجب نظرات کارشناسی، سکنه مغزی زنده یاد طبری در زندان جمهوری اسلامی می تواند بر اثر وارد آمدن ضربات مغزی به وی روی داده باشد. نتایج چنین سکنه ای "لکنت زبان" و "فلج دست" و یا "پا" می تواند باشد، که طبری در زندان اوین و در فرصت هائی، از این عوارض یاد کرده است. نوع و نحوه این ضربات را باید از "حسین شریعتمداری" سؤال کرد، که همچنان در قید حیات است و برای از میان برداشتن مدارک و شواهد، هنوز به سر نوشت "سعید امامی" محکومش نکرده اند.

سخنرانی سعید امامی در سمینار

ائمه جمعه سراسری کشور در سال ۱۳۷۴

با تجمع در میدان امام حسین و جلوگیری
از اعدام یک نوجوان نشان داده شد:

مردم از خشونت نفرت دارند!

در پایان سه شب عزاداری ماه رمضان - "لیالی قدر"، هزاران نفر از مردم جنوب تهران در حالیکه قرآن به سر داشتند به طرف میدان امام حسین - فویزه سابق - به حرکت درآمدند تا از اعدام یک نوجوان جلوگیری کنند. در میدان امام حسین چوبه دار را برافراشته و نوجوان ۱۶-۱۷ ساله را برای اعدام به محل آورده بودند. مردم و بویژه جوانانی که به محل آمده بودند رضایت پدر مقتول را گرفتند و اجازه ندادند نوجوان محکوم به دار کشیده شود.

او که در جریان درگیری با مأموران امر به معروف و نهی از منکر، یک جوان بسیجی را به قتل رسانده بود، به زندان باز گردانده شد و مردم برای سپاسگزار از پدر مقتول، او را روی دست بلند کردند.

در ایران هر روز ده ها قتل و جنایت روی می دهد، که پرونده های مربوط به آنها در شعب مجموعه های قضائی خاک می خورد، اما قضات فارغ التحصیل مدرسه حقانی قم، که از خشونت و مرگ و اعدام استقبال می کنند، در عرض چند هفته این نوجوان را محاکمه و در حالیکه به سن قانونی نیز نرسیده به اعدام در میدان عمومی شهر محکوم کردند. آنها قصد داشتند با به دارکشیدن نوجوان محکوم، از جوانان زهر چشم بگیرند.

این رویداد، که مطبوعات داخل کشور عکس و خبر آن را منتشر کردند، حکایت دیگری را نیز در دل خود دارد و آن اینکه: مردم از خشونت بیزارند و با اعدام مخالف.

ماه ها پیش، وقتی "مرتضوی"، قاضی جوان دادگاه مطبوعات که گویا هنوز دوره تحصیلی اش در مدرسه حقانی تمام نشده، روزنامه نشاط را به جرم انتشار مقاله ای در ارتباط با قصاص و مخالفت با اعدام بست، بسیاری از روحانیون و غیر روحانیونی که بر طبل خشونت و مرگ و اعدام می کوبند، تصور کرده بودند، این مقاله ایست در توهین به مبانی اسلام، چرا که قصاص را زیر علامت سؤال برده بود. آنها تصور نمی کردند که این روزنامه نشاط نیست که "قصاص" را مترادف با "اعدام" نمی داند و با آن مخالف است، بلکه این روح و روان خسته و بیزار مردم از خشونت و اعدام است که در روزنامه نشاط بازتاب یافته است. قاضی جوان دادگاه مطبوعات و روحانیون مروج قتل و اعدام و مرگ و خون ریزی که سال هاست از جامعه بریده و در خلوتکده های خود یگانه راه حفظ قدرت خویش را در ترویج خشونت تشخیص داده اند، بر این تصور بودند که با بسته شدن روزنامه "نشاط" به شک و تردید در باره "اعدام" خاتمه بخشیده شده و همچنان می توانند به ارباب مردم ادامه دهند. رویداد میدان امام حسین نشان داد، که مذهبی ترین مردم، دیگر از مرگ و اعدام و کشتار نفرت دارند و بخشی از نفرت از روحانیون مروج خشونت در همین روحیه و نیاز عمومی جامعه نهفته است.

همین بی خبری از روحیه عمومی جامعه بود که آقایان روز ۲۳ تیر ماه و به بهانه تظاهرات خیابانی دانشجویانی که از دانشگاه تهران بیرون آمده بودند بخشی از تهران را به آتش کشیدند، تا بلکه مردم تشویق شده و برای ادامه این آتش افروزی ها به خیابان بیایند و زمینه یورش سراسری به جنبش عمومی مردم فراهم شود. بی اعتنائی مردم به آن حادثه افروزی های سازمان یافته، که بخشی از بسیج و نیروهای انتظامی با لباس شخصی در آن نقش ایفاء می کردند، شکل دیگری از همان روحیه عمومی بود که با تجمع در میدان امام حسین از اعدام یک نوجوان جلوگیری کردند.

اطلاع از همین روحیه عمومی مردم و جنبش است، که در درخواست محمد خاتمی از جوانان، در مراسم ۱۶ آذر امسال بازتاب یافت. او از گروه هایی که خود را وارد تجمع دانشجویان کرده و مرگ این و آن را فریاد می کشیدند، گفت: «نگوید مرگ بر این و آن، ما مرگ زیاد دیده ایم، بگوئید زنده باد ملت، زنده باد ایران!...»

مخالفتان تحولات در ایران، این تحول عظیم روحی مردم ایران را نمی توانند درک کنند و هر اندازه که بیشتر بر طبل خشونت می کوبند بیشتر طرد و منزوی و منفور ملت می شوند!

دل پر درد "حاج سعید"!
چشم پر خون یک ملت!

اشاره آنچه را در زیر می خوانید، تنها گزیده هایی از سخنرانی مشروح سعید امامی در سمینار ائمه جمعه سراسر ایران در سال ۷۴ است، که فیلم ویدیویی آن نیز در تهران دست به دست می شود. این همان سخنرانی است که حجت الاسلام کروبی اخیراً گفت من از دیدن این فیلم دچار شوم شدم، عرصه را چنان خالی کردند که افعال امامی همه کاره امنیت کشور شد. ظاهراً اشاره کروبی به اظهارات شوم آور امامی در این سمینار، باید تشریح جزئیات بیشتری در باره نوع اشارت سعید امامی به ماجرای مدیرکل یکی از وزارتخانه ها و برخی مسائل اخلاقی دیگر در مدارس غیرانتفاعی باشد!!

این سخنرانی سعید امامی، بعدها به تئوری قتل های سیاسی - حکومتی روشنفکران ایران ختم شد و بخش هایی از آن، بارها از دهان مسئولین و روحانیونی که تربیون های نماز جمعه ها را در اختیار دارند و یا با مطبوعات مصاحبه می کنند شنیده شد. حتی جملات و اصطلاحات آن، این هم آهنگی و هم خوانی نشان می دهد که یا بولتن های اختصاصی وزارت اطلاعات، که این نوع تئوری های سعید امامی در آنها انعکاس می یافته نقش مغز شوئی را داشته است و یا آنها که سعید امامی را آموزش داده بودند، در خلوتکده ها، برای دیگران نیز بالای منبر می رفته اند!

این گزیده را با هم بخوانیم:
ما دلی پر درد داریم. با طرح مسائلی در باب ولایت فقیه و اسلام فقهائی، دیگر فاتحه بحثی که امام تحت عنوان حکومت اسلامی مطرح کردند را باید خواند.

این مسائل برای خارج کردن روحانیت از صحنه است. میباید مسائل فرهنگی را فراموش کنیم که دچار مشکل می شویم. تهاجم فرهنگی از صدر اسلام بوده است. ما از ابتدای انقلاب تهاجم فرهنگی را داشته ایم. امروز ما ۵۸۰ نشریه داریم که فقط ۲۰ عدد از اینها در اختیار ماست و حرف ما را می زند.

در گزارش "گالیندوپل" آمده بود، در ایران آزادی وجود ندارد. یعنی کسی نمی تواند دینش را عوض کند، زن نمی تواند بدون حجاب ظاهر شود، این نشان می دهد آنها با دین کاردارند نه با حکومت.

همین کشیشی که بدست منافقین کشته شد، در عرض دو سال و نیم ۳۰۰ نفر مسلمان شیعه را مسیحی کرده بود.

طرح اسلام منهای روحانیت که متأسفانه در دانشگاه ها مطرح است به یک معضل تبدیل شده است. تفکرات شریعتی نیز جوانان را آهسته آهسته به روحانیت بدبین می کند و عاقبت تبدیل به گروه های مسلح می شود.

نکته دیگری که بستر تهاجم فرهنگی را فراهم می کند، بروز سستی و فساد در کسانی است که حامی نظام بودند. کسانی که امروز دم از اسلام منهای روحانیت می زنند، روزگاری در خط اول انقلاب بودند. کسان دیگری که روزهای اول با انقلاب بودند، به خاطر مسائل جنسی و مالی از انقلاب جدا شدند. به یکی از استان ها رفته بودم، دیدم یکی از مدیرکل ها به خاطر این که پیش زن رئیس اداره اش برود، رئیس اداره را به مأموریت می فرستاد.

یکی از معضلاتی که ما داریم ابتذال در صحنه فرهنگی است. مثلاً شما اشعار کتاب عشق من کولی من از سیمین بهبهانی را نگاه کنید، ببینید چه شعرهایی دارد! همین خانم وقتی در مراسم عرق خوری می نشیند هیچ مردی به پایش نمی رسد. تقاضا مندم موضوع تهاجم فرهنگی را جدی بگیریم و امیدوارم با حضور روحانیت در صحنه با تهاجم فرهنگی مقابله کنیم.

ناطق نوری حقیقت را می گوید!

آنچه ناطق نوری از آن می ترسد و نسبت به آن هشدار می دهد، اتفاقا خواست مردم و وظیفه مجلس آینده است!

علی اکبر ناطق نوری، رئیس کنونی مجلس اسلامی، در آستانه بررسی صلاحیت کاندیداهای دوره ششم مجلس از سوی شورای نگهبان، طی سخنانی، در جمع روحانیت و ائمه جماعات غرب تهران گفت:

«جریاناتی با دید توطئه در صدد هستند تا با تصرف مجلس ششم، تکلیف صدا و سیما، شورای نگهبان، نظارت استصوابی، دادگاه ویژه روحانیت و همه جاهانی را که زیر نظر رهبری است یکسره کنند. آنان برای مقابله با رهبر خیز برداشته اند. نیروهای خودی باید حواسشان جمع باشد، چرا که غیرخودی ها، دگراندیشان، نیروهای ملی گرا و نهضت آزادی، اقدامات توطئه آمیز خود برای ورود به مجلس ششم را آغاز کرده اند، اینطور نشود که مجلسی درست شود که فردا مایه نگرانی باشد، چون فردا دیر است، الان باید کاری کرد.» (۲۰ آذر، روزنامه "صبح امروز")

شبیه همین سخنان را به نوع دیگری، پیش از ناطق نوری، فرمانده سپاه پاسداران بر زبان رانده و نسبت به ورود ملی-مذهبی ها به مجلس ششم هشدار داده بود.

این سخنان روشن تر، صریح تر و بی پروا تر از آنست که نیازمند کوچکترین تفسیری باشد. در واقع، تمام اعمال خلاف قانون اساسی شورای باصلاح نگهبان قانون اساسی، در همین نگرانی ناطق نوری ریشه دارد.

ناطق نوری به "رهبر" و "شورای نگهبان قانون اساسی" هشدار باش می دهد و خواهان راه حلی فوری برای جلوگیری از پشیمانی فردا می شود. ناطق نوری، شورای نگهبان، فرمانده سپاه پاسداران و متحدان و حامیان ولایت مطلقه فقیه از چه چیز جز آنکه مجلسی تشکیل شود که در آن حساب و کتابی در کار آید!

یعنی، مجلسی که متکی به رای و نظر مردم باشد، قائم به شخصیت حقیقی و حقوقی خویش باشد، نمایندگانش بجای حرف حکومت، حرف مردم را بزنند. این مجلس و چنین نمایندگانی، طبعاً برای بازگرداندن قدرت از نهادهای خارج از کنترل مردم و کانون های توطئه علیه مردم، به دست مردم قد علم خواهد کرد و از همین جا، نگرانی های ناطق نوری ها تشدید شده است.

ناطق نوری از آن بیم دارد که مجلس ششم را نتوان آنگونه تشکیل داد و کنترل کرد که امثال او برآن تسلط داشته باشند. مجلسی که بتواند اختیاراتی را که در آستانه درگذشت آیت الله خمینی و بصورتی شتابزده و با دست بردن در قانون اساسی برای "رهبر" در نظر گرفتند، تغییر دهد.

تمام کوشش آنها در طول ۱۰ سال گذشته تبدیل جمهوری اسلامی به "حکومت اسلامی" و سرانجام "حکومت ولایت فقیه" و یا "سلطنت فقیه" بوده است. امری که در انتخابات مجلس پنجم با نخستین مقاومت های جدی روبرو شد، در انتخابات ریاست جمهوری در رای ۲۵ میلیونی مردم تثبیت شد و طی دوران پس از این انتخابات نیز روز به روز تعمیق شده است.

اتفاقاً، این از جمله مواردی است که ناطق نوری عین واقعیت را می گوید! یعنی خواست این مرحله از جنبش مردم را بیان می کند و خود به نمایندگی از طرفداران "حکومت ولایت مطلقه فقیه" مقاومت در برابر آن را خواهان می شود.

بدین ترتیب ناطق نوری یاران و همسنگران خود را به مقاومت جدی در برابر جنبش مردم فرا می خواند. خواست کنونی جنبش، که اگر انتخابات

پیش روی مجلس ششم - حتی بصورت نسبی و ممکن در جمهوری اسلامی - آزاد برگزار شود، نمایندگان این مجلس ناچاراً باید بدان عمل کنند، همان حساب و کتابی است که باید در کار "رهبر" و محدود کردن اختیارات سلطنتی آن در چارچوب همین قانون اساسی بوجود آید و سپس مقدمات تغییر این اختیارات با تغییر قانون اساسی فراهم آید.

سد بزرگی که جنبش مردم طی دوران پس از انتخابات ریاست جمهوری با آن روبروست و مخالفان تحولات و جنبش مردم پشت آن سنگر گرفته و از منافع اقتصادی خویش دفاع می کنند، همین اختیارات غیر قابل کنترل است.

این اختیارات بی کنترل در کجا متمرکز است و چه کسانی از آن بهره می برند؟

شواهد و قرائن انکار ناپذیری طی سال های اخیر بدست آمده، که نشان می دهد، اختیارات بی حساب و کتاب "رهبر" نه در اختیار "رهبر"، بلکه در اختیار برگمارکنندگان "رهبر" است، که او را به سخنگویی خود برگمار کرده اند و اساساً با همین هدف نیز او را، بعنوان حلقه ای ضعیف و مطیع در جمع روحانیونی از نوع آیت الله واعظ طوسی، آیت الله مهلوی کنی، آیت الله مصباح یزدی، آیت الله خزعلی، آیت الله یزدی، آیت الله جنتی و حتی روحانیون دون پایه ای نظیر ناطق نوری و علی رازینی و محسنی اژه ای برگزیدند! زمینه این امر نیز با ترور و از میان برداشتن روحانیون صاحب نفوذ طی دهه اول انقلاب فراهم شد. امثال آیت الله مطهری ها، آیت الله طالقانی ها، آیت الله مدنی ها، آیت الله صدوقی ها، آیت الله بهشتی ها، آیت الله قنوسی ها و روحانیونی نظیر هاشمی نژادها، محمد منتظری ها و ... یکی بعد از دیگری به زیر خاک فرستاده شدند، تا امثال خزعلی ها، یزدی ها، جنتی ها، ملاحسنی ها، رازینی ها و دیگرانی که اکنون سکان رهبری را در پشت صحنه جمهوری اسلامی در اختیار دارند، یکبه یک تاز میدان شوند. همچنان که حجت اسلام باهنرها، رجائی ها، کلاهپو ها (از جمله از شدترین و با نفوذترین فرماندهان اولیه سپاه پاسداران) به زیر خاک فرستاده شدند، تا امثال حیدررضا ترقی ها، اسدا الله بادامچیان ها، محمدرضا باهنرها میدان را بتوانند در اختیار بگیرند.

ناطق نوری نگران است که مجلس آینده این بازی را برهم بزند و حوزه اختیار و عمل رهبر را - حداقل در همان محدوده اختیاراتی که قانون اساسی تعیین کرده - محدود کند و این یعنی کشیدن حصار به دور امثال ناطق نوری ها، عسکراولادی ها و ...

این محدودیت و باز گرداندن اختیارات رهبر به ارگان های قضائی و اجرایی و قانون گذاری، عملاً به یکه تازی آن روحانیونی که در بالا نامشان برده شده، لگام می زند.

مجلس اتفاقاً در تائید نگرانی امثال ناطق نوری باید بتواند:

* روزنامه های مصادره شده ای نظیر "کیهان" را که به کانون های توطئه فرهنگی-کودتائی تبدیل شده و مشتی شکنجه گر و بازجو بر آنها تسلط یافته اند و از بودجه محرمانه رهبری کاغذ باطله چاپ می کنند، از چنگ آنها درآورده و تابع آن ضوابط قانونی کند که دیگر مطبوعات تابع آن هستند. دخل و خرج آنها باید مشخص شود و حساب های محرمانه آن مسدود. کانال هایی که به بنیاد ۱۵ خرداد، تولید آستانقدس، کمیته امداد امام، بیت رهبری و ... وصل است و اسکناس توطئه از آنها برایشان حواله می شود.

* رادیو تلویزیون را تابع ضوابط و قوانینی کند که مجلس تصویب می کند و برگماری سرپرست آن نیز منوط به همین قانون و ضوابط باید زیر نظر و کنترل مجلس باشد.

* نیروی انتظامی، که مرکب از شهربانی و کمیته های سابق است، باید مطابق مصوبات مجلس پیوسته در اختیار قوه مجریه باشد. روسای قوه مجریه با رای مردم می روند و می آیند، اما نیروی انتظامی را نمی توان بنا به میل و اراده مافیای قدرت در جمهوری اسلامی در اختیار این دولت و وزیر کشور گذاشت (مانند دوره وزارت علی محمد بهارتنی در وزارت کشور) و در اختیار آن دولت و وزیر کشور نگذاشت. در این صورت است که بساط خانه های تیمی-امنیتی این نیروها جمع شده و امثال فرمانده ضد اطلاعات این نیروها (سردار نقدی) وزرای کابینه را در نماز جمعه زیر مشت و لگد نخواهد توانست بگیرد، در حمله به کوی دانشگاه نقش کلیدی برعهده نخواهد گرفت، در آدم ربائی ها و آدم کشی ها شرکت نخواهد کرد و متکی به فتوای امثال آیت الله مصباح یزدی ها آمادگی خود را برای کشتن هر کس به بهانه داشتن تعبیری غیر از تعبیر آیت الله مصباح یزدی از اسلام اعلام نخواهد کرد! (همانند دو سال و نیم اخیر)

سرانجام باید به سود رای، اراده و خواست مردم، که همان "جمهوریت" است حل شود! این که در این مرحله، تعیین حدود اختیارات "رهبر" و محدود ساختن آن به سود "جمهوریت"، خواستی است مرحله‌ای که مردم انتظار دارند مجلس ششم در آن جهت عمل کند، هرگز به معنای حل تضادی که از آن یاد شد نیست.

این همان شرط و همان پیشنهاد و پیش‌بینی است که حزب توده ایران در سال ۵۸ و هنگام شرکت در فرایند قانون اساسی جمهوری اسلامی، آن را شرط شرکت خود در این فرایند اعلام داشت و با یقین به رشد آگاهی مردم از تضاد "ولایت" و "جمهوریت" در طی زمان، در کنار میلیون‌ها مردم ایران در این فرایند شرکت کرد.

و...

آن سینه‌ای که امثال ناطق نوری برای اختیارات ولی فقیه به تنور می‌چسبانند، در حقیقت از بیم خیر ماندن نانی است که طی ۱۰ سال گذشته، در این تنور برای خودشان پخته‌اند. شورای نگهبان برای از کار نیافتادن همین تنور قدرت است که به توصیه ناطق نوری برای جلوگیری از برپایی مجلسی سوال کننده و پاسخ دهنده به انواع بهانه‌های خلاف قانون، اما تحت عنوان "نگهبان قانون اساسی" دست به رد صلاحیت ملی-مذهبی‌ها، دگراندیشان و کسانی زده‌است که احتمال می‌رود با اندیشه این اختیارات و قائل بودن چنین هویتی برای مجلس، به مجلس ششم راه یابند.

بدین ترتیب، آنچه که ناطق نوری می‌گوید، عین واقعیت است. هشدار هم که می‌دهد عین حقیقت است. تا آنجا که توانست در مجلس پنجم و با تصویب شتابزده لوایح و مصوبات جدید برای قامت بی‌قواره شورای نگهبان لباس قانون دولت تا به مقابله با انتخابات و رای مردم برود و آنجا که دیگر از اختیارات خارج است، به شورای نگهبان و "رهبر" هشدار داد که «مبادا مجلسی تشکیل شود که باعث پشیمانی و دردسر» شود! ■

سلطه مدرسه حقانی بر وزارت اطلاعات و قوه قضائیه!

آقایانی که در زیر نامشان می‌آید، انگشت شمارانی هستند، اکنون طرفدار "توسعه اقتصادی" و حامی خط "اعتدال" و "میان‌روی" شده‌اند و امثال عبدا لله نوری را روانه زندان کرده‌اند تا خط "اعتدال" را تقویت کنند.

دست این آقایان در انواع جنایات و توطئه‌ها علیه انقلاب بهمن،

انقلابیون و جنبش کنونی آلوده‌است.

از چهار وزیر اطلاعات، سه تن از آنان از دانش آموختگان مدرسه حقانی و یک تن دیگر متعلق به جناح راست بوده‌است.

فلاحیان، که برای مجلس ششم از اصفهان تأیید صلاحیت شده، تا قبل از سال ۶۸ قائم مقام وزیر و از سال ۶۷-۶۸ وزیر اطلاعات بود؛

روح الله حسینیان، اولین نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات بود که پس از رفتن او محسنی اژه‌ای جانشین وی گردید؛

دستگیری، بازجویی توأم با شکنجه و کلیه عملیات اطلاعاتی، سال‌ها با احکام محسنی اژه‌ای صورت می‌گرفته‌است؛

پورمحمدی، که اکنون در صف "اعتدال" مورد تأیید شورای نگهبان می‌خواهد به مجلس ششم برود، معاون سابق وزارت اطلاعات و عضو کنونی دادگاه ویژه روحانیت است؛

رهبرپور، رئیس دادگاه انقلاب و قاضی دادگاه ویژه روحانیت؛ که همچنان برای صدور احکام اعدام چهره‌های شناخته شده جنبش لحظه شماری می‌کند؛

علی رازینی، رئیس سابق دادگستری استان تهران و قاضی دادگاه ویژه روحانیت و حاکم شرع قتل عام زندانیان سیاسی؛

همه اینها از دانش آموختگان مدرسه حقانی‌اند و مدرسه حقانی یعنی تشکیلات علنی-ایدئولوژیک "حجتیه".

همه آنها در بزرگترین جنایات، طی ۲۰ سال گذشته دست داشته‌اند و از همان ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ در یک صف واحد علیه تحقق آرمان‌های انقلاب ایستادند، مافیای حجتیه را بازسازی کردند، مافیای مالی جمهوری اسلامی را سازمان دادند و بنام قانون و "داد"، مبتکر و مجری بزرگترین بی‌قانونی‌ها بوده و بزرگترین "بیداد"ها را کرده‌اند.

چرا نباید فتیله‌ها را بالا کشید و تاریکخانه را روشن کرد، تا چهره دیگران نیز در برابر دیدگان مشتاق مردم قرار گیرد؟

این تنها مشتی است، نمونه خروار. اعتدالی که بخواهد به تثبیت موقعیت این چهره‌ها ختم شود، اعتدال نیست، اغتشاش و کودتا علیه جنبش است و باید در برابر آن ایستاد!

* تمام بنگاه‌ها و موسسات مالی وابسته به دستگاه رهبری، مانند تولید آستانقدس رضوی، کارخانه‌های صادره شده (تظیر کارخانه‌های اصفهان که در اختیار آیت الله مظاهری گذاشته شده و خبر آن را در همین شماره زده‌توده می‌خوانید)، کمیته امداد امام، بنیاد ۱۵ خرداد، بنیاد مستضعفان و بانک‌های خصوصی که تحت عنوان "صندوق قرض الحسنه" به ابزار فشار مالی سرمایه‌داران بزرگ تجاری تبدیل شده، باید ضابطه مند شده و دولت و مجلس بر دفاتر و حساب و کتاب‌های آن نظارت داشته باشند.

* بودجه‌ای که در اختیار دفتر رهبری است باید آشکارا، از سوی مجلس تعیین شود و مردم بدانند این بودجه چه مقدار است و صرف چه اموری می‌شود.

* اختیارات وزیر دفاع، بعنوان عضوی از اعضای قوه مجریه در تعیین و نظارت بر کار و فعالیت فرماندهان نیروهای نظامی باید توسط مجلس دقیقاً بررسی و تعیین شود، تا هر فرماندهی با حمایت بخشی از نیروهای زیر فرمان خود و حمایت‌هایی که از سوی محافل مافیائی قدرت می‌شود، هر گاه که به مصلحت منافع گروهی خود دید، مردم را تهدید به بریدن زبان و زدن گردن و شکستن گردن نکند.

* سیاست خارجی مملکت باید تحت کنترل و نظارت مجلس و نمایندگان برگزیده مردم باشد، تا از معاملات پشت پرده و شعارهای توخالی و تبلیغاتی جلوی پرده جلوگیری شود. مردم آن مجلس و نمایندگانی را می‌خواهند که بتوانند از قرارداد‌های استقلال بریاده نفتی جلوگیری کنند و آنچه انجام می‌شود مردم از طریق مجلس در جریان آن باشند.

* مجلس باید بتواند قوانین تجارت خارجی را آنگونه تنظیم کند که هست و نیست مردم در مشت عده‌ای غارتگر متمرکز نشود و زیر پوشش معاملات تجاری خارجی، بر سر استقلال مملکت معامله نشود!

* ثروت باد آورده بسیاری از روحانیون و وابستگان آنها، که اتفاقاً در راس آنها امثال ناطق نوری قرار دارند، باید توسط مجلس کنترل شود و مشخص شود این ثروت‌ها از کجا آمده‌است؟ از آن قرض چند ده میلیاردی که برای باصلاح سازندگی گرفته شد و فرامین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به اجرا گذاشته شد، چه مقدارش به سرمایه شخصی امثال ناطق نوری‌ها، برای تبدیل جزیره قشم به بازار آزاد منطقه تبدیل شده‌است؟ املاک وسیعی که در مازندران بنام خانواده "نوری" ثبت شده چگونه بدست آمده‌است؟ این را مجلس باید پیگیری کند. این وظیفه مجلس است!

* وزارت اطلاعات و امنیت، موظف به پاسخگویی به مردم و مجلس است. آن‌ها که این وزارتخانه و فرماندهان سپاه پاسداران را با سرمایه اهدانی بیت رهبری، کمیته امداد، تولید آستانقدس و دیگر منابع اعلام نشده و با تأسیس شرکت تجاری "پیشگامان سازندگی" آلوده به تجارت کردند و بسیاری از جنایات، خیانت‌های ملی، فساد مالی و جنسی، آدم‌کشی‌ها، توطئه علیه مردم و جنبش آن‌ها از درون همین "پیشگامی" برای "سازندگی" بیرون آمد، باید به مجلس پاسخ بدهند، که مطابق چه ضابطه و قانونی گردانندگان اصلی وزارت اطلاعات و امنیت و بخشی از فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی را به شرکای تجاری خویش تبدیل کردند؟

* شورای نگهبان، حتی اگر مطابق قانون اساسی موجود بخواهد به حیات خود ادامه دهد، ضوابط تعیین اعضای فقیه و حقوق دان آن باید توسط مجلس تعیین شود و حدود اختیارات آن نیز، مطابق آنچه در قانون اساسی وجود دارد - تا آن هنگام که تجدید نظر در قانون اساسی امکانات دیگری را فراهم آورد - تنها در حد نظارت در اجرای دقیق قانون اساسی تعیین شود. حذف اختیارات استصوابی این شورا، نخستین گام برای پایان بخشیدن به یک تازی آن در جمهوری اسلامی است. ضوابط تعیین اعضای آن نیز، در این مرحله این امکان را باید بتواند فراهم سازد که ترکیب آن از ترکیب کنونی که جبهه‌ایست مرکب از نمایندگان سرمایه داری بزرگ تجاری، زمینداران بزرگ و ارتجاع مذهبی خارج شود.

* جنبش مردم، خواهان تغییر و اصلاح قانون اساسی، بویژه در آن بندهائی است که در سال ۶۸ و در آستانه درگذشت آیت الله خمینی به آن اضافه شد و یا با افزودن فصولی به آن تغییر ماهیت داده و از خواست‌های اولیه مردم در انقلاب ۵۷ فاصله گرفت. زمینه‌های این اصلاح، تغییر و بازگشت باید توسط مجلس فراهم شود. بی‌تردید، با درگذشت آیت الله خمینی، بعنوان رهبر انقلاب ۵۷، ادامه رهبری، بصورت موروثی در میان روحانیون چیزی نیست جز احیای نظام سلطنتی. آن بازنگری شتابزده‌ای که در آستانه درگذشت آیت الله خمینی، در این بند قانون اساسی صورت گرفت، خود به خود نشان داد که این بند را نمی‌توان در کنار جمهوریت حفظ کرد و تضاد بین جمهوریت و سلطنت (ولایت)

سرمایه داری ملی در برابر سرمایه داری تجاری!

جدال آشکاری، که برای جلوگیری از راه یافتن رهبران و وابستگان نهضت آزادی ایران به مجلس ششم جریان یافته و در رد صلاحیت گسترده این طیف از سوی شورای نگهبان خود را نشان داد، بازتاب آن نبرد بزرگی است که در جامعه و بر سر جابجایی طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی جریان دارد. تمامی بهانه های شورای نگهبان، فرمانده سپاه پاسداران، اکثریت مجلس کنونی، اکثریت جامعه روحانیت مبارز، سخنان صریح و آشکار ناطق نوری (رئیس کنونی مجلس) که در همین شماره راه توده می خوانید و سرانجام، اظهارات تهدید آمیز اخیر حبیب الله عسکراولادی که در مطبوعات انعکاس یافته، سلاح و حربه های زنگ زده ایست که کارآئی خود را نزد مردم از دست داده است. حربه هائی نظیر نامه و نظر آیت الله خمینی درباره نهضت آزادی، جلوگیری از ورود نمایندگان طرفدار مناسبات با آمریکا به مجلس، مبارزه با لیبرالسم و مبارزه با تحول طلبانی که به زعم این طیف استحاله یافته و "ریزش" کرده اند.

این حربه ها، همگی برای از کف ندادن مجلس اسلامی به میدان آورده شده است. جدال اساسی بر سر ادامه غارتگری، تجارت لجام گسیخته، بورس بازی و زمینداری بزرگ از یک سو، و رفتن به سمت جلوگیری از غارتگری، نظارت دولت بر بازرگانی داخلی و خارجی کشور، جلوگیری از بورس بازی به کمک نقدینگی متمرکز در دست غارتگران و متلاشی کردن مافیای اقتصادی-سیاسی از سوی دیگر است! بحث آزادی ها، گشایش فضای سیاسی کشور، ورود احزاب شناخته شده و قدیمی ایران به صحنه اجتماعی و دفاع از حریم محدود کنونی مطبوعات، بنسوان خواست های سیاسی جنبش کنونی مردم ایران، آن حربه های کارآمد سیاسی هستند که در نهایت خود باید به نخستین دستاورد این مرحله از جنبش مردم، یعنی به تحولات جدی در ساختار اقتصادی ایران و ساختار طبقاتی حاکمیت کنونی بیانجامد.

آزادی پینی آگاهی مردم و آگاهی مردم یعنی درهم شکستن آن ماشین دولتی که سرمایه داری تجاری و غارتگران ایران، بورس بازاری و زمینداران بزرگ بدان متکی اند. همچنان که احتیاج و سرکوب، یعنی ادامه حرکت این ماشین دولتی و ادامه حاکمیت این طیف از اقشار و طبقات اجتماعی! بنا بر این، باید از حوادث غبار روبی کرد و به بطن آن ها راه یافت تا دقیقاً دانست، جنبش کنونی مردم ایران، جنبشی عمیقاً طبقاتی است، که در هر رویدادی خود را نشان می دهد و تا تضادهای کنونی جامعه و خواست های این مرحله از جنبش حل نشود، هرگز نمی توان با این و یا آن پدیده منفی و یا رویداد قابل پیش بینی و یا غیر قابل پیش بینی جنبش را متوقف و یا رو به "توقف" تصور کرد.

شواهد بسیاری وجود دارد، که نشان می دهد سرمایه داری ملی ایران، علیرغم همه پیچیدگی کنونی اقتصاد جهانی، خود را متکی به جنبش کنونی مردم ایران و در برابر سرمایه داری تجاری غارتگر و دلال صفت، جایگزینی مناسب در حاکمیت می داند و این را، بتدریج و با صراحت نیز بیان می کند؛ در این نبرد، ارتجاع مذهبی در کنار سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ قرار دارد، همانگونه که نیروهای مترقی، بعنوان متحدان مرحله از جنبش شانه به شانه سرمایه داری ملی ایران حرکت می کنند و به "جبهه ضد ارتجاع"، در برابر "جبهه ارتجاع" ماهیتی مترقی و مردمی می بخشند!

ماهیت طبقاتی جنبش مردم، و نبرد بر سر جابجایی طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی، برای حزب توده ایران هرگز پدیده ای شگفت آور نبوده و نیست و این درحالی است که بتدریج نیمه اقتصادی پیکره جنبش مردم بتدریج از سایه حوادث بیرون آمده و با آشکار ساختن خود، بر آن پیشانی مهر تائید می زند که براساس آن حزب توده ایران ارزیابی های خود را از پدیده های اجتماعی اعلام می کند.

در مهرماه گذشته و در گفتگویی که "راه توده" با رادیو ۲۴ ساعت ایران انجام داد، در همین ارتباط مسائلی را بعنوان زیر بنای جنبش کنونی مردم ایران و موقعیت ملیون و ملی مذهبی ها در جمهوری اسلامی عنوان ساخت، که در شماره ۸۸ راه توده منتشر شد.

درفاصله آن گفتگوی رادیویی و تشدید مقابله سرمایه داری تجاری ایران و ارتجاع مذهبی حاکم با نهضت آزادی و ملیون ایران، بحث های قابل توجهی، در همین ارتباط در مطبوعات داخل کشور مطرح شده است، که خود دقیق ترین سند در تائید نقطه نظرانی است که در آن گفتگوی رادیویی و بنسوان نبرد بر سر جابجایی طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی مطرح شد.

آنچه را در زیر می خوانید، یکی از مستندترین و دقیق ترین اظهارنظرهائی است که در همین رابطه و از سوی یکی از شناخته شده ترین و مطرح ترین چهره های سیاسی طیف رادیکال ملی-مذهبی ایران، یعنی مهندس "عزت الله سبحانی" عنوان شده است. در ادامه همین بحث ها، در داخل کشور نقطه نظرات صریحی پیرامون ضرورت حضور نمایندگان سیاسی سرمایه داری ملی ایران در حاکمیت مطرح شده است، که از میان این نقطه نظرات نیز، یکی از دقیق ترین نظرانی که تاکنون در مطبوعات داخل کشور چاپ شده را برگزیده ایم، که در ادامه نقطه نظرات مهندس عزت الله سبحانی می خوانید.

این نقطه نظرات و کارزاری که حاکمیت علیه ملیون و ملی مذهبی ها تشدید کرده و همچنین ملی ستیزی و مصدق ستیزی که رهبران جمعیت مؤتلفه اسلامی، بعنوان نمایندگان سیاسی سرمایه داری بزرگ تجاری بدان دامن می زنند و بخشی وسیعی از روحانیون ایران را نیز بدنبال خود می کشند، روشنگر بسیاری از ناپیدائی های جنبش کنونی مردم ایران است که حزب توده ایران وظیفه دارد گام به گام و لحظه به لحظه آن را دنبال کرده و مشی و سیاست خود را متکی به این نبرد طبقاتی تعیین کند.

عزت الله سبحانی:

برنامه اقتصادی-

سیاسی سرمایه داری ملی ایران

پس از ارسال این نامه برای محمد خاتمی، نشریه "چشم انداز ایران" مقاله ای را به قلم عزت الله سبحانی و در تشریح دیدگاه هائی که در نامه به خاتمی مطرح شده بود، چاپ کرد. گزیده هائی از این مقاله را که منعکس کننده اصول اساسی پیشنهادات مهندس سبحانی است، در زیر می خوانید.

در همین شماره "چشم انداز ایران" و در ادامه مقاله عزت الله سبحانی، نامه ای به قلم "عبدالله محسن" نیز چاپ شده است، که این نامه نیز در نوع خود، تکمیل کننده دیدگاه های عزت الله سبحانی در بخش سیاسی است. گزیده ای از این نامه را نیز در ادامه مقاله عزت الله سبحانی می خوانید:

در سال های اولیه انقلاب (با آغاز جنگ و ادامه ۸ ساله آن) تمام اندوخته های خصوصی از ورود به سرمایه گذاری تولیدی خودداری کرده و به صورت نقدینگی سرگردان در جامعه باقی ماندند.

در سال های بعد، این نقدینگی به سمت تجارت و اتصال به خارج و مصرف روز افزون گرایش یافت. از طرف دیگر، تزریق مجدد درآمد نفت با حجم و میزان بسیار بالا و چگونگی توزیع درآمد در داخل کشور که از طریق مراکز تهیه و توزیع دولتی و معاملات بخش خصوصی با دولت صورت می گرفت، حجم عظیمی از اندوخته و نقدینگی در حساب های خصوصی تاجر پیشگامان نور رسیده و بعضی پیمانکاران انباشته گردید که بر حجم وسیع اندوخته های قبلی اضافه شد. نتیجه آن

پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و پیروزی محمد خاتمی، مهندس عزت الله سبحانی پیرامون دیدگاه های اقتصادی خود و همفکرانش نامه ای برای وی نوشت و راه حل هائی را برای برون رفت از بحران اقتصادی ایران ارائه داد. این پیشنهادها عمده متکی است به ضرورت تقویت سرمایه داری ملی در ایران.

شد که نقدینگی بخش خصوصی در چند سال اخیر ارقامی نجومی پیدا کرد و در مقابل خزانه دولت تهی و تهی تر گردید.

سرمایه داری وابسته

کسانی که با فراهم آوردن سرمایه به تولید صنعتی روی می آورند، در اکثر موارد با رقابت، کارشکنی و هجوم بخش سرمایه داری وابسته روبه رو می شوند. سرمایه داری که وابسته به سرمایه خارجی است و اگر به شکل علنی هم مورد خصومت واقع نشود، به دلیل نداشتن توان رقابت با کالاهای مصنوعی خارجی که ارزانتر و با کیفیت تر از محصول صنایع نوپا و بی تجربه داخلی است، سرانجام به ورشکستگی کشیده می شود. این نوع سرمایه داری و صنایع داخلی که به سرمایه و تکنولوژی خارجی وابستگی ندارند مورد ضدیت و رقابت و گاه سرکوب سرمایه های خارجی قرار می گیرند.

سرمایه داری ملی ثروت های ملی را به خارج منتقل نمی کند، سود سرمایه خود را در داخل کشور صرف توسعه صنعت یا بهبود کیفیت یا خدمات عمومی می نماید.

چنین نگرشی به سرمایه داری ملی، برای اولین بار توسط لنین، پس از پیروزی انقلاب اکسیر و در شرایطی که کیفیت برخورد با طبقات مختلف مطرح بود، ابداع شد. (اقتصاد نپ)

نقدینگی

نقدینگی عظیم اگر به سوی تولید و سرمایه گذاری تولیدی هدایت نشود به سمت یکی از سه راه تجارت، انتقال به خارج و یا مصرف فوق العاده و یا هر سه با هم خواهد رفت.

زبان ناشی از این وضعیت به مراتب از سودی که سرمایه داری ملی، آن هم تحت کنترل دولت و نظام مالیاتی دقیق به دست می آورد بیشتر است؛ زیرا نتیجه به کارگیری نقدینگی در زمینه های تجارت، انتقال به خارج یا مصرف، زیرا گذاشتن مصالح و منافع ملی، عدم خودکفایی و وابستگی و نیز استثمار و غارت اقتصادی جامعه و تحت الشعاع قرار دادن اقتدار سیاسی و اجتماعی کشور خواهد بود.

از سوی دیگر، اگر سرمایه گذاری تولیدی را به دولت اختصاص دهیم، با سابقه ای که از ناکارآمدی و پسی حاصلی و فساد گسترده بوروکراسی دولتی در ایران وجود دارد، جز تضییع منابع مالی و انباشت درآمدهای نامشروع مقامات دولتی و بالاخره پیمودن راه وابستگی های اقتصادی و تکنولوژیکی اثر دیگری ندارد. به همین دلیل راهی غیر از ورود بخش خصوصی فعال، صنعت گر و نه تاجر مسلک به صحنه اقتصاد باقی نمی ماند.

کسانی که در زمان ما، منکر وجود بورژوازی ملی در ایران هستند و می گویند که چنین تشری در مجموعه شرایط داخلی و خارجی کشور ما ناممکن است، به این نکته باید توجه داشته باشند که سرمایه داری ملی و حتی اشخاص سرمایه دار خصوصی ملی، اشخاص معینی نیستند که ملی بودن یا وابسته بودن از آغاز تولید یا در جریان زندگی اقتصادی اجتماعی بر پیشانی آنها حک شده باشد. سرمایه داری ملی یک کیفیت سیال است که می توان آن را تعریف و ضابطه مند کرد و ضوابط تمایز بورژوازی ملی از غیر ملی یا وابسته را بر حسب شرایط تعیین نمود.

کارپایه سرمایه داری ملی

با این فرض که منافع و مصالح ملی عمده ترین شرط هرگونه انتخاب اقتصادی است، می توان اصول زیر را بر ضوابط مورد نظر در تعریف سرمایه داری حاکم دانست:

۱- کمک به بی نیازی جامعه به خارج؛ ۲- ایجاد اشتغال مولد؛ ۳- حراست از اندوخته های خصوصی در درون کشور و هدایت آن به سوی تولید؛ ۴- هدایت سودهای انباشته از تولید صنعتی به سوی سرمایه گذاری مجدد و توسعه اقتصادی-اجتماعی جامعه؛ ۵- تربیت و عادت دادن مردم به نظم و تلاش و بسیج تمام استعدادها که ویژگی صنعت است، اصلی ترین و مهمترین اقدام در جهت حفظ منافع و مصالح ملی و استقلال و خوداتکائی و افزایش قدرت مقاومت در برابر فشارهای امپریالیستی؛ ۶- تعهد و رعایت ضوابط قانونی کار

و تامین اجتماعی کارکنان؛ ۷- نگهداری دفاتر مالی و حسابداری قانونی و شفاف و پرداخت حقوق قانونی دولت؛ ۸- اعمال مدیریت علمی و آموزش مستمر کارکنان؛ ۹- تعهد به مصرف هر چه بیشتر سود انباشته سنواتی در سرمایه گذاری مجدد و کارهای خیریه و بنیادین عمومی؛ ۱۰- تعهد به مصرف هر چه بیشتر سود انباشته به خارج مگر درصد کمی که در هر دوره توسط دولت تعیین می شود.

ضوابط ۱ تا ۵ در سال های ۵۹ تا ۶۸ از طرف وزارت صنایع و صنایع سنگین مورد توجه قرار می گرفت. ضوابط ۶ تا ۱۰ ضوابط پیشنهادی اینجانب است. تحقق تمامی این ضوابط در گرو حاکمیت دولتی ملی و خادم منافع و مصالح ملی و هوشیار و آگاه است. یعنی بورژوازی ملی در صورت تحقق دولت ملی ممکن است، در غیر اینصورت ضوابط فوق، علیرغم تعهد اولیه به اجرا و تحقق در نمی آیند.

بدین ترتیب، کیفیت سرمایه گذاری صنعتی ملی و تکوین بورژوازی ملی در پرتو رهبری دولت ملی و نظارت، سیاستگذاری و برنامه ریزی آن امکان پذیر می گردد و کاملاً از شخص یا اشخاص سرمایه گذار مستقل است. اگر پرسیده شود که آیا سرمایه داری ملی امروز وجود دارد، این جانب سؤال کننده محترم را به شهرک های صنعتی حول شهرهای بزرگ و کوچک که پس از انقلاب بسیار توسعه یافته اند ارجاع می دهم. صنایعی کوچک اما کم و بیش ملی و در بعضی شرایط کاملاً ملی.

سرمایه داری ملی و ضرورت حضور در حاکمیت سیاسی

نویسنده: عبداللّه محسن

در ارتباط با نامه آقای مهندس عزت ا لله سبحانی به آقای رئیس جمهور، با این مضمون که رشد سرمایه داری ملی، تضمینی برای جامعه مدنی است، توضیح یک نکته ضروری است. سرمایه ذاتاً برای حفظ خود به نقاط ایمن کوچ می کند و صاحب خود را بدنبال می کشد و در واقع سرمایه دار خود اسیر سرمایه خویش است و این مهم به دینامیزم درونی سرمایه مرتبط می باشد. لیکن سخن اینجاست که در کجا امنیت برای او وجود دارد؟ مهمترین ویژگی منطقه امن برای سرمایه، جایی است که نمایندگانش در قدرت سیاسی شرکت مستقیم داشته باشند و این امر در مورد هر نیروی اجتماعی نیز صادق است. اگر جناحی در قدرت سیاسی سهم نباشد احساس امنیت نکرده و مدام این اضطراب در او وجود خواهد داشت که مباداً بطور فیزیکی یا غیر فیزیکی حذف گردد. لذا برای هر نیروی اجتماعی-امنیت وقتی مفهوم دارد که خود در بوجود آوردن آن امنیت مشارکت داشته باشد. یعنی اینکه در قدرت سیاسی جامعه شریک بوده و در نهادهایش حضور مستقیم داشته باشد. سرمایه های کلان که جای پای محکمی برای خود نمی یابند و در صحنه اجتماعی و نیز رسانه های همگانی مقبولیتی ندارند، خود را در پروژه های بلند مدت تولیدی درگیر نکرده و تنها در حوزه تجارت از آب گل آلود ماهی می گرفتند.

در صورت پذیرش روند شرکت سرمایه داری در حاکمیت سیاسی، این پدیده یک نقطه عطف مقدماتی و در عین حال بنیانی است که ملزومات دیگری را طلب می کند و لاجرم حتی تغییر فرهنگ سیاسی و اجتماعی را می طلبد. مسئولین محترم نظام بجای بحث در حواشی قضیه می باید به این نکته اساسی عنایت کنند که آیا دریافت کنونی ما، امکان شرکت دادن مستقیم جریان سرمایه داری ملی در قدرت وجود دارد یا نه؟ به نظر می رسد اجرای قانون و حتی ایجاد احزاب، اگر چه در شرایط کنونی یک ضرورت تاریخی است، اما بدون بازنگری در فلسفه سیاسی راه را برای حل و فصل این معضل نخواهد گشود. ■

اساسی سرمایه گذاری" و دیگر خواست‌های امپریالیسم جهانی در چارچوب "سازمان تجارت جهانی" صنوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و ... مورد حمایت دولتی-قانونی در واحد ملی قرار نگیرند.

۳- اجتماعی

جلب حمایت همه جانبه‌ها مردم در امر سازماندهی اقتصاد ملی، اجتناب ناپذیر است تا بتوان از تنگناهای اقتصادی و فشارهای جهانی سرمایه داری امپریالیستی عبور کرده و در برابر آنها مقاومت کرد. این مقاومت و جلب حمایت‌ها مردم نیز ممکن نیست، مگر با پذیرش جامعه‌ای مدنی، که در آن سندیکاها، احزاب، تشکلهای صنفی و سیاسی در چارچوب استقلال ملی امکان فعالیت آزاد و قانونی داشته باشند.

قوانین و اقدامات دولت ملی، در جهت تقویت این نهادها برای بسیج آگاهانه افکار عمومی برای مقاومت ملی در برابر فشارهای اقتصادی و سیاسی امپریالیسم جهانی یک ضرورت است. همچنان که تصویب قوانین و مقرراتی در جهت حمایت از مزدبران، حقوق بگیران و زحمتکشان ضروری است. مقرراتی نظیر بیمه‌های اجتماعی و بیماری، انعقاد قراردادهای دسته جمعی کار، تکمیل قانون کار در جهت دفاع از تولیدات داخلی و حقوق کارگران و...

حتی مرور همین طرح اولیه نیز نشان دهنده حرکت و جهت گیری آهسته جمهوری اسلامی در سال‌های اول پیروزی انقلاب، و در مسیری مخالف آن و شتاب گیری این مسیر طی ۱۰ سال اخیر است. بدین لحاظ سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی جمهوری اسلامی در ۱۰ سال اخیر در راستای منافع ملی و استقلال کشور نبوده و با این تعریف، دولت استلافی زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی را نمی‌توان "دولتی ملی" به معنای اخص آن ارزیابی کرد!

در جهت تقویت بخش دولتی اقتصاد به مثابه ستون فقرات اقتصاد ملی

* از جمله شعارهای ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، پیوند ایران به پیمان "گات" بود. پیمانی که در کشورهای جهان سوم و آمریکای لاتین مردم دست به مقاومتی همه جانبه علیه آن زده‌اند و در "سیاتل" آمریکا این مقاومت در آخرین هفته‌های قرن گذشته به نمایش گذاشته شد.

* هاشمی رفسنجانی، با شعار "دفاع از برنامه تعدیل اقتصادی" در بازار انتخابات مجلس ششم شرکت کرده‌است! برنامه‌ای که نتایج آن در تمام کشورهایی که آن را به اجرا گذاشته‌اند، یکسان بوده‌است. نمونه‌های انونزی، کره، پاکستان و... فراوان است.

نمونه ای از حاصل اقتصاد مافیائی!

اکبر خوش‌کوش، که اکنون در زندان بسر می‌برد، از اوباش جنوب تهران در زمان شاه بود. جوان بد نامی که به "خوش‌گوشت" شهرت داشت. گفته می‌شود او در جریان بازجویی‌های مرتبط با قتل‌های سیاسی، ضمن فاش ساختن جزئیات قتل سعیدی سیرجانی، ماجرای قتل سید احمد خمینی را نیز فاش کرده‌است!

در یک اقتصاد ضد ملی و مافیائی، ببینیم امثال او، به دور از نظارت افکار عمومی و مطبوعات تحت کنترل، تحت حمایت سرمایه داری تجاری، همزمان با جنایت به چه ثروتی دست یافتند و از سوی چه کسانی حمایت شدند: او با استفاده از رانت وزارت اطلاعات وارد فعالیت اقتصادی شد و به یکی از واردکنندگان موبایل ایران شد. در همین ارتباط از شرکت مخابرات خط می گرفت. دستگاه موبایل بین یک میلیون و ۹۰۰ تا ۲ میلیون در تهران معامله می‌شد.

او در سال ۷۳ بدلیل کلاهبرداری از یک واردکننده دیگر موبایل به دادگاه فراخوانده شد. ریاست این دادگاه را نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات، یعنی "محسنی اژه‌ای" برعهده داشت. خوش‌کوش، تنها به دلیل این کلاهبرداری به جرم محکوم شد و به کارش در سمت مدیرکل وزارت اطلاعات ادامه داد. خوش‌کوش به فرنگی کاری شهرت داشت. یعنی در خارج از کشور ترور می‌کرد، اما در جنایات سیاسی داخل کشور هم سهم داشت. (مراجعه کنید به پیشنهاد فرنگی کاراران برای کشتن علی عموئی در همین شماره راه نوده) بعدها با شرکت در قتل سعیدی سیرجانی "داخلی کار" هم شد!!

ویژگی های "سرمایه داری ملی" و "دولت ملی"

گشایش بحث، پیرامون "سرمایه داری ملی" و "سرمایه ملی" در مطبوعات داخل کشور و بویژه از جانب شخصیت‌های شناخته شده‌ای مانند مهندس عزت‌الله سحابی موجب خرسندی است. اعتبار رو به افزایش این نوع بحث‌ها، از آنجا نیز ناشی می‌شود که بسیاری از کلیدی‌ترین مقامات حکومتی، درحالی‌که شعارهای ضد امریکائی و ضد استکباری می‌دهند و علیه ملیون و ملی گرانی تبلیغ می‌کنند، همچنان از برنامه امپریالیستی و غیر ملی "تعدیل اقتصادی" و عواقب فاجعه بار آن برای ایران دفاع می‌کنند. برنامه‌ای که در تعارض جدی با استقلال کشور دارد و در تضاد است با منافع "سرمایه داری ملی" و "سرمایه ملی". همین‌گونه است شتابی که بخشی از حاکمیت برای پیوستن به پیمان تجارت جهانی "گات" از خود نشان می‌دهد.*

بنابراین، بحث بر سر "اقتصاد ملی"، "سرمایه داری ملی" و "سرمایه ملی" بحثی است که باید همه جانبه از آن استقبال کرد و برای مقابله با طرفداران "برنامه تعدیل اقتصادی" مرزهای آن را دقیقاً ترسیم کرد. این مقابله، در نوع خود، همانگونه که مهندس سحابی نیز در مطلب خود بدان اشاره می‌کند، از آنجا که با لیبرالیزه کردن اقتصاد به مفهوم پیروی از فرامین لیبرالیسم اقتصادی کشورهای بزرگ سرمایه داری در تعارض است و رویکرد داخلی آن، دفاع از استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور است، نوعی مبارزه ضد امپریالیستی نیز محسوب می‌شود، که باید از حمایت طرفداران سوسیالیسم برخوردار شود.

در یک بحث مقدماتی پیرامون سرمایه داری ملی و سرمایه ملی، آقای سحابی به آن اشاره می‌کند، به نکات زیر بعنوان سرفصل‌های ضروری این بحث اشاره کرد و ابعاد آن را گشود:

۱- سیاسی

الف- هر سرمایه داخلی، الزاماً "سرمایه ملی" نیست. وجه مشخصه سرمایه ملی در درجه نخست، دفاع آن از "اقتصاد ملی" است و چنین اقتصادی نمی‌تواند دارای منافع مشترک با سرمایه امپریالیستی باشد. تضاد اقتصاد ملی با "تولیرالیسم" و "تعدیل"، که دو ارگان جهانی صنوق بین‌الملل پول و بانک جهانی آن را "هدایت اقتصادی" می‌کنند و بزرگترین کشورهای امپریالیستی جهان "حمایت سیاسی"، از این وجه مشخصه ناشی می‌شود.

ب- تحکیم اقتصاد ملی و بکار گیری سرمایه ملی بدون بهره گیری از منابع و درآمدهای ملی، بعنوان سرمایه تمام خلق که باید در کنترل یک دولت ملی باشد، ناممکن است. امری که با اجرای برنامه‌هایی نظیر "تعدیل اقتصادی" همخوانی ندارد. خصوصی سازی ناشی از "تعدیل اقتصادی" که اکنون دامن‌گری صنایع نفت و پتروشیمی ایران شده، خود گواه چنین امری است. سرمایه داری ملی، در عین حال که با برنامه‌هایی نظیر "تعدیل اقتصادی" مرزبندی ملی دارد، خواستار کنوپراسیون و همکاری با سرمایه‌هایی است که در اختیار دولت ملی است. تأیید و تقویت بخش دولتی اقتصاد از سوی سرمایه داری ملی، چرا که دفاع از ستون فقرات اقتصاد ملی است، بر این پایه قرار دارد.

۲- اقتصادی

الف- درصد انباشت سالاته سرمایه در کشور باید پیوسته با حداقل ضروری در انطباق باشد تا بتوان در برابر یورش سرمایه جهانی مقاومت کرد. در کشور چین که توانسته است استقلال اقتصادی و ملی خویش را حفظ کند، این رقم در حدود ۳۰ درصد گزارش شده‌است.

ب- برای تأمین حداقل سرمایه گذاری ضروری، اهداف مشترک و تمرکز سرمایه داخلی با سرمایه ملی در دست دولت ملی، ضروری است. پد ایجاد تضمین‌های قانونی برای حفاظت از سرمایه داخلی و تولید داخلی. این تضمین در صورتی ممکن است که ابزارهای سازمان تجارت جهانی، "قانون

"ایران در شب هزاره سوم"

به دست آوردهای جنبش بیاندیشیم!

انقلاب بهمن است. این تضاد در رودروسی بین حاکمیت افسشار و طبقات ارتجاعی سرمایه داری تجاری و بزرگ زمین داری و حامیان روحانی و غیرروحانی آنان از یک سو، و منافع توده های میلیونی بر سر اهداف مردمی و دموکراتیک انقلاب بهمن ۵۷ از سوی دیگر است.

تا پیش از مرحله کنونی مبارزات تحول خواهی مردم ایران، مخالفان تحقق آرمان های انقلاب بهمن ۵۸، طی سال ها توانسته بودند "نبرد که بر که" را بسود خود به پیش برانند.

بدین ترتیب، می رفت تا "تضاد اصلی" پیش از پیروزی انقلاب بین خلق و ارتجاع، تا مرز حاکمیت استبداد سلطنتی، این بار در سیمای سلطنت ولایت مطلقه فقیه و حذف جمهوریت و برقرار "حکومت" تکرار شود. این فاجعه ای برای استقلال سیاسی-اقتصادی، فرهنگی، نظامی و... ایران و مرحله جدیدی برای بازگشت تضاد بین مردم میهن ما و امپریالیسم را تشکیل می داد.

تحولات سال های اخیر و رشد و بقای جنبش نشان داد که ظرفیت تغییرات رفرمیستی هنوز در ایران وجود دارد. رفرمی که می تواند برپایه تناسب قوا، طولانی و با فرازونشیب های فراوانی نیز همراه باشد، چنان که در رویدادهای کوی دانشگاه شاهد آن بودیم و بودند سازمان هایی که بر اساس شکل رویداد، ارزیابی انقلابی از اوضاع ارائه دادند. این خواست اراده گرایانه، که با مرحله کنونی جنبش هنوز همخوانی ندارد، در انتظاراتی که در ارتباط با محمد خاتمی مطرح می شود نیز منعکس است. [۲]

۴- پرسش اکنون آنست، که مرحله کنونی نبرد برای تغییرات تدریجی و رفرمیستی چگونه به پایان موفقیت آمیز خواهد رسید؟ تحول طلبان، برای یافتن پاسخ مناسب، نمی توانند به تناسب قوای لحظه [۳] بی اعتنا باشند. این تناسب قوا، در عین حال که به سازمان یابی جنبش بستگی دارد، با توجه به ماهیت رفرمیستی جنبش، تحول و رفرم در کلیدی ترین ارگان های حکومت نیز، برای تقویت جنبش و پیوند دادن این ارگان ها با جنبش اجتناب ناپذیر است. از جمله ارگان های نظامی و امنیتی نظام!

زیر نویس ها:

۱- "رابرتسون"، دبیرکل جدید ناتو و وزیر دفاع سابق انگلستان، استراتژی جدید ناتو را در مصاحبه ای با روزنامه آلمانی "ولت آم زونگاک" چنین تشریح می کند:

«سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) باید خود را آن چنان تقویت کند که قبل از رسیدن بحران های جهانی به مرزهای کشورهای عضو این پیمان، به مبارزه نظامی علیه آنها در محل بروز بشتابد... پیمان ناتو باید همه امکانات عملیاتی را برای خود محفوظ نگاهدارد».

او در همین مصاحبه از دولت های عضو ناتو مصرانه خواست: برای دسترسی به این اهداف بودجه نظامی خود را بالا ببرند. او با اشاره به «خطر هجوم آوارگان به سوی کشورهای عضو»، خواهان «ایجاد روش هایی برای مبارزه با این خطرات» شد، خطراتی که «ساختارهای اجتماعی» جوامع کشورهای عضو ناتو را تهدید می کنند.

۲- چنین ارزیابی، تنها به این دلیل نادرست نیست که اطلاعات آن ها محدود است، بلکه ریشه در چپ روی از یک سو و داشتن دستی از دور بر آتش از سوی دیگر نیز دارد. سؤال برانگیز است که وقتی این نیروها - لاقدر در گفتار - خواستار تغییرات آرام و رفرمیستی در جامعه بشری هستند، چرا برای جامعه ایران چنین احتمالی را در نظر نمی گیرند؟

آنها در عین حال که عجولانه خواستار رفتن محمد خاتمی به کوی دانشگاه و محل تحصن دانشجویان می شوند و از وی بدلیل عدم افشای جزئیات مربوط به قتل های زنجیره ای انتقاد می کنند، خود نمی توانند ارزیابی دقیقی از تغییر روحیه عمومی و دفاع عمومی مردم از جنبش ضد ارتجاع ارائه دهند. روحیه ای که در دو سال اخیر بطور تدریجی رشد کرده و به مرزهای تعیین کننده خود نزدیک می شود. (در این ارتباط به مطلبی که در همین شماره راه توده، درباره ماجرای مراسم اعدام و بخشش قاتل یک بسیجی در تهران مراجعه کنید).

۳- زنده یاد احسان طبری در کتاب "یادداشت ها و نوشته های فلسفی و اجتماعی" برای نبرد بین نیروی نو و کهن ۴ مرحله قائل است. مرحله دوم آن را مرحله توازن نسبی تناسب قوا می نامد، «دوران نبرد دورانی».

* مراجعه کنید به مقاله «مشی انقلابی، مشی رفرمیستی»

۱- جنبش آزادی خواهی مردم ایران، در شب گذار به هزاره سوم تاریخ نگاری معمول در جهان، علیرغم دستاوردهای بزرگی که در دوران اخیر داشته، همچنان با خطر تهاجم دشمنان این جنبش و اصولا رفرم و تحولات در ایران روبروست. برای دشمنان داخلی، این تهاجم، در صورت وقوع در شرایطی بس نامناسب تر از گذشته صورت خواهد گرفت، گرچه عاری از پیامدهای سنگین و تاریخی برای ایران نخواهد بود.

خطرناک ترین پیامد این تهاجم برای ایران و ایرانی، فاجعه ایجاد امکان دخالت مستقیم امپریالیسم در حوادث ایران است، حتی به بهانه جانبداری از خواست مردم. این حادثه ایست که نمونه های مشابه دارد. در کشور هائیتی و بدنبال کودتای نظامیان همین حادثه روی داد. یوگسلاوی نیز مدل دیگری است که امکان تکرار آن در ایران وجود دارد. این خطر، با توجه به استراتژی سیاسی-نظامی امپریالیسم [۱] و در راس آن امپریالیسم آمریکا، به مثابه نوک پیکان اولیگارش مالی امپریالیستی، نه تنها دور از احتمال نیست، بلکه باید آن را به مثابه اولین هدف ممکن امپریالیسم ارزیابی کرد. آنچه در مورد روسیه، چین، هندوستان و... محتمل است، چرا نباید احتمال آن را درباره ایران در نظر داشت؟ این از اهداف گلوبالیستی سرمایه مالی امپریالیستی به رهبری امریکا است. شناخت فوق، اولین سنگ بنای تحلیلی برپایه واقعیت تاریخی در جهان و منطقه است.

۲- انقلاب بهمن ۵۷ زمانی اجتناب ناپذیر شد، که حل دو "تضاد اصلی" در برابر رشد جامعه ایرانی از طریق تغییرات رفرمیستی ممکن نبود: اول- تضاد آشتی ناپذیر بین مردم میهن ما با امپریالیسم دوم- تضاد بین سرمایه داری وابسته و استبداد سلطنتی با خلق

تضاد بین مردم ایران با امپریالیسم تاریخچه ای ۲۰۰ ساله دارد: جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت، ملی کردن صنعت نفت فرازهای این نبرد استقلال طلبانه مردم میهن ما را در دو قرن گذشته تشکیل می دادند، که همیشه با روی دیگر این نبرد، یعنی نبرد علیه استبداد سلطنتی همراه بود.

انقلاب بهمن ۵۷ اوج تلاش انقلابی وسیع ترین افشار مردم میهن ما در سطح بالای آگاهی اجتماعی برای حل نهایی این تضاد تاریخی بود. ضرورت تحول انقلابی از عینیت تاریخ دو قرنی میهن ما برمی خاست. ذهنیت و منافع افشار و طبقات میرنده و کهن در ایران در سال های ۵۶ تا ۵۷ همانقدر قادر به جلوگیری از وقوع انقلاب و مانع حل انقلابی "تضاد اصلی" آشتی ناپذیر دوران بود، که ذهنیت نیروهای خواستار "رفرم" در درون افشار انقلابی.

۳- حضور حزب توده ایران در نوک جنبش انقلابی - صرف نظر از کمیت آن - کیفیت انقلاب را بازگونی می کرد و درک توریک و وظایف انقلابی دوران را بازتاب می داد.

قرار داشتن حزب ما در دوران اخیر مبارزات آزادی خواهی و تحول طلبی مردم در نوک تغییرات رفرمیستی در چارچوب دفاع از انقلاب بهمن است. این واقع بینی نیز همراه است با شناخت "تضاد اصلی" در جامعه کنونی ایران.

برخلاف جریان های "چپ" و "راست" که تضاد اصلی را بین «نظام ولایت فقیه» و «جمهوری لائیک» قلمداد می سازند و آن را به "نبرد بین مذهبی و غیرمذهبی" تقلیل می دهند و بطور بسیار تعجب برانگیزی در کنار یکدیگر قرار می گیرند، تضاد اصلی همانا نبرد طبقاتی "که بر که" در نظام برون آمده از

یادمانده هایی از سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ و دوران زندان نورالدین کیانوری (اردیبهشت ۱۳۷۸)

کیانوری:

فریاد ۲۵ میلیونی مردم خودکامگان را از خواب بیدار کرد!

فرمانروایانی که در دوم خرداد از خواب خرگوشی بیدار شدند، به کمک سنگواره های قرون وسطائی شورای نگهبان و ازدهای سیری ناپذیر بازار سنتی، در عمل بصورت همدست امریکا، هر روز دشواری جدیدی را بر سر راه دولت خاتمی بوجود می آورند.

* تاریخ با واقعیات آشنا خواهد شد و داوری خواهد کرد که حزب توده ایران به میهن خود خیانت کرده یا آنها که ما را به خیانت متهم کرده و می کنند!

* خبرنگار وال استریت ژورنال انگلستان، دو ماه و ۱۸ روز پیش از یورش به حزب توده ایران، خواست انگلستان برای این یورش را در تهران به مقامات اطلاع داد!

در بهار سالی که در زمستان آن نورالدین کیانوری چشم بر جهان فرو بست، جزوه ای در ۵۲ صفحه به قلم وی در تهران دست به دست شد. این جزوه، که نام "یادمانده هایی از سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ و دوران زندان" را دارد، عمدتاً تگاهی است به سیاست حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی از زمان استقرار آیت الله خمینی در پاریس تا انتخابات دوم خرداد، که طی آن محمد خاتمی را مردم به ریاست جمهوری برگزیدند. چند محور اساسی در این جزوه برجسته است:

- ۱- آمادگی حزب توده ایران و رهبری آن برای بازگشت از مهاجرت و آغاز فعالیت علنی در داخل کشور،
- ۲- نقش سرنوشت ساز یورش نظامی عراق به ایران و ادامه خانمان برانداز جنگ،
- ۳- مخالفت جدی حزب توده ایران با ادامه جنگ و ضرورت صلح، پس از فتح خرمشهر،
- ۴- استحاله نظری، اقتصادی و عملی کارگزاران اصلی دوران حیات آیت الله خمینی، نظیر هاشمی رفسنجانی و علی خامنه ای، پس از درگذشت آیت الله خمینی،
- ۵- دلایل حمایت حزب توده ایران از نظرات و دیدگاه های آیت الله خمینی که در پاریس اعلام داشت و در ایران نیز تا مدت ها بدان ها پایبند مانده بود،
- ۶- نقش تعیین کننده سرمایه داری غارتگر تجاری در حاکمیت جمهوری اسلامی،
- ۷- کوشش همه جانبه انگلستان برای جلوگیری از فعالیت و حضور حزب توده ایران در عرصه حیات جمهوری اسلامی و توصیه های پیام آوران انگلیسی به مقامات ایرانی در این زمینه در سال ۶۱ که سرانجام نیز منجر به یورش به حزب توده ایران شد،
- ۸- نقش حبیب الله عسکراولادی در رابطه با انتقال پرونده ساخته شده از سوی انگلستان علیه حزب توده ایران از پاکستان به ایران،
- ۹- فعالیت علنی حزب توده ایران، در محاصره انواع مخالفت ها و دشمنی های سازمان ها، گروه ها و گروه بندی های حکومتی "راست" و "چپ"،
- ۱۰- نقش منفی و بازدارنده اکثریت روحانیت شیعه ایران در انقلاب ۵۷ و قدرت پابی آنها در سال های پس از پیروزی انقلاب.

نحوه نگارش این جزوه به گونه ایست که ظاهراً در پاسخ به برخی سؤالاتی که در داخل کشور و برای روشن شدن اذهان طرفداران جوان حزب توده ایران مطرح بوده تنظیم شده و در اختیار علاقمندان گذاشته شده است. از عنوان بندی های جزوه نیز چنین بر می آید، که فصولی از آن می بایستی در آینده تکمیل شده و بصورت جزوه ای مستقل منتشر می شده است. احتمالاً، آنچه که در ارتباط با وجود جزوه ای با عنوان "آینده حزب ما" به قلم کیانوری در ایران گفته می شود، باید در همین ارتباط باشد.

از جزوه ۵۲ صفحه ای مورد بحث، با این امید که در آینده بتوان مجموعه ای از دست نوشته های سال های اخیر نورالدین کیانوری را یکجا تنظیم و منتشر کرد، فصولی را بصورت فشرده انتخاب کرده ایم که در زیر می خوانید. عناوینی که در ۱۰ بند برگزیده و در بالا آورده شده، انتخاب راه توده برای برجسته ساختن فرازهای مهم این نوشته است. جزوه مذکور، پس از مقدمه ای فشرده، با آغاز فعالیت علنی حزب توده ایران در داخل کشور آغاز می شود، که در صفحه بعد می خوانید:

چهره‌های دوست داشتی رفقای دیرین حزبی و بویژه قهرمانان زجر کشیده‌ای مانند رفقا عباس حجری، محمدعلی عموسی، هدایت‌الله معلم، اسماعیل ذوالقدر، ابوتراب باقرزاده، آصف رزم‌دیده، رضا شیلونکی، خاوری و دیگران را بیان کنم. چند روز بعد به دیدن عزیزانی که در گروه "نوید" شاه را به سستوه آورده بودند نائل شدم.

کار حزبی با شور بی‌مانندی با کمک دوستان ایران و آسانی که از مهاجرت آمده بودند آغاز شد. انتشار روزنامه "نامه مردم" و راه اندازی همایش‌های پرسش و پاسخ تاثیر بسیار زیادی در روشن کردن سیاست حزب و خنثی ساختن تبلیغات بسیار شدیدی داشت که نه تنها از سوی باقیمانده‌های رژیم سرنگون شده که با انتشارات پر دامنه مانند روزنامه آیندگان و هفته نامه تهران مصور و شمار زیادی انتشارات دیگر که گروه‌های چریکی چپ گرا مانند مجاهدین خلق، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران برای بدنام کردن حزب و وارد ساختن تهمت‌های ناروا به آن انجام می گرفت.

پرسش و پاسخ به صورت جزوه و نوار تهیه و پخش می شد. هنوز هستند کسانی از افراد حزبی که تمام نوارها را نگهداشته اند. من خودم (پس از رهائی از زندان) بطور تصادفی با یک راننده تاکسی برخورد کردم که مرا شناخت و اظهار محبت فراوانی نسبت به من کرد و برای نشان دادن علاقه خود به راه حزب گفت که تمام نوارهای پرسش و پاسخ را نگهداری کرده است.

در زمینه سیاسی

تحکیم پایه‌های پیروزی تاریخی مردم ایران، هسته اساسی کار کرد رهبری حزب را تشکیل می داد. هنوز خطرهای زیادی هم از درون و هم از بیرون کشور انقلاب را تهدید می کرد.

پیش از همه و بیش از همه کشورهای قدرتمند امپریالیستی، امریکا، انگلستان و فرانسه، شرکای کنسرسیوم پر درآمد نفت ایران، با تمام نیرو و امکانات خود در پی براندازی انقلاب بودند.

این نیروی مهم، افزون بر توانایی‌های جهانی خود، مانند برقراری محاصره اقتصادی، جلوگیری از فروش نفت ایران در بازارهای جهانی، مسدود کردن دارایی‌های ارزی ایران در بانک‌های جهانی، هنوز پایگاه بسیار نیرومندی در درون ایران، چه در ارتش و پلیس و ژاندارمری و چه در همه ادارات دولتی داشت و همانگونه که دیدیم بارها از این امکانات هم از درون - کودتا - و هم از بیرون - تجاوز ارتش عراق - به کشور ما بهره گیری کرد.

در درون کشور خطر بزرگی که انقلاب را تهدید می کرد، بسیار جدی بود. این خطر بزرگ در ناهمگونی نیروهای بود که در پیروزی انقلاب شرکت کرده بودند و بیسش از همه و خطرناکتر از همه ناهمگونی بسیار جدی در عمده ترین نیروی رهبری کننده انقلاب، یعنی روحانیت شیعه بود.

اکثریت مطلق روحانیت شیعه ایران، از ابتدای انقلاب تاکنون با "آزادی"، "جمهوریت" و "عدالت اجتماعی" دشمنی ورزیده و همچنان دشمنی می ورزد.

واقعیت این بود که اکثریت مطلق روحانیت شیعه که بدون دادن کمترین تلفات، یکی از عمده ترین پایگاه‌های امپریالیسم را با به میدان کشیدن توده‌های میلیونی زیر شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و عدالت اجتماعی" به زیر کشیده بود، با این شعار نه تنها موافق نبود، بلکه با آن به شدت دشمنی هم می ورزید و هنوز هم که بیست سال از انقلاب گذشته است، به مواضع خصمانه با شعار عمده انقلاب یعنی "آزادی و جمهوریت - یعنی تعیین کننده بودن رای مردم - و عدالت اجتماعی" دشمنی آشتی ناپذیر خود را دنبال می کند.

آیت الله خمینی (در همان آغاز پیروزی انقلاب) در گفتاری کاملاً علنی به این موضوع اشاره کرد و مخالفت خود را با آن نشان داد. او گفت:

«آنوقت شیطنت این بود که سیاست از مذهب جدا است و بسیار ضربه به ما زدن و ما بسیار ضربه خوردیم و آنها هم بسیار نفع بردند. این مطلب شکست خورد. حالا می گویند سیاست حق مجتهدان است، یعنی در امور سیاسی در ایران پانصد نفر دخالت کند، باقی شان بروند سراغ کارشان،

۱- آغاز فعالیت علنی حزب در ایران

در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی که در آلمان تشکیل شد تصمیمات زیر گرفته شد:

الف- تأیید تصمیم آخرین همایش هیئت اجراییه حزب در زمینه برگزیدن نورالدین کیانوری بعنوان دبیر اول حزب و گزینش رفقا فرج الله میزانی، حمید صفری، منوچهر بهزادی و انوشیروان ابراهیمی به عنوان دبیران کمیته مرکزی.

ب- آغاز فعالیت علنی حزب در ایران بر پایه شرایط مساعدی که در پیوند با چند گفته آیت الله خمینی در پاریس و در پی پیروزی انقلاب در ایران بوجود آمد، این گفته چنین است:

«ما دخالت ایالات متحده آمریکا را در امور داخلی ایران محکوم می کنیم. ایالات متحده رژیم کنونی ایران را برای ایجاد پایگاه‌های نظامی و غارت ثروت‌های ملی مورد استفاده قرار می دهد، بدین جهت است که ما امپریالیسم امریکا را دشمن شماره یک خود می دانیم.» (نقل از مصاحبه با روزنامه تایمز سنگاپور ژانویه ۱۹۷۹)

«دستگاه دولتی و رئیس جمهور امریکا روش دشمنانه‌ای نسبت به مردم ایران داشته اند. وجود پایگاه‌های نظامی و حضور مستشاران نظامی شان کشور ما را به فقر کشانده است. ایالات متحده از کشتار جنایت‌بار مردم میهن ما بدست رژیم شاه پشتیبانی کرده و در این جنایت شرکت داشته است.» (نقل از مصاحبه با روزنامه اکسپرس فرانسه ژانویه ۱۹۷۹)

«اتحاد شوروی از جمله کشورهایی است که واقعیت مبارزه مردم ایران به درستی تشخیص داده و از آن نتیجه گیری کرد که «ما با این کشور و همه کشورهایی که در امور داخلی کشور ما دخالت نکنند مناسبات دوستانه خواهیم داشت. مناسبات حسن تفاهم باید بر پایه احترام متقابل باشد.» (نقل از مصاحبه با روزنامه لوموند پاریس ژانویه ۱۹۷۹)

«ما با حیف و میل مبارزه خواهیم کرد و ثروت‌هایی را که به دست یک مشت غارتگر دزدی شده است باز خواهیم ستاند و آنها را برای بهبود شرایط زندگی مردم محروم بکار خواهیم برد.» (نقل از مصاحبه با روزنامه اکسپرس فرانسه ژانویه ۱۹۷۹)

«نفت را ما به هرکس که خریدا آن باشد، خواهیم فروخت، به شرطی که بهای آن عادلانه و برپایه توافق مشترک تعیین گردد.» (نقل از روزنامه لوموند پاریس ژانویه ۱۹۷۹)

«ما پول حاصله از فروش نفت را برای بهبود زندگی مردم مصرف خواهیم کرد، نه برای خرید تجهیزات نظامی ویرانگر. ما از فروش نفت به اسرائیل از این جهت، تنها از این جهت که مستشارانش به ارتش و پلیس شاه برای سرکوب خلق ما کمک کرده اند، امتناع خواهیم کرد. ما همین طور عمل خواهیم کرد نسبت به کشورهایی که عدالت و حق را زیر پا می گذارند.» (نقل از مصاحبه با روزنامه اکسپرس پاریس فرانسه)

«در یک رژیم اسلامی آزادی‌ها همه جانبه و بدون غل و غش خواهد بود.» - از همانجا-

پ- در پلنوم به اتفاق آرا تصمیم گرفته شد که شماری از کادرهای حزبی که برای بازگشت به ایران و شرکت در فعالیت حزبی آمادگی نشان دادند به ترکیب کمیته مرکزی به عنوان عضو اصلی و یا عضو مشاور برگزیده شوند و از آنجمله شماری از رهبران سازمان نوید در ایران.

ت- به پیشنهاد رفیق اسکندری تصمیم گرفته شد که تا وقتی که انقلاب تثبیت نشده است سازمان مخفی حزب در ایران که طی چند سال مبارزه درخشان، با انتشار روزنامه نوید تجربه آموخته بودند به همان صورت نگهداری شود.

لاگشت پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، بازگشت مسئولان و کادرهای حزبی از مهاجرت به میهن آغاز شد. رفقا فرج الله میزانی و مریم فیروز بلافاصله پس از ۲۲ بهمن به ایران بازگشتند و از آغاز سال ۱۳۵۸ بازگشت دیگران آغاز شد.

رفیق میزانی با تلاش کم نظیری در خیابان ۱۶ آذر (خیابان غربی دانشگاه تهران) ساختمانی را برای دفتر مرکزی حزب اجاره و آماده کرده بود و توده‌ای‌های قدیمی با شور و شادی به آنجا راه یافتند.

دبیر اول حزب در روز اول اردیبهشت ۱۳۵۸ به ایران وارد شد. در فرودگاه کمی معطلی پیدا شد. ماموران پس از گرفتن رابطه با مهندس بازرگان، نخست وزیر و موافقت او، اجازه ورود به او دادند. نمی توانم با کلمات شادی را که در همان روز ورودم به تهران و رفتن به دفتر مرکزی آماده شده حزب و دیدن

چگونه به انقلاب پشت کردند!

در زمینه عدالت اجتماعی "دگردیسی" را (پس از درگذشت آیت الله خمینی) در دیدگاه و کارکرد مستولان بالای کشور می بینیم. چند نمونه:

۱- "خدا می داند، آن روزی که بتوانیم توی این مملکت مسئله مسکن را حل کنیم، مسئله استضعاف را حل کنیم، با اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی این گردن کلفت های اقتصادی را، اموال نامشروعشان را از توی حلقشان بیرون بیاوریم و حتی از مهریه زنانشان پس بگیریم و با همه اینها بتوانیم عرف هایمان را به دنیا بزنیم، کاری را هم که کرده ایم اراسته دهیم، آن روز روز اسلام است" هاشمی رفسنجانی نماز جمعه اول آبان ۱۳۶۰

۲- "هنوز هستند در این کشور که از میلیاردرها دفاع می کنند." هاشمی رفسنجانی نماز جمعه ۶ اسفند ۱۳۶۲

۳- "آنهاست که حاضرند به قیمت پولدار شدن خودشان، به قیمت افلاس و بیچارگی، خود را و کیسه خود را انباشته کنند، اینها دشمنان انقلاب هستند. دشمن همیشه شمشیر بدست نمی گیرد و اسلحه نمی بندد. دشمن سخت تر و سنگین تر این است که اساس نظام جمهوری اسلامی را با این روش ها و اخلاقیات متزلزل کند." علی خامنه ای نماز جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۶۰

رهبر جدید، "علی خامنه ای" و ریاست جمهوری قدرتمند، "هاشمی رفسنجانی"

اکنون دیگر سال هاست که ما با این واقعیت روبرو هستیم که در دوران ۸ ساله پس از درگذشت امام خمینی که آقای خامنه ای در مقام رهبری جمهوری اسلامی و آقای هاشمی رفسنجانی با اختیارات پر دامنه رئیس جمهوری قرار داشتند، نه تنها میلیاردها چندین برابر میلیاردتر شدند، بلکه افزون بر آن، میلیاردرها و نیمچه میلیاردرها مانند قارچ از زمین کشور ما روئیدند و دهها میلیون نفر از زحمتکشان و روشنفکران شریف میهن ما به خاک سیاه فقر دچار شدند.

میلیاردها و نیمچه میلیاردرها، مثل قارچ در جمهوری اسلامی روئیدند و زحمتکشان و روشنفکران شریف میهن ما را به خاک سیاه فقر نشانند و در سال های باصطلاح سازندگی، غارتگران بازار سنتی به ازدهای سیری ناپذیر تبدیل شدند!

حزب توده ایران و دیگر سازمان ها

مشکل دیگر برای حزب ما، در زمینه سیاست درون کشور، مناسبات ما با دهها سازمان، گروه و گروهک بود که پس از پیروزی انقلاب در میدان مبارزات داخلی با سمتگیری های گوناگون فعال شده بودند. حزب ما با انبوهی از بدخواهان روبرو بود.

غیر از شمار بسیار کمی از عناصر وابسته به روحانیت و همراهان غیر روحانی شان که برای مبارزات حزب ارزش قائل بودند، اکثریت نزدیک به تمام این قشر که قدرت حاکم را در دست داشت، حزب توده ایران را دشمن خود می دانست و تنها چون آیت الله خمینی و گروه کوچکی از روحانیون با اعتباری مانند آیت الله منتظری، آیت الله طالقانی با فعالیت علنی حزب موافق بودند، این وضع را تحمل می کردند. در کنار این اکثریت سنگین روحانیت، گروه های سیاسی چپ و راست و بازماندگان مخفی نظام سرنگون شده، با کینه تیزی، حزب ما را مورد سنگین ترین اتهامات قرار می دادند. سازمان هائی مانند مجاهدین خلق، چریک های فدائی، جبهه ملی، حزب ایران و بدتر از آنان گروه های رنگا رنگ مارکسیستی که مانند قارچ از زمین روئیده بودند، در این طیف دشمنان و بدخواهان جای گرفته بودند. سازمان رنجبران، اتحادیه کمونیست های ایران، سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر، رزمندگان طبقه

یعنی مردم بروند سراغ کارشان و هیچ کاری به مسائل اجتماعی نداشته باشند و چند نفر پیر مرد ملا بیایند و دخالت کنند. این از آن توطئه سابق بدتر است برای ایران." نقل از روزنامه سلام ۱۹ تیرماه ۱۳۷۶

همین چندی پیش بود که آقای جنتی، دبیر شورای نگهبان در نماز جمعه با بی پروایی ادعا کرد که: «مردم یتیم هستند و روحانیت یتیم یار هستند»

مانند اینگونه ادعاها را، و در مواردی شدیدتر از آنها در گفتارهای نماز جمعه از کسانی مانند آقای یزدی، رئیس قوه قضائیه، آیت الله خزعلی، عضو شورای نگهبان و مصباح یزدی در نطق های پیش از دستور نماز جمعه شنیده ایم.

انتخابات دوم خرداد

نشریات مافوق ارتجاعی در تمام سال های پس از درگذشت آیت الله خمینی تاکنون بر جو سیاسی کشور فرمانروایی داشته اند و تنها ۲۵ میلیون نفر از سی میلیون رای دهندگان در انتخابات ریاست جمهوری، با رای خود به آقای خاتمی فریاد خود علیه این رژیم اختناق را به گوش همه مردم جهان رساندند و با این فریاد گردانندگان این نظام اختناق را که در خواب خرگوشی فرو رفته بودند و در خواب هم به عنوان یک "بختک" چنین رویدادی را نمی دیدند از خواب بیدار کرد.

آدم کشی های دهشت انگیز توسط بخشی از گردانندگان وزارت اطلاعات و امنیت، از جمله ترندهائی بود که برای باز گرداندن کشور به پیش از انتخابات دوم خرداد به اجرا گذاشته شد!

اولین واکنش این "فرمانروایان"، که حاکمیت خود را ابدی می دانستند این بود که با چه ترندهائی اوضاع کشور را به پیش از دوم خرداد ۱۳۷۶ بر گردانند.

این تلاش تا امروز هم به رغم رسوا شدن دسیسه های رنگارنگشان که ننگین ترین آن "آدم کشی" های دهشت انگیز بخشی از گردانندگان وزارت اطلاعات و امنیت کشور بود هنوز امید را از دست نداده و در جستجوی ترندهای تازه هستند.

آنها می کوشند با بهره گیری از شورای نگهبان که مجمعی از سنگواره های قرون وسطائی در آن جا گرفته اند و اکثریت ما فوق ارتجاعی مجلس، و از همه نیرومندتر، از گردانندگان نیرومند "بازار سنتی" که با غارت هست و نیست اکثریت مطلق مردم کشور، در سال های "باصطلاح سازندگی" به ازدهای سیر نشدنی دگردیسی پیدا کرده و نبض اقتصاد روز مره کشور را در دست دارند، هرگونه تلاش دولت را برای سامان دادن به اوضاع اقتصادی کشور غیر ممکن سازند و با تظاهر به داشتن موضع دشمنی نسبت به امریکای جهانخوار در عمل به صورت همدستان آن که با تحریم های رنگارنگ هر روز دشواری های تازه ای برای دولت بوجود می آورد، درآمده اند.

این را هم باید بیافزاییم، که شکست های پی در پی از دوم خرداد ۱۳۷۶ شکافی - گرچه نه خیلی ژرف - در گروه حاکم بوجود آورده است و این شکاف بخوبی در جریان انتخابات شوراهای شهر و روستا دیده شد. همه تلاش جناح فوق ارتجاعی در جهت جلوگیری در انجام انتخابات شوراها و پس از آن در راه سنگ اندازی اکثریت مجلس در راه جلوگیری از پیروزی هواداران سیاست آقای خاتمی رئیس جمهور بطور کاملاً آشکار دیده شد و این خود پیروزی بزرگی برای نیروهای هوادار آزادی به شمار می رود.

۲- چرا رابطه با اتحاد شوروی را بالاخره قطع نمی کنید؟

او از یکسو با تمجید از پیشرفت‌های جمهوری اسلامی ایران هندوانه زیر بغل سیاستمداران کشور می‌گذارد و از سوی دیگر خواستار تعطیلی حزب توده ایران می‌شود. حزبی که طی سال‌های طولانی با تمام نیرو و امکانات در خنثی کردن توطئه‌های رنگارنگ امپریالیسم امریکا نقش موثر و در مواردی تعیین کننده داشته است.

این جناب، خواستار قطع رابطه با شوروی می‌شود، همان شوروی که از روز اول انقلاب آمادگی خود را برای کمک به ایران اعلام داشت و از آغاز تجاوز عراق با وجود داشتن پیمان دوستی و کمک متقابل با این کشور و تامین کننده همه تسلیحات نظامی، بلافاصله فرستادن سلاح به آن کشور را قطع کرد. توصیه این جناب در باره قطع رابطه سیاسی با شوروی دقیقاً انجام همان دستوری است که "کارت"، رئیس جمهور امریکا بوسیله "برژینسکی" به وزارت خارجه امریکا داد و ما در باره آن در جای خود توضیح دادیم.

با این مقدمات، این پرسش مطرح می‌شود که تشدید بی‌سابقه شوروی ستیزی و توده‌ای ستیزی در رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی، با توصیه‌های "دوستان" ینگه دنیائی پیوند مستقیم ندارد؟

— درباره غیر قانونی کردن حزب توده ایران، انگلستان از امریکا پیشی گرفت. در فروردین یا اردیبهشت سال ۱۳۶۱ یک افسر پائین رتبه "سازمان امنیت کشوری" اتحاد شوروی که در کنسولگری آن کشور در تهران مشغول کار بود و از مدتها پیش از سوی "انتلیجنت سرویس" انگلستان جلب شده بود، پنهان شد، در حالیکه به هیچ وجه از طرف مقامات شوروی مورد سوء ظن قرار نگرفته بود.

پس از مدتی، در اوائل تابستان خبر رسید که او با کمک ترکیه از ایران خارج شده و به انگلستان پناهنده شده است.

بلافاصله از سوی سازمان جاسوسی انگلستان - همان انگلستانی که وسایل ساخت بمب شیمیائی و میکروبی را در اختیار عراق گذاشت - پرونده قطوری به نام او علیه حزب توده ایران سرهم شده و از راه دولت پاکستان به جمهوری اسلامی رسانیده شد.

عسکراولادی، که در آن زمان وزیر بازرگانی بود و برای مذاکرات بازرگانی به پاکستان رفته بود، در آنجا دولت پاکستان این پرونده را (توسط او) برای ایران فرستاد.

به این ترتیب، انگلستان و امریکا انتقام خود را از حزب توده ایران، که بسیاری از توطئه‌هایشان را خنثی کرده بود گرفتند.

اولین اقدام جمهوری اسلامی در راه سرکوب حزب توده ایران، جلوگیری از انتشار جزوه پرسش و پاسخ بود. افشاگری‌های این جزوه، موضعگیری روشن حزب در زمینه فاجعه انگیز بودن دنبال کردن جنگ به مذاق آنان که تصور می‌کردند در ظرف چند هفته کربلا و نجف و بغداد را تصرف کرده و صدام را به زانو در خواهند آورد بهیچوجه سازگار نبود.

همانگونه که حزب توده ایران پیش بینی کرد، امریکا یک جنگ فرسایشی ۶ ساله را به ایران تحمیل کرد، صدها هزار جوان مبارز و انقلابی و میهن دوست را به خاک و خون کشید. بیش از هزار میلیارد دلار خسارت به ایران وار ساخت، و بالاخره آیت الله خمینی را مجبور ساخت که جام زهر را بنوشد و قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را بپذیرد. دهها هزار معلول، صدها هزار خانواده بی سرپرست و... محصول این اشتباه بزرگ تاریخی رهبری جمهوری اسلامی است که هنوز هم آثار آن پس از ۱۱ سال پاک نشده است.

رهبری جمهوری اسلامی ایران، بلافاصله پس از توصیه نماینده "وال استریت ژورنال" برای سرکوب حزب توده ایران دست به کار شد و دقیقاً دو ماه و ۱۸ روز پس از انتشار افشاگری تاریخی حزب در جزوه پرسش و پاسخ ۲۹ آبان ۱۳۶۱، در ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ ضربه اول را برای نابودی حزب وارد آورد.

تاریخ آینده، که با این واقعیات آشنا خواهد شد داوری خواهد کرد که حزب توده ایران به میهن خود خیانت کرده است یا آنها که ما را به خیانت متهم کرده و می‌کنند. ■

نورالدین کیانوری ۹ اردیبهشت ۱۳۷۸

کارگر، مبارزین آزادی طبقه کارگر، گروه پیوند، اتحادیه کمونیست‌های ایران بخش خارج، سازمان توفان و حزب زحمتکشان ایران به رهبری مظفرقانی و... درعین داشتن دشمنی شدید میان خود، در دشمنی آشکار علیه حزب ما جبهه متحدی را تشکیل می‌دادند. در چنین شرایط دشواری، حزب ما فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد که با موفقیت و با ناکامی‌های گوناگون روبرو گردید. به فهرست بالا باید دارو دسته بازماندگان خلیل ملکی را که با تمام حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم و چند گروه دیگر از ملی گرایان را هم بیافزاییم.

در این میدان نابرابر، حزب ما توانست در کنار گسرد آوردن توده‌ای‌های قدیمی که نسبت به آرمان خود با وفا باقی مانده بودند، چندین هزار مبارز جوان، دختر و پسر را در صفوف خود و سازمان جوانان حزب گرد آورد.

ضرورت پایان جنگ و آخرین پرسش و پاسخ حزب

حمله نظامی عراق به ایران ضربه هولناکی به انقلاب بود. ادامه جنگ این ضربه را هولناک‌تر کرد. بینیم تلاش‌ها و نظرات حزب ما در باره پایان جنگ چه بود. باز می‌گردیم به پرسش و پاسخ‌ها. آخرین پرسش و پاسخ مربوط است به ۲۹ آبان ۱۳۶۱. فهرست مطالب:

آخرین اظهار نظر حزب در باره جنگ ایران و عراق

— در خواست غیر قانونی کردن حزب توده ایران از سوی خبرنگار "وال استریت ژورنال"

— در خواست قطع رابطه با شوروی از سوی همان خبرنگار.

— مقاله نیویورک تایمز: لزوم نگاهداری ارتباط با ایران از راه ترکیه، پاکستان، ژاپن و اروپا.

— نظر مقامات مسئول ایران در مورد زیان‌های ادامه جنگ و در عین حال تصمیم به ادامه آن.

— اشتباه بزرگ استراتژیک رهبری جمهوری اسلامی ایران.

«عاقبت ادامه جنگ: آیا استراتژیست‌های جمهوری اسلامی این حساب دو دوتا چهارتا را کرده‌اند که خواهند توانست با تکیه به نیروی لایزال توده‌های مردم به پیروزی و نصرت بدون درگیر شدن در یک جنگ فرسایشی طولانی، در کوتاه مدت و با ضربات نیرومند، دشمن را که دیگر نیروی بعث عراق نخواهد بود، بلکه تمام دنیای امپریالیستی است از پا درآورند و متجاوز را تنبیه کنند؟

آیا رهبران جمهوری اسلامی، چه سیاسی و چه نظامی این حساب را کرده‌اند که "نیروی لایزال توده‌ها" ممکن است لایزال نباشد و توانائی تنبیه متجاوز را هم نداشته باشد؟ باز هم با توجه به این واقعیت که دشمن تنها عراق چهارده میلیون نفری نیست.

به نظر حزب توده ایران، لحظه کنونی از لحاظ مجموعه جهات، مساعدترین لحظه برای پذیرش یک صلح آبرومند است، این صلح تحمیلی نیست. عدم پذیرش صلح در این لحظه یک اشتباه بزرگ استراتژیک از سوی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود. سیاست مودیان امریکا اکنون چنین است که از یکسو نمایندگان ژاپن، پاکستان، ترکیه به ایران می‌آیند و علیرغم اینکه هر سه نمایندگان امپریالیسم امریکا هستند، به ایران وعده کمک و همکاری می‌دهند، از سوی دیگر چند روز بعد همین نمایندگان به عراق می‌روند و به احتمال زیاد پشتیبانی کشورشان را به صدام حسین ابلاغ می‌کنند.

مسافرت نماینده "وال استریت ژورنال" به ایران و "توصیه هایش"

از همه گویاتر، مسافرت این جناب به تهران است. مسلماً رهبران جمهوری اسلامی ایران خوب می‌دانند که "وال استریت ژورنال"، ارگان سیاسی محافل مالی بزرگ امریکا و از سخنگویان سیاست دولت ایالات متحده است. این نماینده به ایران آمد و نقش دوست ایران را ایفاء کرد و رسانه‌های گروهی ایران هم تفسیرهای این نماینده کین توزترین دشمنان ایران را چنان و بخش کردند. جالب اینجاست که این جناب، اجازه دیدار با بلندپایه ترین مقامات جمهوری اسلامی پیدا می‌کند و با صراحت کامل دو پرسش زیر را مطرح می‌سازد:

۱- چرا حزب توده ایران را تعطیل نمی کنید؟

پس از پایان این کنگره نیز به توصیه رهبری حزب که در تدارک پلنوم وسیع چهارم بود، به ایران باز نگشت.

در سال ۱۳۳۶، پس از پلنوم وسیع چهارم به اتفاق جمع گزینش شده‌ای، جهت سازماندهی فعالیت حزب در خارج کشور و تسهیل ارتباط با داخل کشور عازم آلمان دموکراتیک شد.

از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۱، بدلیل اختلاف با مشی سیاسی حزب و اصول سازمانی کار مخفی در داخل کشور، از رهبری حزب کنار گذاشته شد. در این دوران به تدریس در دانشگاه معماری دانشگاه برلین، در آلمان دموکراتیک پرداخت.

از سال ۱۳۵۱ پس از یک دوره نسبتاً طولانی و بدنبال انتشار طرح برنامه جدید حزب توده ایران که عبدالصمد کامبخش، کیانوری، ایرج اسبکندی، احسان طبری در تدوین و تنظیم آن نقش اصلی را داشتند، کیانوری به رهبری حزب توده ایران بازگشت. با این طرح برنامه، حزب توده ایران شانه خود را از زیر بار جنجال‌های کنفرانس‌یون دانشجویی بیرون کشید و به بیم و هراس‌های دهه ۴۰ برای سازماندهی مجدد نیروهای حزبی در داخل کشور پایان بخشید. سازماندهی دو باره سازمان‌های از هم پاشیده و امکانات فلج مانده حزب توده ایران در اروپای غربی عرصه جدید کار سازمانی او بود. راهروی ارتباطی بین دو آلمان را بارها و بارها پشت سر گذاشت و به دیدار توده‌ای‌هائی شتافت. طرح جدید برنامه حزب را تشریح کرد و راه‌های ارتباط با داخل کشور را سازمان داد. در همین تکاپوها، در سوئد رفیق "تاکمند" را فعال کرد. در آلمان انتقال نشریات ریز شده حزب به داخل کشور را سازمان داد، رابطینی را که به آن‌ها اعتماد داشت به عنوان پل‌های ارتباطی بین مرکزیت حزب در آلمان دموکراتیک و داخل کشور برگزید، کسانی را که امکان بازگشت به میهن و فعالیت حزبی را داشتند به داخل کشور باز گرداند، دیدار با چهره‌های شناخته شده توده‌ای را که پس از سال‌ها می‌توانستند از ایران خارج شده و به اروپا سفر کنند، سازمان داد و... همه این تکاپوها در حالی بود که او به عنوان یکی از محکومین به اعدام در دادگاه‌های نظامی پس از کودتا، پیوسته تحت پیگرد ساواک شاهنشاهی، ترور و حتی ربوده شدن بود.

ایرج اسبکندی، دبیر اول حزب بود و عبدالصمد کامبخش، دبیر دوم حزب، اما کیانوری تحت حمایت همه جانبه عبدالصمد کامبخش هسته دینامیک رهبری بود. با درگذشت عبدالصمد کامبخش، او از یک حامی پر قدرت در رهبری حزب محروم شد، اما اکنون دیگر آنقدر بر امور تسلط یافته بود که بازداشتن او از فعالیت به معنای بازداشتن چرخ حزب از حرکت بود.

در سراسر اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، کادرها و اعضای کمیته مرکزی به دور مانده از تحرک حزبی را به کوشش و ورود به صحنه فراخواند، رادیوی پیک ایران را، که اکنون در اختیار کادرها و اعضای کمیته مرکزی جوان و معتقد به کار در جهت ایران بود، هر چه بیشتر در خدمت سازماندهی حزب در داخل کشور و تشریح سیاست و برنامه نوین حزب قرار داد. منوچهر بهزادی دست توانای او در اروپای غربی بود و جوانشیر دست توانای دیگر او در راس رادیو پیک ایران. امثال مهدی حسنی پاک، دکتر احمد دانش حلقه‌های ارتباطی اروپا در تشکیلات تحت هدایت منوچهر بهزادی بود و نیک آتین، بهرام دانش، رحیم نامور، ملکه محمدی، قزلچی آتش توپخانه رادیو پیک را در کنار جوانشیر تهیه می‌کردند. برای نخستین بار و با ابتکار و هدایت کیانوری، بخشی از رادیو پیک به پیام‌های سازمانی برای واحدهای نوپای حزب در داخل کشور اختصاص یافت. در فاصله‌ای اندک، ارتباط با ایران برقرار شد و بدین ترتیب اخبار، مقالات و گزارش‌هایی که از ایران بدست کیانوری می‌رسید از رادیو پیک پخش شد. دو گزارش حماسی از دو قهرمان نسل جدید توده‌ای و متمایل به مشی توده‌ای بر شمار شنوندگان رادیو پیک ایران بسیار افزود. زندگی نامه هوشنگ تیزابی و حماسه گل‌سرخ! این دو گزارش موج شکنی بود که حزب در جنبش وسیع دانشجویی و نسلی از طرفداران مشی مسلحانه به حرکت درآورد. نویسنده هر دو، یعنی "رحمان هاتفی" بعدها و در یورش دوم جمهوری اسلامی به حزب توده ایران، خود به حماسه سوم تبدیل شد!

گره کور مناسبات با فرقه دمکرات نیز، سرانجام بدست او باز شد. این گشایش نیز با تقویت ارتباط فرقه دمکرات آذربایجان با آذربایجان ایران ممکن شد. فرینون ابراهیمی، سردار بی بدیل این صحنه بود. سرداری که خود از دل فرقه دمکرات آذربایجان بیرون آمده بود و رشدهای بسیار پر قدرت در آذربایجان ایران داشت. امیرعلی لاهوردی همان پشتوانه‌ای در فرقه دمکرات آذربایجان برای فرینون ابراهیمی بود که عبدالصمد کامبخش در رهبری حزب برای کیانوری بود.

رکود و جمود ما در همه دردهای مهاجرتی است و او درمان این درد را در گشودن زنجیرهای بسته شده به پای مهاجرین برای وصل آنها با صحنه اصلی مبارزه، یعنی داخل میهن یافته بود. امری که در آخرین تحلیلی که در سال ۱۳۷۳ نوشت نیز بار دیگر و با بهره گیری از تجربه بزرگ پیش از انقلاب بهمن ۵۷ آن را بعنوان درمان مهاجرت کنونی عنوان کرد: تعیین سیاست و شعارهای متناسب با شرایط، شناخت جنبش داخل کشور و حضور در آن!

ورود پر قدرت سازمان نوید به صحنه اصلی مبارزه در داخل کشور، حلقه‌های دایره‌ای که کیانوری در مرکز آن قرار داشت تکمیل کرد: توپخانه رادیو پیک، تشکیلات اروپای غربی در خدمت مبارزه در داخل کشور، فرقه دمکرات فعال در آذربایجان ایران و سازمان نوید در سنگر اصلی!

مراسم یاد بود نورالدین کیانوری

راه توده در شماره های گذشته، بخش‌هایی از سخنرانی‌های دو مراسم یادبود نورالدین کیانوری در شهر برلین و کلن آلمان را منتشر کرد. آنچه را در زیر می‌خوانید، بخش‌هایی از سخنرانی "فرهنگ طاوولی" در مراسم یادبود کیانوری در شهر یوتبورگ کشور سوئد است، که پس از تصحیح و تکمیل به راه توده رسیده است.

"وحدت درونی حزب" آرمان کیانوری بود!

کیانوری را معمار نیرومند سیاسی و کاشف زبان توده‌ها می‌نامند. نباید هنگام بیان این واقعیت، فراموش کنیم که او عمری را، با قلبی بزرگ و آرزوهای بزرگتر از آن بر سر این امر گذاشت.

شاگرد مستعد مدرسه ابتدائی "انتصاریه" پامنار تهران، با عنوان شاگرد ممتاز وارد دبیرستان سیروس تهران شد و سپس در دبیرستان دارالفنون دیلم گرفت. در دارالفنون زبان فرانسه را آموخت و با سیاست نیز آشنا شد و این آغاز راه بود.

در دانشکده فنی نو تاسیس، با برخی افراد گروه ارانی آشنا شد. محمد رضا قنوه که بعدها قدیمی ترین یار و همراه او شد، رهبری گروه را برعهده داشت. قنوه با اشاره کامبخش به کیانوری نزدیک شده بود!

از دانشکده فنی که بیرون آمد راهی آلمان شد. در دانشگاه معتبر شهر آخن دکترای مهندسی خود را در رشته ساختمان‌های درمان و بهداشت دریافت کرد و ساختمان بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی (خسینی) را طراحی کرد. بعدها این طرح بصورت جزوهای منتشر شد، بی آنکه دانسته شود تهیه کننده او کیست!

زمستان ۱۳۱۸ به ایران بازگشت و پس از ۳ ماه وارد دانشکده انصری شد. نخستین محدودیت‌ها و محرومیت‌های سیاسی او در ایران آغاز شد. بواسطه گزارشی که علیه او داده بودند، به آموزشگاه گروه‌بانی روانه شد. به درخواست مهندس ریاضی، رئیس دانشکده فنی، روزها به تدریس در دانشکده فنی و شب‌ها به کلاس اکابر برای آموزش جنول ضرب روانه شد.

رضاخان به اصفهان نرسیده و هنوز سایه دیکتاتوری مخوف او از سر ایران کم نشده بود که از خدمت سربازی آزاد شد.

کمونیست‌های در بند، یکی پس از دیگری از زندان‌های پراکنده خلاص شده و به تهران رسیدند. کامبخش از زندان بندر گناوه به تهران رسید. حزب توده ایران تاسیس شد و کیانوری در آن ثبت‌نام کرد. در سال ۱۳۲۳ عضو کمیسیون تقشیش حزب شد و در سال ۱۳۲۶ به عضویت کمیته مرکزی و هیات اجرایی برگزیده شد. در کمیسیون تقشیش حزبی، استعداد خود را برای سازماندهی، پایبندی به اساسنامه حزبی و امانت‌داری در حزب نشان داده بود.

شتاب نفوذ حزب توده ایران، برای دربار شاهنشاهی و کارگزاران انگلیسی آن قابل تحمل نبود. ترور نافرجام شاه در سال ۱۳۲۷ بهانه‌ای شد برای یورش به حزب. کیانوری نیز در کنار جمعی دیگر از رهبران حزب راهی زندان شد. زندان نمناک و تاریک پشت اداره آگاهی تهران، که بعدها، در زمان شاه نامش کمیته مشترک و در جمهوری اسلامی بند ۲۰۰۰ و زندان "توحید" شد. دوران بازجوئی را در این زندان گذراند. نزدیک به ۳۵ سال بعد نیز، یکبار دیگر سر از همین زندان درآورد و زیر دستبند قبانی یک دستش نیمه فلج و چند انگشت دو دستش از کار افتاد. بهانه‌ها برای به بند کشیدن او، پس از ۳۵ سال با یکدیگر همخوانی داشت و انگیزه‌ها نیز مشابه بود: شتاب نفوذ حزب توده ایران در جامعه دیگر قابل تحمل نبود!

در سال ۱۳۲۹، در یک فرار سازمان یافته، همراه جمع دیگری از رهبران و کادربهای حزب توده ایران از زندان گریخت و در مخفیگاه‌های حزب فعالیت را دوباره آغاز کرد. بعدها، کمونیست‌های شیلی توانستند با پیاده کردن نقشه‌ای مشابه آنچه که حزب توده ایران در سال ۱۳۲۹ طراحی اجرا کرده و رهبری حزب را از زندان نجات داده بود، برخی از رهبران حزب خود را از زندان ژنرال پینوشه نجات بدهند.

پنج سال زندگی مخفی پیش و پس از کودتای ۲۸ مرداد، بخشی از زندگی پرحادثه کیانوری را تشکیل می‌دهد. در سال ۱۳۳۴ بنا برخواست رهبری حزب در خارج از کشور، برای شرکت در کنگره حزب کمونیست چین از ایران خارج شد و

کیانوری در پیچ و خم های مبارزه گمراه و مایوس نشد، حتی در سخت ترین و مخوف ترین لحظات زندگی اش در زندان جمهوری اسلامی. شروع دوباره و از صفر" باور توام با عمل او بود. به همین دلیل بارها از صفر شروع کرد و موفق شد. حتی پس از آنکه بی یار و یاور از زندان اوین بیرون آمد. دوباره شروع کرد! نوشت، تماس گرفت، گفت و امید را در دیگران زنده کرد! این جمله را به نقل از لنین بارها برای توده ای ها تکرار کرده بود: اگر شروع کردی و در بن بس افتادی، دو باره شروع کن، لنین می گفت: «دو بار راحت را اصلاح کن، تغییر بده تا سرانجام به مقصد برسی!» این تکیه کلامش در پرسش و پاسخ ها همچنان در گوش ها طنین انداز است: «آنکس که از سکوی آینده می نگرند، اکنون را بهتر می فهمد و گذشته را عمیق تر در می یابد.»

آگاهی از سیر رویدادها کار آسانی نیست، آینده نگری از راه نبوت، وحی و جادوگری ممکن نیست، فقط از علم، معرفت و شناخت و دانش بشری برمی آید. هرگاه به راز درونی حرکت تاریخ، به قوانین تکامل آن پسی بردی، می توانی آن را پیش بینی کنی و تازه همه پیش بینی ها، زنهار باش ها، بشارت ها و همه هشدار باش ها از آزمایشگاه تاریخ معتبر بیرون نمی آیند؟ رشته باریک سرخ رنگی که سرپای تکامل سرمایه داری را به سوی سوسیالیسم می برد را باید دقیق دید و شناخت. نباید در پیچ و خم ها و زیگزاگ ها گمراه شد و دورنمای عمومی جنبش ها را از دست داد. کیانوری اعتقاد راسخ داشت که در تمام توطئه هائی که علیه حزب توده ایران بوقوع پیوسته، سرویس های جاسوسی انگلیس و آمریکا و ایادی داخلی آنها نقش مستقیم و غیر مستقیم داشته اند.

پیگیری او در مبارزه را در حبس خانگی اش باید دید و باور کرد. با قاطعیت شکسته و فرسوده، پیکری شکنجه شده، کوله بار سرشار از خاطرات تلخ و غم از کف رفتن یاران، بار دیگر راه های عملی مبارزه را یافت. این جسارت و شهامت او کم نظیر بود. در همین دوران هم برای اتحاد کلیه نیروهای انقلابی در ایران کوشید و نظرات خود را بیان داشت. نگران از شکسته شدن وحدت در صفوف حزب توده ایران آنچه را در می دانست و تجربه کرده بود، نوشت و کوشید بدست توده ای ها برساند. افسوس که اندیشه هائی کوتاه بینانه، میدان را چنان غبار آلود کردند که این کوشش او در آن گم شود! او می دانست که تفرقه در میان صفوف حزب موجب شادمانی دشمنان حزب است و او با دشمنان حزب هرگز سرآشتی نداشت.

من، نه سخنرانم و نه محقق. قصد مسرور تاریخ را هم ندارم و در مقام موقعیت نقد هم نیستم. به احترام مردی در برابر این جمع حاضر شده و از سوی آنها سخن می گویم، که ۶۰ سال در راه بی بازگشتی گام گذاشت که اکثریت حاضر در این جمع کم و بیش دو دهه را همراه او، هم اندیش او، رفیق او و یار او بوده اند.

با اعتقاد به وصیت معنوی انسان مبارزی در برابر این جمع قرار گرفته ام، که ستیز با ظلم، ستم و نابرابری در سرشتش بود و کلید جادوی اتحاد و وحدت ایمان داشت. کلیدی که درهای پیروزی را می گشاید. با همین کلید باید به صحنه پیکاری که اکنون در جمهوری اسلامی اوج می گیرد پیوست.

کیانوری تا آخرین لحظات حیاتش دست اتحاد را به سوی همه نیروهای مبارز دراز کرد و به اندیشه ضرورت وحدت در صفوف حزب باورمند باقی ماند. برای اتحاد با دیگر نیروهای مبارز، هرگز شکیبائی، بردباری و نرمش های سیاسی را از دست نداد. دست اتحادی را که به سوی دکتر مصدق دراز کرده بود، هرگز پس نکشید، حتی در آخرین ساعاتی که کودتاگران در خیابان ها عریه می کشیدند و دکتر مصدق ندانست چه باید بکند. کیانوری با اعتقاد به نیروی توده مردم، از او خواست تا مردم را برای مقاومت در برابر کودتاچیان به خیابان ها فراخواند تا نیروی حزب نیز دوشادوش مردم و در صف واحد میهن دوستان کودتا را در هم به مقابله با کودتا برخیزد!

تفرقه ای که در دهه ۳۰ زمینه پیروزی کودتاچیان را فراهم ساخت، چنان درس بزرگی به او داده بود، که نه تنها در سال های پیش از انقلاب و در تدارک سرنوشتی نظام شاهنشاهی، نه تنها در سال های پس از پیروزی انقلاب ۵۷، نه تنها در درون زندان، بلکه در همان چند سال پایان حیات نیز که فرصتی برای دیدار و گفتگو با معنود همزمان قدیمی خود یافته بود و یا فرصتی برای طرح برخی نقطه نظراتش در نشریات یافته بود نیز دست اتحاد گشوده نگذاشت و از اتحاد نیروهای پیشرو دفاع کرد.

من از سوی این جمع، درگذشت نورالدین کیانوری را به بازماندگان وی، به پیروان راه او، به اعضای حزب توده ایران و به همه سازمان ها، به همه نیروهای مترقی جهان و همه مبارزان علیه استبداد و کوشندگان راه بهروز مردم ایران تسلیت می گویم. نام کیانوری، بر لوح مبارزات انقلابی مردم ایران و در تاریخ مبارزات استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی مردم ایران برای همیشه ثبت است.

شعله و باد مشعلی که کیانوری در برا فروختن آن سهمی بزرگ داشت!

این توپخانه پرقدرت به استقبال حوادث آینده ایران شاه زده رفت. اما این هنوز تمام صحنه های پیکاری که کیانوری در مرکز آن قرار داشت و حلقه های پرقدرت یاد شده در بالا از آن حمایت می کردند نبود. در مرکزیت حزب، بر سر هر بزرگراه تحولات باید از شعارها و رهنمودهای برنامه جدید حزب دفاع می شد. در این صحنه نیز کیانوری از دو هم اندیش پرتوان و پرنفوذ برخوردار بود: محمد رضا قزوینی و احسان طبری!

این توپخانه پرقدرت، علیرغم خاموش شدن ناگهانی رادیو پیک شلیک پهلونی را در انقلاب ۵۷ برعهده گرفت!

تحقق بسیاری از پیشنهادها، شعارها، ارزیابی ها و رهنمودهای کیانوری که یکایک آنها در مرکزیت حزب و طی بحث های مکرر و طولانی پذیرفته شده بود، سرانجام به آن لحظه ای ختم شد که لحظه سپردن سکان رهبری حزب توده ایران بدست او بود. او که در سال ۵۶ و پس از درگذشت عبدالصمد کامبخش به دبیر دومی حزب رسیده بود، در سال ۵۷ و در اوج جنبش انقلابی مردم به دبیر اولی حزب برگمار شد. این برگماری، که تصمیم آن ابتدا در هیات اجرایی حزب گرفته شده بود، مدتی بعد در پلنوم ۱۶ حزب توده ایران به تصویب توام با اکثریت مطلق آرا رسید.

او اعتقاد داشت: در جریان مبارزات بسیار حاد اجتماعی، ماهیت و سمگیری طبقاتی حزب توده ایران و همه نیروهای اجتماعی و احزاب و سازمان های بیانگر منافع اقشار گوناگون، در یک مبارزه رو در رو شناخته خواهند شد.

چهره انقلابی، مصمم و قاطع، شکیبا و در عین حال غیر صمیمی کیانوری در پلنوم وسیع چهارم، که پس از کودتای ۲۸ مرداد به انتقاد بی باکانه از خط مشی و سیاست حزب در دهه ۳۰ برخاست، برای بسیاری امید به آینده رهبری حزب را به یقین تبدیل کرد.

او در همین پلنوم و چشم در چشم چهره های نامداری مانند قاسمی از دسته بندی های داخل کمیته مرکزی و سازمان های حزبی در سال های پیش از کودتا بشدت انتقاد کرد، فراکسیون سازی و چپ روی "شرمی" را در راس سازمان پر قدرت و پر شمار جوانان حزب توده ایران محکوم کرد و فراکسیون قاسمی-شرمی را در اشتباهات چپ روانه حزب در دوران اول نخست وزیری محمد مصدق، تا قیام ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ را یک ضربه مهلک به حزب ارزیابی کرد.

او با بانک بلند گفت که تحت تاثیر همین چپ روی ها و فراکسیون بازی ها، رهبری حزب نتوانست بموقع شعار ملی شدن نفت را درک کند. سیاست ما تا ۳۰ تیر سیاستی بکلی نادرست بود، حتی برای ۳۰ تیر هم آمادگی لازم را نداشتیم. ما تا ۹ اسفند ۱۳۳۱ مصدق را عامل امریکا معرفی می کردیم و این اشتباهی بزرگ بود و تنها زمانی توانستیم این سیاست غلط را تصحیح کنیم که به رابطه حزب ما با مصدق و یاران صادق و وفادار او لطافات بزرگی وارد شده بود و به اعتماد توده ها به سیاست ها و شعارهای حزب لطمه وارد شده بود.

او در همین پلنوم و در میان ناباوری بسیاری از رهبران و پیشکسوتان حزب که انتقاد از خود را عبور از مرزهای ممنوعه می دانستند به پا خاست و از غرور و تندخویی در برخوردهای شخصی خود انتقاد کرد.

آشنائی او با اندیشه های مارکسیستی که از مدرسه دارلنفون شروع شده بود، در طول سال های طولانی مبارزه و مطالعه، به تفکر همیشگی او تبدیل شده بود. او مارکسیسم را چنان آموخته بود که بی نیاز از نقل قول ها و حجت های بیرون کشیده از آثار مارکس، انگلس و لنین بدان ها عمل می کرد. حتی جزئیات زندگی شخصی آن ها و بسیاری از رهبران مشهور جنبش کمونیستی جهان را نیز از حفظ بود و گهگاه در نوشته ها و صحبت هایش آنها را نقل می کرد!

مارکسیسم در عمل و پراتیک، باور بی خدشه او بود، و در همین عمل و پراتیک بود که پیوسته بر ضرورت شناخت ساختار فرهنگی-مذهبی ایران انگشت می گذاشت. مارکسیسم در ایران را در مشی و سیاست های حزب توده ایران ممکن و عملی می دانست. توفیق بی انکار او در گشایش فضای سیاسی بعد از انقلاب ۵۷ برای فعالیت علنی حزب توده ایران حاصل همین تفکر و عمل او بود.

شناخت عمیق از امپریالیسم جهانی و ضرورت هوشیاری بی وقفه برای مبارزه با آن، ویژگی برجسته کیانوری در مبارزه برای استقلال ایران بود. اگر ملی گرانی و ملی بودن را در دفاع سرسختانه از استقلال کشور بدانیم، با شناختی که از اندیشه و عمل کیانوری بر جای مانده، با قاطعیت می توان او را یکی از ملی ترین شخصیت های ایران دانست.

جاذبه نیرومندی شخصی کیانوری، دوراندیشی و تیز بینی سیاسی او که با دانش گسترده او هماهنگی داشت، زندگی ساده و بی آرایش کیانوری و عشق عمیق او به زحماتکش و حزب توده ایران چنان بود که تنهایی او را در سایه قرار می داد! همین خصلت ها، در کنار باور بی خدشه او به حقانیت راه و نظریاتش، موجب تحلیل رفتن کار بر موازین دمکراتیک از سوی او شده بود.

کیانوری ساده بود، مثل حقیقت!

همان اندازه تند خلق بود که فارغ از کینه!

همانقدر پرشور بود، که نسبت به رفقای هم نظرش باگشت بود!

جسور بود، چنان که منعطف ترین سیاست ها را می توانست اتخاذ کند!

ناصر زرافشان:

تصحیح و تغییر قانون اساسی حق طبیعی مردم است!

=====

*** وقتی در زمان آیت الله خمینی توانستند اصول غیرقابل تغییر قانون اساسی را تغییر بدهند، چرا نتوان اکنون این اصول را در جهت تقویت "جمهوریت" و اراده مردم تغییر داد؟**

ناصر زرافشان، یکی از برجسته ترین و مطرح ترین وکلای ایران در داخل کشور است. او اکنون وکیل خانواده دو قربانی قتل های سیاسی-حکومتی اخیر، یعنی مختاری و پوینده برای پیگیری حقوقی این جنایت است. همچنین در کمیته پیگیری قتل های سیاسی-حکومتی اخیر که به قتل های زنجیره ای شهرت یافته نیز حضور دارد. در این کمیته، شخصیت هایی از کانون نویسندگان ایران (با توجه به عضویت مختاری و پوینده در کانون نویسندگان ایران)، خانواده قربانیان و برخی شخصیت های شناخته شده حقوقی ایران، نظیر "صدر حاج سید جوادی" نیز حضور دارند.

نشریه "پیام هامون" که سردبیری آن را "محمد صادق جوادی حصار" (۱) برعهده دارد و در خراسان منتشر می شود، در شماره ۲۲ آذر خود، با ناصر زرافشان گفتگویی پیرامون قانون اساسی و احتمال تغییر آن کرده است. گزیده ای از این گفتگو را، با توجه به اظهارات اخیر ناطق نوری و انتخابات مجلس ششم در زیر می خوانید:

«مجلس قدرتمندترین اهرم نظام حاکم برای دخالت در ساختار سیاسی و قضائی کشور در چارچوب قانون اساسی است و حتی برای اصلاح قانون اساسی نیز هم نیرومندی است، زیرا به موجب اصل هفتاد و یکم قانون اساسی می تواند در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی، قانون وضع کند.

این اهرم آنقدر نیرومند است که در بسیاری از موارد شاهد هستیم علیرغم اراده و تمایل آشکار جامعه و اکثریت مردم، در مسائلی مجلس با استفاده از همین حقوق قانونی حتی مانع تحقق خواسته های موکلین خود شده است و این دامنه گسترده اختیارات مجلس حساسیت و اهمیت انتخابات مجلس و لزوم دقت در انتخابات و جدی گرفتن موضوع را در مرحله حاضر تحولات جامعه ما نشان می دهد.

به موجب یک اصل کلی حقوق عمومی، هر وکیلی که خلاف منویات موکل یا موکلین خود عمل کند، یا علیه موکلین خود اقدام یا از حدود اختیارات وکالتی خارج شود، خود بخود معزول است. چون اثبات موضوع و اجرای این اصل خود پیچیدگی ها و مشکلات بسیار دارد، همان بهتر که در آغاز با امر نمایندگی مجلس و انتخاب آن برخورد جدی تر و دقیق تر از آنچه تاکنون شده، به عمل آید.

فصل چهاردهم قانون اساسی، یعنی اصل یکصد و هفتاد و هفتم در زمینه بازنگری در قانون اساسی است. البته، در این اصل برخی از مقررات قانون اساسی، یعنی اسلامی بودن نظام، ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه های آسمانی و اهداف جمهوری اسلامی و جمهوری بودن

حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران، تغییر ناپذیر است.

چگونه می تواند همان مردمی که یک قانون اساسی را به وجود آورده و تصویب کرده اند، حق تغییر یا لغو آنرا نداشته باشند؟ قانون اساسی مشروعیت، قانونیت و قدرت اجرایی خود را از مردم اخذ کرده است و مطلقا هر کس اختیار و صلاحیت وضع و ایجاد چیزی را داشته باشد، اختیار و صلاحیت تغییر، اصلاح و یا لغای آنرا هم دارد. این منطقی نیست که بگوئیم مردم چیزی را که خود به وجود آورده اند، خود نتوانند آن را تغییر دهند. این بدان معناست که مردم خود به سلب و اسقاط حقوق خویش رای داده باشند. از این رو هنگامی که اکثریت مردم عقیده ای مبنی بر نادرستی اصل یا اصولی از قانون اساسی را پذیرفته باشند، حق لغای آن اصل یا اصول اساسی را دارند.»

راه توده: آقای زرافشان در این مصاحبه خود، به آن اصولی از قانون اساسی اشاره می کند که غیر قابل تغییر بودن آن در قانون اساسی قید شده است. ایشان، قطعا در موقعیتی نیست که در این باره نیز سخن بگوید که:

«حتی همین اصول نیز، متکی به خواست و اراده مردم و توازن جدید نیروهای اجتماعی قابل تغییر است. سنگ بنای این تغییر در زمان حیات آیت الله خمینی و با تغییر در شرایط انتخاب "رهبر" و "ولی فقیه" در قانون اساسی گذاشته شد. حتی هم اکنون نیز، با توجه به عدم اجتهاد و شرایط امامت در رهبر کنونی جمهوری اسلامی، از وی عمدتا بعنوان "رهبر" یاد می شود و نه "ولی فقیه". در حالیکه در قانون اساسی "ولی فقیه" قید شده است. حتی در اظهارات اخیر رئیس مجلس که در بالا بدان پرداخته شده نیز بحثی از "ولی فقیه" نیست، بلکه بحث بر سر اختیارات "رهبر" است!

در حقیقت و در عمل، اصل "ولایت فقیه" خود به خود از قانون اساسی رخت بر بسته و اکنون بحث بر سر اختیاراتی است که تحت پوشش "اختیارات رهبر" در اختیار جمعی از روحانیون حکومتی است. روحانیونی که شورای نگهبان، نمایندگی های ولی فقیه در ارگان های امنیتی-نظامی و دیگر ارگان های مالی، نظامی و سیاسی را در اختیار دارند و "رهبر" نیز یکی از روحانیون این جمع است!

مقاومتی که این روحانیون در برابر قانونمند شدن اختیارات "رهبر" می کنند، مقاومتی است که آنها برای جلوگیری از محدود شدن اختیارات خود می کنند.

وقتی توازن نیروها - که پس از پایان جنگ، عمدتا به سود صاحبان سرمایه و نقدینگی های عظیم بود - اجازه داد تا شورای بازنگری قانون اساسی، اصل ولایت فقیه را متناسب با این توازن قدرت دستکاری کند، چرا اکنون و متکی به توازن جدید نیروها نتوان؟

همگان می دانند که حبیب الله عسگرآلادی، با نوشتن نامه ای به مجمع تشخیص مصلحت نظام - که خود و چند تن از همفکرانش، از جمله "مرتضی نبوی" در آن حضور دارند - متکی به قدرت سرمایه داری تجاری در جمهوری اسلامی خواهان حذف جمهوریت از قانون اساسی شد. این خواست، در اوج سرازیر شدن قروض خارجی به جیب این سرمایه داری رسماً و در دو روزنامه و هفته نامه "شما" و "رسالت" مطرح شد.

اکنون و متکی به خواست عمومی مردم ایران و تغییرات تکاندنده ای که در ساختار طبقاتی هیات حاکمه در شرف تکوین است، چرا نتوان مستند به همان دلائل حقوقی که آقای زرافشان در پایان مصاحبه خود و بعنوان حقوق مردم بدان اشاره می کند، در پایه ای ترین اصول قانون اساسی تجدید نظر کرد؟ مردم حق دارند در آنچه زمانی بدان رای دادند باز نگری کنند. اگر ۵ سال پیش سرمایه داری تجاری خواهان حذف جمهوریت از قانون اساسی و حذف مردم از صحنه سیاسی کشور بود، چرا نباید اکنون که حضور مردم در صحنه سیاسی در ابعاد یک جنبش عمومی مطرح است و جمهوریت بیش از هر زمان دیگری خواست مردم است، نتوان قانون اساسی را در جهت گسترش جمهوریت تغییر داد؟ ■

۱- محمد صادق جوادی حصار، صاحب امتیاز نشریه "توس" بود، که پس از بسته شدن روزنامه جامعه، در اختیار گروه منتشرکننده این روزنامه قرار گرفت و سپس بدستور آیت الله یزدی، رئیس وقت قوه قضائیه، در جریان پوروش به روزنامه "توس" و به زندان افتادن سردبیر و مدیرمسئول آن - شمس الواعظین و جلالتی پور - در تدارک انتخابات مجلس خبرگان رهبری، امتیاز آن بکلی لغو شد؛ همراه این دو تن، طغر نوبس روزنامه جامعه و توس، یعنی سیدابراهیم نبوی نیز بازداشت و زندانی شده بود!

زیر پوشش مبارزه با قاچاق مواد مخدر

"امریکا"

در تدارک حمله نظامی

به "کلمبیا"!

ترجمه و تدوین: د. عسکری

خروج نیروهای نظامی امریکا از پاناما، به ظاهر، تا حدودی موجب خلع ید نظامی امریکا در منطقه شد، اما همزمان زمینه‌های توطئه جدیدی تحت عنوان "مبارزه با مواد مخدر" در منطقه و بویژه در کلمبیا به منظور دخالت نظامی آشکار دیگری فراهم آمده است.

این تهدید جدید زمانی صورت می‌گیرد که همسر یکی از مقامات بلند پایه امریکائی که مسئول مبارزه با مواد مخدر و مستقر در کلمبیا است به جرم قاچاق کوکائین به امریکا دستگیر شده است.

اعضای سفارت امریکا در کلمبیا و خانواده‌های آنها از سوی مأموران مبارزه با مواد مخدر امریکا مورد تفتیش قرار گرفته‌اند.

بنا به اطلاعات مقامات ارتش امریکا، همسر سرهنگ مذکور، ارسال کوکائین را از طریق پست مخصوص دیپلماتیک انجام می‌داده است. مأموران امریکائی پس از تفتیش سفارت، اعضای سفارتخانه را مورد بازپرسی قرار داده‌اند و درعین حال یکی از دیپلمات‌های امریکائی مستقر در سفارت را که معتاد به کوکائین بود، دستگیر کردند.

فیدل کاسترو، در اجلاس بین‌المللی سال ۲ هزار جوانان که شامل هیات‌های اعزامی ۶۳ کشور جهان بود و در کوبا برگزار شد به توطئه جدید امریکا در کلمبیا اشاره کرد. او هشدار داد که زمینه‌های تهاجم نظامی امریکا به بهانه "مبارزه با مواد مخدر" زمانی صورت می‌گیرد که دولت کلمبیا و نیروهای ارتش انقلابی کلمبیا که در حال مبارزه پارتیزانی علیه حکومت کلمبیا هستند، برنامه‌هایی را برای مذاکره و توافق دو جانبه در دست اقدام دارند. مذاکراتی که احتمالاً به تشکیل آشتی ملی در کشور ختم شده و حضور نیروهای انقلابی را در عرصه‌های سیاسی فراهم خواهد کرد.

همچنین، دولت برزیل نیز آمادگی خود را برای میانجیگری بین دولت کلمبیا و ارتش انقلابی کلمبیا اعلام داشته است. یک روزنامه اسپانیائی به نقل از منابع برزیلی می‌نویسد: یک ژنرال امریکائی در دیدار با مقامات برزیل خواستار همکاری کشورهای منطقه امریکای لاتین با دولت کلمبیا، برای مبارزه با ارتش انقلابی کلمبیا و شبکه‌های فعال مواد مخدر در این کشور است. در این میان، امریکا با میانجیگری ونزوئلا در بحران کلمبیا مخالف است.

به این ترتیب، زیر پوشش مقابله با شبکه‌های قاچاق مواد مخدر، امریکا تدارک یورش به ارتش آزادیبخش کلمبیا و جلوگیری از آشتی ملی در این کشور را می‌بیند.

کلمبیا، که ۳۰ سال درگیری بحرانی داخلی است، کمک‌های مالی مختلفی را از امریکا، و ظاهراً جهت مبارزه با قاچاق مواد مخدر دریافت می‌کند. از جمله این نوع کمک‌ها مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار برای خرید هلیکوپترها و رادارها و دیگر ادوات جنگی از امریکا برای مبارزه با مواد مخدر است. نیروهای ارتش انقلابی کلمبیا خواهان انجام اصطلاحات جنی و بازسازی سیاسی و اقتصادی کشور و خروج نیروهای امریکائی از کلمبیا هستند. نیروهایی که به بهانه مبارزه با مواد مخدر در کلمبیا مستقر شده‌اند.

رژیم کلمبیا می‌کوشد، توسط وزیر خارجه خود از کشورهای چون آلمان کمک‌های مالی دریافت نماید.

در این رابطه "آلبرتو ماتینز"، نماینده کمیسیون FARC-EP برای منطقه آلمان و شمال اروپا می‌گوید: یک الیگارش حکومتی که در فساد غوطه‌ور است و از فقر ملت سود می‌برد، با اعمال خشونت دولتی به قدرت چنگ زده است؛ چنین دولتی نباید کمک‌های مالی از کشورهای اروپائی دریافت کند. این نماینده می‌افزاید که این کمک‌ها زندگی مردم را بهبود نخواهد بخشید و فقط از آن برای راه انداختن ماشین جنگی حکومتی و برنامه‌های نظامی رژیم کلمبیا و در جهت اهداف استراتژیک امریکا و سیاست‌های ضد مردمی رئیس‌جمهور کلمبیا سود برده خواهد شد تا عمر این رژیم را طولانی‌تر کند.

فراخوان بین‌المللی حزب کمونیست کلمبیا:

در رابطه با موقعیت کنونی کشور، حزب کمونیست کلمبیا طی فراخوانی اعلام داشت:

تهاجم یک نیروی خارجی حیات ملی ما را تهدید می‌کند. حزب کمونیست کلمبیا بدین وسیله از احزاب و نیروهای دمکرات در امریکای لاتین، منطقه کارائیب و حتی در سطح جهان تقاضای یاری و مساعدت دارد. ما اعلام می‌کنیم که تهاجم یک نیروی خارجی حیات ملی ما را تهدید می‌کند.

علامت‌های این تهاجم نظامی که در آینده‌ای نزدیک و از طرف نیروهای نظامی امریکا انجام خواهد گرفت به وضوح قابل مشاهده است. ما اعلام می‌کنیم که زمینه‌های یک مرحله جدید از دخالت نظامی امریکا به بهانه "مبارزه با مواد مخدر" به منظور حضور استراتژیک نیروهای نظامی-تسلیحاتی در این منطقه و به ویژه در کشور ما آشکارا خود را در شکل‌های مختلف نشان می‌دهد. این علامت‌های جدید که از هموار سازی تهاجم نظامی به کشور ما حکایت دارد، ادامه روند تهاجم نیروهای نظامی امریکا است که در سال ۱۹۸۳ علیه کشور "گرانادا" و در سال ۱۹۸۹ علیه کشور "پاناما" و به منظور تسلط بر "کانال پاناما" انجام گرفت. این توطئه درست زمانی که مذاکرات بین ارتش انقلابی کلمبیا و دولت آغاز شده تدارک دیده می‌شود. این تهدیدات و توطئه‌ها درست در زمانی صورت می‌گیرد که خواست توده‌های مردم در مذاکراتی که بین دولت و FLN و دیگر سازمان‌های پارتیزانی می‌تواند به ثمرات سیاسی ارزشمندی برای کشور و ملت ما منجر گردد و صلح و پیروزی سیاسی قابل توجهی برای کلمبیا همراه آورد.

کشور ما، همچنان از یک بحران اقتصادی-اجتماعی عمیق رنج می‌برد. تهدیدهای مستقیم و غیر مستقیم نظامی از طرف نیروهای خارجی، بویژه امپریالیسم امریکا به بهانه‌های مختلف، به این بحران ابعادی چشمگیر می‌بخشد و زمینه‌های تنش و تشنج بیشتری را در منطقه و کشور فراهم می‌آورد. جنبش مردم با وجود عدم اتحاد کامل، آگاهانه تمامی سیاست‌های تحمیلی از طرف رژیم کلمبیا را که یک سیاست ضد ملی، ضد عدالت اجتماعی و ضد آزادی، استقلال و رفاه است نمی‌پذیرد. از طرف دیگر رژیم کلمبیا در مقابل چشم‌های حیرت زده ملت، تحت فشار و تهدیدات خارجی به سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول گردن می‌نهد. بدین ترتیب قرض سه میلیارد دلاری که در جهت "رفرم‌های ساختاری" گرفته شده، موجب تشدید بیکاری و پائین آمدن دست‌مزدها و خصوصی سازی منابع زیر زمینی و تضعیف عظیم فرهنگی و بهداشتی توده‌های زحمتکش کلمبیا شده است.

ما هشدار می‌دهیم که اقدامات جدید صندوق بین‌المللی پول و تهدید تهاجم نظامی که همزمان با گشایش زمینه‌های مذاکرات مجدد بین دولت و نیروهای ارتش انقلابی کلمبیا صورت می‌گیرد، به گسترش بحران و وقوع فجایعی بزرگ در منطقه خواهد انجامید. امپریالیسم امریکا نگران نتایج مثبت مذاکرات نیروهای انقلابی و دولت کلمبیا می‌باشد و به همین دلیل نیز زمینه‌های توطئه نظامی علیه کشور ما را فراهم آورده است. هدف این توطئه نفوذ کامل در منطقه، منظور تامین هدف‌های استراتژیک-امپریالیستی و نیز جهت از بین بردن روحیه ملی و استقلال طلبانه در منطقه است.

همچنین، خطر کودتای نظامی نیز به عنوان حلقه‌ای از زنجیره توطئه‌ها در شرف تکوین است. حادثه‌ای که به یک کابوس ملی برای توده‌های مردم تبدیل شده است.

با پایان قرار داد کانال پاناما نیروهای مستقر در پاناما مجبور به ترک آن کشور شدند، اما نیروهای راست افراطی در حزب جمهوری خواه امریکا مایل به استقرار صلح در منطقه نیستند. بهانه این توطئه، "این بار مبارزه با مواد مخدر" است. این توطئه می‌کوشد مناطقی را که به جبهه مبارزه امریکای لاتین معروف است تحت نفوذ درآورد.

ما تقاضای همبستگی و یاری از همه مبارزان چپ و دمکرات و آزادی خواه جهان را داریم.

متحدان کاروان "سوسیالیسم"!

آیا برقراری نظام سوسیالیستی فقط وظیفه تاریخی طبقه کارگر است؟ آیا نیروهای متفاوت اجتماعی و اقشار و طبقات دیگر جامعه نیز در برقراری سوسیالیسم ذی نفعت هستند و رسالت تاریخی در این زمینه ندارند؟

بحران ساختاری سرمایه داری، که تولید را در خدمت سود می خواهد، "منافع همه بشری" و دفع خطری که ادامه حیات بشریت را تهدید می کند، توده های میلیونی دیگری را از اقشار بینابینی به عنوان متحدانی برای دستیابی به جامعه سوسیالیستی در کنار طبقه کارگر قرار می دهد. متحدانی که حتی با حفظ باورهای مذهبی و تصورات خویش از سوسیالیسم نیز می توانند به این نتیجه گیری عقلایی دست یابند که باید به سوی سوسیالیسم گام برداشت.

در ایران نیز متحدانی برای دستیابی به این هدف وجود دارند، نه تنها در طبقه نیروهای چپ و چپ مذهبی ایران، بلکه حتی در بخش های وسیعی از دیگر نیروهای بینابینی جامعه امروز ایران. برای مثال، کلیه نیروهای میهن دوست که بطور عینی دارای منافعی ضدامپریالیستی هستند را می توان در نهایت امر جزو این متحدان تاریخی منظور کرد؛ زیرا آن نیروهای اقشار بینابینی که به دفاع از منافع ملی می پردازند، لاجرم به صحنه نبرد ضدامپریالیستی کشانده می شوند. صداقت و پای برجایی آنان بر سر مواضع ملی، بطور گزیرناپذیری آنان را با حاکمیت سرمایه مالی امپریالیستی و سیاست نولیبرالیستی آن در تضاد قرار می دهد.

سرمایه داری که با تثبیت تاریخی سیاسی (حقوقی) مقوله "ملت"، به ایجاد دولت های ملی در سراسر جهان انجامید، اکنون با هدف سیادت گلوبالیستی سرمایه مالی امپریالیستی، که لغو عملی مرزهای ملی و برقراری شرایط "جهان وطنی" در خدمت منافع خود را دنبال می کند، در تضاد قرار دارد.

لغو عملی منشور سازمان ملل و حق برسمیت شناخته شده حاکمیت ملی در آن، از جمله از طریق تجاوز ناتو به کشور مستقل یوگسلاوی، به بهانه "حفظ حقوق بشر" و...، چنین هدفی را دنبال می کنند، که از جمله با مخالفت و پایداری سرمایه داری ملی صرب ها روبرو شد.

بدین ترتیب، زمانی که عنوان می شود موضع ضد سرمایه داری، موضعی در خدمت تامین شرایط ادامه حیات بشریت است، این بدان معناست، که برپایی ساختار جانشین، وظیفه ای فراتر از وظیفه یک طبقه - طبقه کارگر - است. ارزیابی شرکت اقشار و طبقات برشمرده شده در بالا در میهن ما، به عنوان متحدان کنونی رشد و ترقی اجتماعی برای پشت سر گذاشتن سرمایه داری، نتیجه برداشت فوق است. البته، اگر این امر به عنوان امری محتوم تصور شود، خطای بزرگی است.

همانگونه که باید بین کارگر مجرد و پروتلاریا - بعنوان یک طبقه تاریخی - و بین جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی - با تمام نکات مشترکشان - تفاوت قائل بود، بدیهی است که این امر در مورد جنبش ضد سرمایه داری نیز صادق است.

بنابراین باید با شناخت دقیق قشر بندی جنبش نهایتا ضد سرمایه داری - بطور کلی - و در ایران امروز - بطور مشخص - و تدقیق منافع مشخص آنان در هر لحظه تاریخی، روند بغرنج رشد نبرد ضد سرمایه داری را از نظر تئوریک توضیح و مبارزه آن را سازمان داد.

اقشار بینابینی را می توان در شرایط کنونی در ایران چنین تقسیم کرد:
- اقشار بینابینی سنتی (دهقانان کوچک، پیشه وران و بازرگانان کوچک)؛

- اقشار بینابینی جدید (وابستگان به دستمزد، که عمدتا روشنفکران را تشکیل می دهند).

به این اقشار باید سرمایه داری ملی را که چاره ای جز مقاومت در برابر لیبرالیسم اقتصادی ندارد و به این مفهوم مواضع ضدامپریالیستی دارد را نیز افزود و تا آنجا که برای حفظ استقلال خود در برابر امپریالیسم می ایستد، بطور عینی و نهایتا جزو متحدان جنبش ضد سرمایه داری بحساب می آید.

اقشار و طبقات بینابینی - دهقانان و روشنفکران - به ویژه در کشورهای جهان سوم، از جمله ایران - می توانند نیروی محرکه جنبش های اجتماعی بزرگی شوند. جنبش دانشجویی ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه یکی از برجسته ترین نمونه هاست. کوشش برای یافتن راه رشدی غیر از رشد سرمایه داری وابسته، در بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا پس از پیروزی انقلاب های آزادیبخش نمونه دیگری در این زمینه است. حتی اصولی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

که ارمغان انقلاب ملی - دموکراتیک بهمن است نیز خود در این عرصه نمونه ای دیگر است.

اقشار بینابینی، تحت تاثیر جنبش های ملی قادرند نقشی مستقل ایفا کنند. حتی در شرایط کنونی نیز آنها بار دیگر به این نتیجه قطعی خواهند رسید که برای حفظ موقعیت اجتماعی - اقتصادی خویش چاره ای جز جلب حمایت طبقه کارگر و جنبش های کارگری ندارند. این موقعیت نیز مهر تأییدی است بر ضرورت وجود جنبش کارگری مستقل و حزب انقلابی آن در جامعه. ضرورت انکار ناپذیر و همیشگی وجود حزب توده ایران در جامعه در ایران از چنین ریشه هائی برخوردار است و امید بسیار می رود که در شرایط کنونی ایران و جهان "ملیون" ایران و تمام کسانی که از سرمایه داری ملی و مستقل ایران دفاع می کنند، با هر اندیشه ای که دارند، بیش از گذشته این واقعیت را بپذیرند.

در صفوف حزب توده ایران نیز، تاکید بر ضرورت تاریخی استحکام صفوف درونی حزب توده ایران، از چنین ارزیابی از مرحله گذار جنبش مردم ایران برخوردار است.

بدین ترتیب می توان نکات زیر را به مثابه نکات مشترک متحدان تاریخی عنوان کرد:

- آینده بشریت در خطر است، اگر سرمایه داری پشت سر گذاشته نشود؛
- با توجه به نکته فوق، نبرد ضد سرمایه داری، مسئله ای مربوط به تمام بشریت است؛

- نبرد ضد سرمایه داری نتیجه ناگزیر و خود بخود رشد سرمایه داری نیست، بلکه به نیروی محرکه اجتماعی با شناخت علمی از روابط حاکم نیاز دارد؛

- طبقه کارگر بخودی خود - در ارتباط با هدف ایجاد جامعه سوسیالیستی - چنین هدفی را دنبال نمی کند؛

- در این زمینه باید به تفاوت بین طبقه کارگر به مثابه حامل تاریخی ترقی خواهی اجتماعی و جنبش کارگری توجه داشت؛

- وجود جنبش کارگری انقلابی مستقل، از ضرورت تاریخی برخوردار است؛
- موضع روشن و دقیق جنبش کارگری برای تحقق وظایف ملی - دموکراتیک در کشورهای جهان سوم، و موضع سوسیالیستی آن برپایه شناخت علمی، شرط و ضرورت رشد جنبش ضد سرمایه داری در این کشورها است.

مشی انقلابی مشی رفرمیستی

برخی از نیروهای "چپ" نیز حادث شدن انقلابات و از جمله انقلاب بهمن را ناشی از "مشی انقلابی" انقلابیون تصور می کنند و می پندارند کافی است انسان با شعور عقلایی خود به این نتیجه برسد «(رفرمیسم منطق رویدادهاست)»، تا بدین ترتیب، دیگر انقلاب واقع نشود و بشر از فاجعه ناشی از «(مشی انقلابی)» در امان باشد.

این افراد و سازمان ها فراموش می کنند که انقلاب تظاهر اراده توده ها برای حل تضاد آشتی ناپذیر یک مرحله تاریخی است. خصلت "عقلانی" آن نیز ناشی از واقعیت ماتریالیستی چنین مرحله ایست. "عقلانی" بودن مشی "رفرمیستی" نیز ناشی از همین واقعیت است، گرچه وظیفه آن حل تضاد آشتی پذیر در چارچوب نظام حاکم است. این دو "عقلانی" بودن، نه در تضاد با هم، بلکه مکمل یکدیگرند.

برخی وابستگان به طیف چپ ایران، گاه سهوا این مرز بندی ها را نادیده می گیرند و یا به آنها بهای لازم را نمی دهند. مثلا "ملیحه محمدی" در نشریه "گار"، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) (شماره های ۲۱۸ و ۲۱۹، مهر و آبان ۷۸) "مشی انقلابی" را از آن رو مردود می داند، که پی آمدهای آن «پیروزی و استحکام حکومت شوروی، قربانیان تصفیه های حزبی، بهار پراگ و لشکرکشی به افغانستان و...» در یک کلام دستاورد مشی انقلابی... بودند. به نظر او «(رویدادهای تاریخی و مسیر تحولات ماندگار و پویای اجتماعی به رفرمیست ها آموخته است که آنچه با تلاش اقشار وسیع تر مردم و با گذار از مسیر آگاهی جمعی به دست بیاید، بنایی پایدارتر و دز وجدان اجتماعی ماندگارتر را پی ریزی می کند... هدف مبارزه رفرمیستی، انجام اصلاحات در جامعه انسانی است، تا همواره تاریخ...».

بدین ترتیب توصیه بجای "ملیحه محمدی" در دفاع از جنبش کنونی مردم به "ف تابان"، که سازمان فدائیان اکثریت را سازمانی با "مشی انقلابی" تعریف می کند - یعنی خواستار سرنگونی ج ا و پایه ریزی "جمهوری دموکراتیک لائیک" - می شود، از آن جهت نیست، که ایران در مرحله کنونی، هنوز دوران تحولات تدریجی را می گذراند، بلکه از آن روست که او رشد، و یا به بیان وی «(تحولات پویای اجتماعی)» را تنها در چارچوب تغییرات رفرمیستی و تدریجی ممکن می پندارد. این برداشت را البته نمی توان به عنوان استدلالی علیه واقعیت وجود تحولات

یاشاسین "پیام هاجر"

گفتگو با "صفر قهرمانی"

هفته نامه "پیام هاجر"، که مدیر مسئول و صاحب امتیاز آن "اعظم طالقانی"، فرزند آیت الله طالقانی است، در شماره ۳۰ آذر خود، عکس بزرگی از صفر قهرمانی، قدیمی ترین زندانی سیاسی ایران نظام شاهنشاهی را همراه با گزارشی پیرامون گذشته و حال وی منتشر کرده است.

پیام هاجر در مقدمه صفحه اول خود و در کنار عکس صفرخان می نویسد:

«وارد اتاق ساده و بی آرایش او شدیم و از مردی که سی سال عمرش را در زندان های شاه سپری کرده بود خواستیم در گفت و گوئی مطبوعاتی شرکت کند. روی درهم کشید و گفت: «همه برای خودشان حرف می زنند.» اصرار ما سودی نبخشید و حاضر نشد حتی از ناجوانمردی قدرتمندان بگوید تا چه رسد از ناسپاسی یا بی خبری دوستان. به سراغ آقای صمصامی فرد رفتیم تا از زبان او سرگذشت این بی مهری ها را بشنویم.»

پیام هاجر سپس شرحی را از زندگی، مبارزات، دوران زندان ۳۰ ساله و زندگی کنونی و دشوار صفرخان از زبان "صمصامی فرد" چاپ می کند. گزارش "پیام هاجر" در شرایطی منتشر می شود، که اخیراً تشکیلی از زندانیان سیاسی رژیم گذشته تشکیل شده و ابوالقاسم سرحدی زاده (نماینده کنونی مجلس و دبیر حزب اسلامی کار) مسئولیت آن را برعهده دارد. اعضای رهبری این تشکیلات نیز اخیراً با محمد خاتمی دیدار کرده و گزارشی از فعالیت های خود ارائه داده اند.

پس از پیروزی انقلاب نیز، شورای انقلاب و دولت موقت مصوبه ای را مشترکاً به تصویب رساندند که بموجب آن زندانیان سیاسی زمان شاه زیر پوشش حمایتی دولت قرار می گرفتند، اما بسیار زود این مصوبه با مرزبندی خودی و غیرخودی روبرو شد و به فراموشی سپرده شد.

بسیاری از زندانیان سیاسی دوران شاه در زندان های جمهوری اسلامی به جوخه های اعدام سپرده شدند. این اعدام های شامل زندانیان سیاسی مذهبی دوران شاه نیز شد، اما بزرگترین قربانیان این جنایت توده ای هائی بودند، که پس از کودتای ۲۸ مرداد از ۷ تا ۲۵ سال را در زندان های شاه گذراندند. صفر قهرمانی که با انقلاب بهمن ۵۷ از زندان های شاه رهائی یافت، یگانه زندانی آن رژیم بود که از پیش از کودتای ۲۸ مرداد و به جرم حمایت از فرقه دمکرات آذربایجان در زندان بود. آزادی او از زندان، که در زمان دکتر مصدق شرایط آن فراهم آمده بود، با کودتای ۲۸ مرداد منتفی شد و او ۳۰ سال در زندان ماند.

نلسون ماندلا، رهبر آفریقای جنوبی که خود از قدیمی ترین زندانیان سیاسی جهان است، طی دو سفر به ایران، خواهان دیدار با صفر قهرمانی شده بود، اما هر بار به بهانه های مختلف از این دیدار جلوگیری کردند. این نکته ایست که آقای "صمصامی فرد" شرح دهنده زندگی صفر قهرمان برای نشریه پیام هاجر نیز بدان اشاره می کند. بسیاری از زندانیان سیاسی مذهبی، حتی مذهبپوئی که برای دورانی بسیار کوتاه به زندان شاه رفتند و بیرون آمدند، صفر قهرمانی را می شناسند و می دانند که او در تمام سال های اختناق و دیکتاتوری شاه، سمبل مقاومت در زندان های شاه بود و به همه زندانیان روحیه می بخشید.

"صمصامی فرد" در شرح نسبتاً مفصلی که در باره صفر قهرمانی داده و پیام هاجر نیز در اقدامی در خور ستایش آن را منعکس کرده، اشاره به معیشت سخت صفر قهرمانی، که تنها با یاری دوستان و یاران قدیمی می گذرد کرده و از بیماری های این سمبل مقاومت در برابر دیکتاتوری شاه یاد می کند، که برای درمان آن آهی در بساط نیست و فریاد رسی هم نیست! ■

انقلابی در تاریخ جوامع بشری پذیرفت. واقعیتی که از حقانیت تاریخی نیز برخوردار است.

برداشت "ملیحه محمدی" از رشد بطور عام، و رشد جوامع بشری بطور خاص با واقعیات اثبات شده علمی در تضاد است. رشد و تغییرات در هیچ عرصه جهان مادی بی جان و جاندار، و هم چنین معنوی، و از جمله در «تلاش آگاهانه وسیع مردم»، رشد و تغییر خطی نیست، سلسله دایره های نیست، که نتوان آغاز و پایان آن را تشخیص داد. اگر ملیحه محمدی خطی نبودن رشد را در شناخت انسان می پذیرد و بدرستی ضرورت توجه به آن را در روند رشدیابنده مبارزات کنونی در ایران به "ف تابان" گوشزد می کند، آنوقت باید آن را برای رشد بطور کلی و از جمله برای کلیه مراحل رشد جامعه انسانی در طول تاریخ نیز بپذیرد!

هم گردبادهای ناشی از برخورد هوای بسیار گرم و سرد و هم "سوراخ های سیاه" کشف شده در کهکشان (که همانند جاروبرقی همه چیز - مواد گازی، نور و... - را می بلعند و بخاطر بازنگشتن نور سیاه رنگ هستند) حرکتی خطی و دایره وار ندارند، بلکه دارای حرکتی مارپیچی هستند. همانند جدول مواد شیمیایی مندلیف، که در هر دور مارپیچ، کیفیت نوینی از ماده دور پیش را نشان می دهد.

جوامع بشری، به مثابه بخشی از جهان مادی و همچنین قوانین رشد عام جامعه بشری و بالاخره آگاهی انسان مجرد، به مثابه تظاهر زندگی ماده جاندار را نیز نمی توان خارج از حیطه تاثیر قانون کلی رشد مارپیچی با جهش های کیفی دانست. اگر تاریخ مبارزات استقلال طلبانه و آزادی خواهانه مردم ایران، تاریخی دوقرنی دارد و از مراحل رشد معینی گذشته است، تا به مرحله شکوفایی و اوج یک انقلاب ملی-ضد امپریالیستی و مردمی-ضددیکتاتوری بهمن ۵۷ برسد، همه ناشی از تاثیر این قانون کلی است.

نباید تفاوت بین یورش برای تسخیر "سنگر" را با تصمیم های عامل ذهنی برای تحکیم، تثبیت و تغییرات ضروری "سنگر" اشتباه کرد. نباید علل اشتباه در اقدامات ضروری را برای تثبیت و شکوفایی "سنگر"، که می تواند بلبل ذهنی و اراده گرای فاجعه آفرین نیز باشد و حتی با از دست دادن مجدد "سنگر" نیز همراه گردد، را با علل گریزناپذیر عینی یورش برای تسخیر "سنگر" یکی دانست و بدین ترتیب دچار ساده نگری توریک شد. ساده نگری که خود می تواند در مواقع حساس تاریخی به فلج انسان و سازمان آن بیانجامد.

«تلاش آگاهانه افشار وسیع مردم» تا حد جانبازی و از خود گذشتگی قهرمانانه که نشانی از اوج انقلابی آگاهی انسان است، - انقلاب بهمن ۵۷ ایران، انقلاب مردم ویتنام، انقلاب الجزیره و... - را نباید با «تلاش آگاهانه افشار وسیع مردم» میهن ما، که امروز در صدد نجات انقلاب خویش در سال ۵۷ هستند، مغایر دانست.

به عبارت دیگر باید روند نبرد طبقاتی در جامعه را با دو مرحله متفاوت، اما مکمل هم به درستی تشخیص داد:

اول - مرحله نبرد برای رشد تضادهای موجود در جامعه، و یا دوران تغییرات تدریجی و فرمیستی. به عبارت دیگر مرحله رشد خطی و کمی.

دوم - مرحله حل تضاد عمده دوران، یعنی دوران تغییر انقلابی جامعه. مارکس اعتقاد داشت، زمانی که تئوری از طرف توده ها تفهیم شد، به نیروی مادی برای تغییر تبدیل می گردد. این نقش در طول تاریخ بشر با شناخت قوانین رشد و تغییرات اجتماعی بیشتر نیز شده است و با شناخت مارکسیستی از قوانین رشد جامعه طبقاتی، نقش عامل آگاه به مرحله شناخت علمی روندها و ساختارها نیز ارتقا یافته است. باوجود این نمی توان وجود قانونیت عینی تغییر انقلابی-کیفی روابط تولیدی در جامعه، گریزناپذیری و ضرورت آن را نفی نمود، بدون آنکه به نفی رشد مارپیچی پدیده ها بطور کلی دچار نشد.

در تضاد دانستن و روبروی هم قراردادن «آگاهی اجتماعی» در دوران های تغییرات تدریجی - ضرورت باقی ماندن در دانشگاه و نریختن به خیابان در ماه تیر ۱۳۷۸، با «آگاهی اجتماعی» در دوران های انقلابی - ضرورت به خیابان ریختن دوران انقلاب بهمن ۵۷، یکی را تأیید و دیگری را نفی کردن، یکی را عین تعقل و در خدمت «تحولات ماندگار و پویای اجتماعی» و دیگری را عین دیوانگی دانستن، از آن جهت نادرست نیست، که یکی «وجدان پایدار اجتماعی را پی ریزی می کنند» و دیگری گویا چنین نقشی ندارد، بلکه این نادرستی از این رو است که با واقعیت عینی و ماتریالیستی و مستقل از خواست و آرزوی ما در روند تاریخ جوامع بشری در تضاد است! نادرست است، زیرا برداشتی ذهنی، برداشتی ایده آلیستی است! تضاد بین نیروهای مولده و شیوه تولید، تضادی نیست که در سر (مغز) انسان ایجاد شده باشد [امری که درباره حل انقلابی آن نیز صادق است]، آنطور که درباره گناهان نابخشودنی انسان در برابر محبت های آسمانی تصور می گردد، بلکه در خود واقعیت، بطور عینی، در خارج از ما، مستقل از خواست و حتی کوشش آنهایی، که آن را باعث شده اند، ایجاد شده است. (فردریش انگلس، تکامل سوسیالیسم از اتوبی به علم)

به محض اینکه موتور دیزل توانائی اش به اثبات رسید، از آن بعنوان موتور کشتی استفاده شد. با اینکه تا سال ۱۹۱۴ فقط تعداد کمی کشتی انگلیسی از سوخت نفتی استفاده می کردند، این کاملاً روشن بود که عصر نفت شروع شده بود.

در سال ۱۹۰۴ کاپیتان "جان فیشر" از طرف سازمان جاسوسی و رژیم بریتانیا که به ارزش بالای ماده سوختی جدید پی برده بودند، به درجه آدمیرالی نائل آمد. اما، مشکل بزرگ بریتانیای کبیر آن بود که دارای هیچ حوزه نفتی نبود. بریتانیا وابسته به واردات نفتی از آمریکا، روسیه و یسا مکزیک بود. یک چنین موقعیتی حتی در زمان صلح نیز برای انگلستان قابل تحمل نبود، چه رسد به زمان جنگ!

زمانیکه کاپیتان فیشر به پست فرماندهی ناوگان های جنگی بریتانیا رسید، بعنوان اولین اقدام کمیت های تشکیل داد که وظیفه آن "کار بر روی پیشنهاداتی در جهت چگونگی تامین نفت برای ناوگان های جنگی بریتانیایی" بود.

در آن زمان خلیج فارس هنوز متعلق به امپراتوری عثمانی بود و نفوذ انگلیس در "پرسیا" (۲) محدود. "پرسیا" هنوز متعلق به امپراتوری انگلیس نبود، ولی بریتانیای کبیر که مدت ها در بوشهر و بندرعباس کنسولگری داشت، یکباره کشتی های جنگی خود را بمنظور ترساندن قدرت های دیگر و ظاهراً به منظور "ماهیکیری" در آب های خلیج فارس به این منطقه اعزام داشت.

در سال ۱۸۹۲ "لرد کورزن" که بعدها نماینده پادشاهی انگلیس در هندوستان شد، در باره پرسیا نوشت:

«من، اعطاء مجوز داشتن بندر در خلیج فارس به روسیه از طرف هر قدرتی را اهانتی بزرگ به بریتانیای کبیر می دانم. این به معنای نادیده گرفتن عمدی حدود و مرزهای تامین شده و یک تهدید به جنگ بین المللی است!» (۳)

از همان زمان واضح بود که این اظهارات به چه معنایی است، گرچه در سال ۱۹۰۵ بود که می بایستی این شرایط تغییر کند.

در بهار آن سال، سازمان جاسوسی ادوارد هفتم (۱۹۰۱-۱۹۱۰) جاسوس رده بالای خود "سیدنی دلی" که اسم واقعی وی "زیگموند گریگوریچ روزن بلوم" و متولد "اودسا" در روسیه بود را به پرسیا فرستاد.

وی مأموریت داشت که حق استخراج و بهره برداری از مواد خام و معدنی پرسیا را از جنگ مهندس استرالیایی "ویلیام نوکس دارسی" که در عین حال یک زمین شناس مبتدی نیز بود درآورد.

"دارسی" که یک مسیحی معتقد بود، از مدت ها قبل تحقیقاتی را در زمینه تاریخ شروع کرده بود. در تحقیقاتش در مورد نوشته های مقدس فارسی ایران باستان به این نتیجه قطعی رسیده بود که گزارش های مربوط به "ستون های آتشی" اماکن مقدس "خدای پاک" و "آتش اهورمزدا" در آتشکده های ایران باستان واقعیت محض بوده و افسانه سرائی نیست.

وی بر این عقیده بود که مغ های زرتشتی "نفتی"، را که از میان صخره ها به بیرون درز می کرد شعله ور می نمودند. وی سال های متمادی در مناطقی را که در آنها آتشکده های ایران باستان بنا شده بودند بدنبال "نفت" در نوردید؛ در این میان بارها به لندن مسافرت نمود تا برای ادامه جستجوهایش کمک مالی تهیه کند. او با این وجود در نزد بانکداران بریتانیایی از اعتبار بالایی برای وام برخورداری نمود. بالاخره در دهه ۹۰ قرن نوزدهم توجه شاه تازه بر تخت نشسته پرسیا، "مظفرالدین شاه" نیز به "دارسی" جلب شد. مظفرالدین شاه که شیفته تکنولوژی غرب شده بود، به این منظور به "دارسی" بعنوان مهندسی که کشور را جزء به جزء می شناخت مراجعه کرد. وی به او پیشنهاد کرد که برای ایجاد یک شبکه راه آهن طرح هائی تهیه کند و در صنعتی کردن کشور بعنوان مشاور همکاری نماید.

بدین ترتیب بود که "دارسی" در سال ۱۹۰۱ برای انجام امور پیشنهادی، از یک مجوز سلطنتی نیز برخوردار گشت. براساس یک توافق نامه، "دارسی" و وارثین او به مدت ۶۰ سال دارای حقوق مطلق و آزادی کامل و بی حد و حصر شدند تا در سرزمین فارس هرگونه تحقیقات و حفارشی را انجام دهند و آنچه در این حفاری ها بدست می آوردند، تحت تملک وی (دارسی) درآید.

براساس این توافق، یک هدیه شخصی نیز بعنوان پاداش به شخص شاه داده شد. دارسی در مقابل آنچه بدست آورده بود مبلغی معادل ۲۰ هزار دلار پول نقد به وی اعطاء نمود و متعهد شد که ۱۶ درصد درآمد حاصل از فروش نیز به شاه پرداخت گردد.

از این طریق بود که استرالیا به یکی از با ارزش ترین سندهای زمان خویش دست یافت. مطابق این سند تمام حقوق مربوط به منابع و حوزه های

مردم باید در جریان جزئیات مناسبات اقتصادی- سیاسی با انگلستان و شرکت های بزرگ نفتی قرار گیرند!

چهره های نو پشت نقاب های کهنه

ترجمه و تدوین: م. معتمد

تا سال ۱۸۸۲، از گل سیاهی که امروز "نفت" نامیده می شود، تنها بعنوان ماده سوختی برای چراغ های نفتی جدیدی که کارخانه دار آلمانی "Stoh" "wasser" در سال ۱۸۵۲ طراحی کرده بود، استفاده می شد.

این ماده، "پترولوم"، یا "روغن سنگ" نامیده می شد، چرا که در بعضی مناطق دنیا مانند تیتسویل (پنسیلوانیا) و یا باکو از میان سنگ ها به خارج درز پیدا کرده بود.

برای فروش "پترولوم" جان راکفلر در سال ۱۸۸۰ شرکت استاندارد اویل را تأسیس کرد. وی در آن زمان به این ماده بعنوان روغن سوخت برای استفاده های پزشکی می اندیشید؛ هنوز کسی به استفاده از آن در موتورهای سوختی فکر نمی کرد. با این وجود، یک نفر به اهمیت استراتژیک نظامی نفت بعنوان وسیله ای در جهت کنترل دریاها و شاهراه های آبی در آینده بخوبی آگاهی داشت.

برای اولین بار در سپتامبر سال ۱۸۸۲ آدمیرال "لرد فیشر" - در آن زمان هنوز کاپیتان فیشر - در نطقی خواستار آن شد که بریتانیای کبیر در ناوگان های جنگی خود تغییراتی ایجاد کند، بدین ترتیب که در آنها چنان تغییراتی داده شود که بتوان بجای سوخت پر درد سر ذغال، از ماده سوختنی جدید، یعنی "نفت" استفاده شود.

اگر چه کشتی های بخاری روسی روی دریای خزر از سال ۱۸۷۰ از روغن سیاهی که روس ها آن را "مازوت" می نامیدند استفاده می کردند، ولی تا زمانی که "جان فیشر" و چند دور اندیش دیگر پیشنهاد استفاده از ماده سوختنی جدید را طرح نکرده بودند، این تنها یک مورد استثنائی بیش نبود. آنها اعتقاد راسخ داشتند که نفت بعنوان ماده سوختنی برای بریتانیای کبیر دارای ارزش استراتژیک بسیار بالایی بوده و از این طریق بریتانیای کبیر در آینده قادر به کنترل دریاها خواهد بود.

در آن زمان فیشر نمی توانست به موتور دیزل فکر کند، زیرا هنوز بسترین اختراع نشده بود. وی معتقد بود که به خاطر دودی که یک کشتی با سوخت ذغالی ایجاد می کند دشمن قادر به دیدن آن حتی از فاصله ۱۰ کیلومتری می باشد، و یا اینکه برای پر کردن باک یک کشتی جنگی با سوخت نفتی تنها به کار دوازده نفر در یک نصف روز نیاز است، در صورتیکه برای بار زدن ذغال با این میزان تولید انرژی همان تعداد نفر ده روز متوالی بدون وقفه بایستی کار کنند.

با اختراع موتور دیزل مزایای دیگر استفاده از سوخت نفتی بیشتر آشکار گردید؛ از جمله قدرت شتابگیری سریع و همچنین رسیدن به سرعت های بالا و از همه مهمتر امکان عملیات در میادین با وسعت زیاد. اینها مزایایی بودند نه تنها برای کشتی های جنگی، بلکه برای کشتی های تجاری. بدین ترتیب، آنچه تازه کشف شده بود، از همان ابتدا در خدمت جنگ ها، جهان گشائی ها، تجارت و سپس گسترش صنعت درآمد. (۱)

در سال ۱۸۸۳ مهندس آلمانی "گوتلیب داملر" اولین موتور بسترینی سریع خود را طراحی و اقدام به ساخت آن کرد. وی این موتور را در یک اتومبیل کار گذاشت. تا اوایل قرن بیستم اتومبیل در واقع اسباب بازی قشعر مرفه بود. در سال ۱۸۹۳ بود که دیزل شروع به طراحی موتوری با همین نام نمود. در این میان، افراد دیگری نیز به ارزش اقتصادی "نفت" پی برده بودند.

از روی سر مجلس قرارداد نفتی می بندند!

"علی اکبر معین فر"، نخستین وزیر نفت، پس از پیروزی انقلاب و در دولت موقت مهندس مهدی بازرگان بود. وی اکنون از جمله ملیون فعال در صحنه سیاسی ایران شناخته می شود. معین فر، در جریان انتخابات مجلس ششم بعنوان کاندیدای نمایندگی مجلس ثبت نام کرد و وزارت کشور نیز صلاحیت او را که پیشتر نیز در جمهوری اسلامی برای یک دوره نماینده مجلس بود، تأیید کرد، اما شورای نگهبان نام او را در لیست رد صلاحیت شدگانی قرار داد که بسیاری از آنها بعنوان ملیون و ملی-مذهبی شناخته می شوند.

در دوران اخیر، معین فر با توجه به تخصص و تجربه ای که در امور نفت ایران دارد، سلسله نظراتی را پیرامون قراردادهای جدید نفتی بین جمهوری اسلامی و شرکت های بزرگ نفتی جهان طرح کرده و نشریات مختلف داخل کشور نیز آن ها منعکس کرده اند. وی اعتقاد دارد که مجلس باید نظرات بر قرار دادهای نفتی داشته و مردم را در جریان آنها بگذارد. این در حالی است که اکنون در جمهوری اسلامی، قراردادهای نفتی به گونه ای که تأمین کننده منافع سیاسی جناح بندی های حکومتی است بسته می شود. بسیاری بر این عقیده اند که جلب رضایت و حمایت انگلستان، انگیزه پر قدرتی در گسترش مناسبات با شرکت های نفتی است. همچنین و همانطور که در زیر می خوانید، تصمیماتی در حد لغو تعطیلی روز ملی شدن نفت، مصدق ستیزی و تبلیغات علیه ملیون و مبارزات دهه ۳۰ علیه سلطه اقتصادی-سیاسی انگلستان بر ایران نیز در همین راستا ارزیابی می شود. بخشی از آن مقاومتی که از زبان "ناطق نوری" برای جلوگیری از ورود ملیون و ملی-مذهبی ها به مجلس ششم مطرح شد، ریشه هایش را باید در همین مسائل نیز جست!

آنچه را در زیر می خوانید یکی از آخرین اظهار نظرهای علی اکبر معین فر، پیرامون قراردادهای اخیر نفتی بین جمهوری اسلامی و انگلستان است که در آستانه کارزار انتخابات مجلس ششم ابراز شده و در نشریه "پیام هامون" ۲۲ آذر ۷۸ انتشار یافته است.

«قرارداد نفتی که اخیر با "رویال داج شل" بسته شده، باید گفت که در حقیقت این شرکت گرچه تابعیت هلندی دارد، ولی از اعمار شرکت نفت انگلیس است و قرارداد نفتی کنونی در واقع با انگلستان بسته شده است. در زمانی که پنهانکاری ها آن چنان است که کوچکترین اشاره ای به مصاد قرارداد نمی شود، خصوصاً قراردادهایی که سرنوشت مملکت در آن می باشد، در مجلس مطرح نمی شود و از طریق قانونی خود انجام نمی شود، با یک تفسیر غلطی که از قانون اساسی شده است اختیار به دستگاه اجرایی داده شده که به هر ترتیبی که صلاح می داند این قراردادها را ببندد، بدون این که کوچکترین اطلاعی به ملت بدهد.

قراردادهای گذشته نظیر قرارداد "دارسی" و الحاقی "گس گلشانیان" و... لااقل به طور علنی به مجلس می آمد و مطرح می شد، اگر چه منافع ملی در آن رعایت نمی شد، ولی الان به بهانه رعایت منافع ملی، پنهانکاری می شود.

همان موقعی که مجلس تعطیلی ۲۹ اسفند را لغو می کند، همان زمانی که ژست هائی برای طلب معذرت و مغفرت از دولت انگلستان و ملی شدن نفت گرفته می شود، همان موقع نیز این قراردادها بسته می شود. پیرامون قرار داد با "پتروناس و گازپروم" و "توتال" نیز کوچکترین اطلاعی به مردم ندادند. قبول کردن مطالبی که توسط وزارت نفت گفته می شود مستلزم این است که از متن قرار داد مطلع باشیم. متأسفانه متن آن قرار داد هم جزو اسرار وزارت نفت تلقی می شود. یعنی اموال ملت جزو اسرار یک دسته ای محسوب می شود.»

نفتی در "پرسیا" تا سال ۱۹۶۱ به وی و "تسام وارثین، جانشین های حقوقی و حقیقی و دوستانش" تعلق می گرفت.

"دارسی" بدنبال تحقیقاتش، برای اولین بار در نزدیکی های "شوشتر" در شمال خلیج فارس به نفت برخورد کرد (۴) و سپس خرسند از سیادتش تصمیم گرفت در سال ۱۹۰۵ مجدداً به وطنش استرالیا برگردد. او می خواست قبلاً با بانک پارسی "روت شایلد"، بعنوان نماینده رژیم فرانسه قرار دادی در مورد همکاری هایی برای بهره برداری از نفت بامضا برساند. اینجا بود که "سیدنی ریلی" رد وی را باصطلاح در آخرین دقایق پیدا کرد.

ریلی خود را بعنوان کشیش جا زده و بطرز ماهرانه ای تسایلات مذهبی "دارسی" را به بازی گرفت و از آنها برای رسیدن به مقصودش استفاده کرد. وی موفق شد او را متقاعد کند که حقوق خود، مربوط به منابع "پرسیا" را به فرانسوی های پایست واگذار نکند. وی دارسی را متقاعد کرد که این حقوق را به یک شرکت نفتی بریتانیایی، بعبارت دیگر شرکت نفتی انگلیسی-فارسی واگذار کند، چرا که فقط اینان یک "شرکت خوب مسیحی" می باشند! رژیم بریتانیا سریعاً اقدام به ارسال مامور مالیاتی اسکاتلندی "لرد استاراکونا" نمود که بعنوان بزرگترین دارنده سهام شرکت نفتی انگلیسی-فارسی وارد عمل گردید و قرار داد بسته شد.

در این رابطه نقش رژیم بریتانیا کاملاً مخفی ماند. بدین ترتیب "ریلی" موفق شد بزرگترین حوزه نفتی را به کنترل بریتانیای کبیر در آورد.

درس هائی که باید آموخت!

۱- این سرگذشت استعماری، ممکن نشد، مگر زیر چتر اختناق دوره قاجار و بی خبر ماندن مردم از آنچه در کاخ شاهنشاهی می گذشت. به همین دلیل، حساسیت به حق و بجای میهن دوستان ایرانی برای آگاهی از قراردادهای جدید نفتی بین جمهوری اسلامی و شرکت های بزرگ نفتی را باید در همین تاریخچه جستجو کرد. این نگرانی در رابطه با نوع مناسبات سیاسی-اقتصادی جدید جمهوری اسلامی با انگلستان نیز وجود دارد و با تصمیماتی از آن دست که در مجلس اسلامی برای لغو تعطیل روز ملی شدن نفت گرفته شد و ستیز با تاریخچه و ابعاد جنبش ملی شدن نفت در دهه ۳۰ و نقش مثبت و تاریخی دکتر محمد مصدق در این زمینه، این نگرانی ها روز به روز بیشتر تشدید می شود. یگانه راه حل حفظ استقلال کشور هنگام انعقاد قراردادهای جدید نفتی و برقراری مناسبات با انگلستان و یا هر کشور بزرگ سرمایه داری دیگری آشکار بودن این قراردادها و مناسبات و اطلاع مردم از کم و کیف آنها از طریق بحث های داخل مجلس و طرح مسائل و نظرات همگانی در مطبوعات کشور است. به همین دلیل است که وقتی روحانیون مخالف آزادی ها بر ستیز خود با مطبوعات و حضور احزاب سیاسی در کشور می افزایند، آن زمینه ای در اذهان عمومی زنده می شود که مربوط به نفوذ کهنه و قدیمی انگلستان در میان بخشی از روحانیون شیعه ایران است!

همچنان که مظفرالدین شاه ها نیز به توسعه سیاسی هیچگاه روی خوش نشان نداد، چرا که ساخت و پاخت با بیگانگان بایستی پشت پرده و دور از چشم مردم انجام گیرد.

۲- هم اکنون صحبت از بهره برداری از حوزه های نفتی مانند حوزه نفتی آزادگان در میان است. مردم بایستی در جریان چند و چون قراردادهای منعقد قرار گیرند. زمانی گفته شد که گویا با شرکت توتال فرانسه یک قرار داد ۲ میلیارد دلاری بسته شده، ولی به واقع فقط ۸۰۰ میلیون دلار از این مبلغ مستقیماً در صنعت نفت کشور سرمایه گذاری شد. با شرایط جدیدی که در دنیا ایجاد شده، کشورهای طرف معامله متعاقباً برای بستن قراردادی باج بیشتری می خواهند. روشنگری در این مورد وظیفه همه نیروهای ملی و میهن دوست است.

۳- حتی براساس آن تاریخچه مختصری که در بالا آورده شد، استفاده از علاقت و اعتقادات مذهبی، در سیاست انگلیس سابقه دیرینه دارد، آن زمان "ریلی" ها در لباس کشیش عمل می کردند و این زمان آنها با ظاهر اسلامی در عربستان، پاکستان، افغانستان و جمهوری های جنوبی شوروی سابق مشغول خدمت می باشند. در ایران نیز این رشته سر دراز دارد!

پی نویس ها:

۱- "جنگ نفت" اثر آنتون مور- نیویورک ۱۹۲۶

۲- رضا شاه بدنبال تقسیمات جدید کشوری و تغییر اسمی بسیاری از شهرها و استان های کشور در سال ۱۳۱۳ از طریق مغایرت ایران در برلین دستور داد که از این پس نام "ایران" جای "پرسیا" را خواهد گرفت.

۳- رجوع کنید به (۱)

۴- "جنگ پنهان" اثر فرانک هاین- نیویورک ۱۹۴۴

تأمین اجتماعی نظیر قطع مقرری بیمه بیکاری کارگران قراردادی بهیچوجه سکوت نخواهند کرد. آنان همچنین نگرانی عمیق خویش را از گسترش ترادهای موقت کار اعلام داشتند.

بازنشتگی پیش از موعد کارگران

نمایندگان کارگران شرکت پنبه نسوز "تهندگان" از نمایندگان خود در مجلس شورای اسلامی خواستند تا هر چه زوتر نسبت به تصویب طرح بازنشتگی پیش از موعد کارگران در کارهای سخت و زیان آور بدون لحاظ سنی اقدام نمایند و بیش از این کارگران را در انتظار مرگ نگه ندارند. آنان پانین بودن سطح دستمزد کارگران را یکی از مشکلات سخت و توان فرسای کارگران توصیف کرده و با توجه به تورم موجود اظهار داشتند: کارگران زحمت کش که بار سنگین سازندگی را در عرصه اقتصادی بر دوش دارند، در واقع پانین تر از خط فقر زندگی می کنند و بر دست اندکاران نظام است تا برای رفع این معضل اجتماعی چاره جویی نمایند و در سال آینده دستمزد کارگران را بر اساس تورم واقعی و سبد هزینه آنان تعیین کنند.

نرخ واقعی تورم را اعلام نمی کنند!

در ۱۰ سال گذشته نرخ تورم اعلام شده توسط بانک مرکزی ۱۲۰ درصد کمتر از میزان واقعی آن بوده است.

علیرضا محبوب، دبیر کل خانه کارگر در مجمع عمومی کارکنان شرکت آسانسور دیبا، معوق ماندن طرح بازنشتگی پیش از موعد را یکی از نتایج اسفبار تضعیف کارگران برشمرد و اضافه کرد: طی ۱۰ سال گذشته میزان تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی ۱۲۰ درصد کمتر از رقم واقعی بوده و این موجب شده است تا شورای عالی کار به میزان لازم و هم گام با تورم حقوق کارگر را افزایش ندهد. لذا می بینیم که کارگران دو سوم قدرت خود را از دست داده اند.

مطابق آخرین اخبار، طرح بازنشتگی پیش از موعد سرانجام در هفته آخر مجلس پنجم به تصویب رسید.

گروه صنایع فلزی با ۱۳۰۰ کارگر در آستانه تعطیلی است

نمایندگان کارگران گروه صنایع فلزی تولید کننده مصنوعات و سازه های فلزی با اظهار نگرانی از وضعیت بسیار بحرانی این واحد عظیم تولیدی هشدار دادند که چنانچه مشکلات این واحد صنعتی مورد توجه مسئولان قرار نگرفته و تلاش برای حل این مشکلات صورت نگیرد، تعطیلی آن و بیکاری صدها کارگر شاعل قابل پیش بینی است. گروه صنایع فلزی شامل سه واحد تولیدی مصنوعات زرین و سازه های سنگین تهران و مازندران می باشد که بیش از ۱۳۰۰ کارگر در این واحدهای آن مشغول کار هستند.

راهپیمائی اعتراض آمیز کارگران نساجی قائم شهر

کارگران کارخانه نساجی طبرستان قائم شهر در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه سال جاری خود دست به یک راهپیمایی زدند. این عده که شمار آنها بالغ بر یکصد نفر می شد، پس از تحصن در مقابل در ورودی کارخانه و طرح خواسته های خود مبنی بر پرداخت کامل حقوق و مزایای معوقه اقدام به تظاهرات کردند. گفتنی است این اقدام اعتراض آمیز کارگران نساجی برای چندمین بار در سال جاریست که هر بار با وعده های مسئولان اجرایی خاتمه می یابد و با وجود توافق های به عمل آمده برای پرداخت حقوق معوقه آنان تاکنون هیچگونه گشایشی در این امر حاصل نشده است.

تغییر قانون کار چه مفهومی دارد؟

در گردهمایی اخیر شورای اسلامی کار کرمانشاه که با هدف حمایت از قانون کار برپا شد، رازقی، رئیس هیات مدیره کانون شوراهای اسلامی کار استان کرمانشاه در سخنانی گفت: وقتی قانون کار را به مسلخ می برند و هر کس بنا به سلیقه خواهان تغییر آن می باشد، انتظار استقرار آرامش در

اخبار جنبش کارگری ایران

تظاهرات کارگران

علیرغم مخالفت وزارت کشور با برپائی اجتماعات کارگری در مقابل شعبات سازمان تأمین اجتماعی و ملغی شدن این مراسم از سوی کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور بنابر گزارش خبرنگاران کار و کارگر، این مراسم در اکثر شهرستان ها و استان ها برگزار گردید و کارگران بدینوسیله مراتب اعتراض و نگرانی عمیق خویش را نسبت به عملکرد زیانبار سازمان تأمین اجتماعی اعلام نموده و خواهان تجدید نظر جدی و سریع مسئولان این سازمان در برنامه ها و سیاست های خویش شدند. در همین راستا نیز کمیسیون کار مجلس طی بیانیه ای ضمن اعتراض شدید به مخالفت وزارت کشور با اجتماع کارگران در برابر شعبات تأمین اجتماعی، بمنظور اعتراض آرام به عملکرد سازمان تأمین اجتماعی تصریح کرد:

مناسب آن بود که وزارت کشور به جای مخالفت با برپائی چنین جمعی و بکارگیری نیروی انتظامی برای ممانعت از برگزاری این تجمع صرفاً صنفی، به خواسته های برحق این قشر شریف و زحمتکش جامعه توجه می کرد. در خواست های عمده کارگران که روز ۲۸ آذرماه در برابر دفاتر تأمین اجتماعی بصورت تجمع آرام تجلی یافت، عبارتند از عدم فروش واحدهای درمانی این سازمان که با سرمایه های میلیون ها کارگر تاسیس و تجهیز گردید به نهادهائی دیگر، تغییر سیاست ها و تصمیمات اخیر مسئولان این سازمان، لغو کلیه بخشنامه های اخیر که مغایر با قوانین و مقررات می باشد، تغییر ترکیب هیات مدیره این سازمان و مهمتر از همه تلاش و همکاری مسئولان سازمان در جهت تصویب طرح بازنشتگی پیش از موعد.

لازم به توضیح است که اعتراض و پیگیری کارگران نسبت به واگذاری واحدهای درمانی و بیمارستان های تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی، به بهانه های مختلف از یکسال پیش آغاز گردید، که اولین مورد آن واگذاری بیمارستان ۴۰۰ تختوابی شهید بهشتی شهرستان کاشان به دانشگاه علوم پزشکی بود که با اعتراض گسترده و تحصن صدها تن از کارگران شاغل در واحدهای تولیدی و صنعتی کاشان در مقابل دفتر نمایندگی ولی فقیه و فرمانداری این شهرستان، مبنی بر انصراف از واگذاری صورت گرفت، که بعلمت هراس مسئولان از گسترش دامنه اعتراض به سراسر شهر آترا مسکوت گذاشته، ولی سیاست واگذاری بیمارستان های تحت پوشش تأمین اجتماعی را در شهرهای مختلف همچنان پیگیری می کنند که غالباً با اعتراض کارگران مواجه گشته و در بسیاری مناطق طرح واگذاری متوقف گردیده است.

همچنین، در استان صنعتی تروین نیز نماینده کارگران واحدهای تولیدی و صنعتی و خدمات استان تروین درگردهمایی شورای اسلامی کار این استان با اعلام مراتب اعتراض شدید نمایندگان کارگران به موضوع واگذاری ۳۲ بیمارستان تأمین اجتماعی به وزارت بهداشت اظهار داشت: ظلم است که بیمارستان ها و مراکز درمانی که با سرمایه میلیون ها کارگر احداث شده اند این چنین به معرض فروش گذاشته شوند. وی با انتقاد از عملکرد مدیریت فعلی سازمان تأمین اجتماعی افزود: بروز مشکلات متعدد برای جامعه کارگری و عدم حل آنها در کوتاه مدت ناشی از ر اقلیت بودن نمایندگان کارگران در مجلس است و به همین دلیل باید با حضور گسترده در انتخابات مجلس ششم و انتخاب نمایندگان متعدد و متعهد کارگری به خانه ملت رفت.

مطابق آخرین اخبار، مجلس اسلامی زیر فشار همین اعتراضات، لایحه واگذاری بیمارستان تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی را مسکوت گذاشت!

اعتراض به اخراج ۸۴ کارگر پتروشیمی

نمایندگان کارگران واحدهای صنفی آذربایجان غربی در یک همایش، مراتب اعتراض خویش را به اخراج ۸۴ تن از کارگران پتروشیمی ارومیه اعلام کردند. نمایندگان کارگران این استان تاکید کردند در قبال اقدامات سازمان

اخراج به جرم دفاع از کارگران

مسئول شورای اسلامی کار شرکت فرش نگارستان کاشان و عضو کانون همآهنگی شوراهای اسلامی کار این شهرستان بدلیل دفاع از کارگران در هیات تشخیص اداره کار کاشان از کار اخراج شد. بدنبال این اقدام، کارگران و مسئولان کانون همآهنگی شوراهای اسلامی کار این استان دست به اعتراض زدند.

ستون گفتنی ها در روزنامه کار و کارگر:

* ما کارگران شرکت... مدت شانزده ماه است حقوق دریافت نکرده ایم. در این مدت هیچ یک از مقامات مسئول در صدد رفع این مشکل بر نیامده اند. بدین وسیله از وزیر کار و نمایندگان کارگران در مجلس، مسئولین خانه کارگر و سایر مسئولین ذی ربط تقاضای رسیدگی فوری برای حل مشکل داریم.

* فردی معلول و کارگر که با هفت سر عاقله ماهیانه مبلغ شصت و یک هزار تومان حقوق دریافت می کند، از مسئولین ذی ربط تقاضا می کند به من بگویند با این مبلغ دریافت چگونه می توان هم جواب قبض های آب و برق را داد و هم شکم این خانواده را پر کرد؟

بقیه نامه ها و پیام های شما از ص ۳۳

هلند - دوست گرامی "... نامه محبت آمیز شما همراه با صد گیلند هلندی دریافت شد. از اینکه نوشته اید: «در این غربت جانکاه راه توده یگانه منبعی است که روح ما را شاد می کند...» بسیار خرسندیم. نوشته اید: «شرمندم که نمی توان جز مبلغ ناچیزی که گهگاه ارسال می دارم کار دیگری انجام بدهم» ما امیدواریم شرایطی فراهم شود که از توان و امکانات همه توده ای ها آنگونه که ضرورت دارد استفاده شود و امثال شما نیز که چنین صادقانه می خواهید در خدمت اهداف حزب توده ایران باشید، وارد میدان شوید.

موفق باشید.

آنچه را می خواهیم بدانیم!

آلمان - برلین - رفقای راه توده!

اخیرا، نامه ای از سوی یکی از دوستان مورد وثوق دریافت داشته ام که بخش هایی از آنرا جهت اطلاع می نویسم:

«... اوضاع و احوال و جریان امور در کشور با تمام مشکلات و نابسامانی ها روندی مثبت و متری دارد. در عین حال که خالی از چند و چون و بغرنجی و پیچیدگی های خاص جامعه ایران نیست، چه، پایه های اقتصادی، اجتماعی و انسانی این امور هنوز هم سست و لرزان و نامتشکل و پراکنده اند. سرمداران جنبش مترقی و اوج گیرنده امروزی بیشترشان از افراد و تشکلهای سیال و ناپایدار، ناپیگیر و فرصت طلبند. هنوز هم مجموعه روند مثبت امروزی جامعه ما از گزند آسیب های هلاکت بار نیروهای متشکل واپسگرای سرکوبگر داخلی و متحدان و پشتیبانان خارجی آنها بدور و در امان نیست. ما اینجا علیرغم گسترش مداوم افق دیدمان در مسائل داخلی هر چند کند و بطشی به پیش می رویم. لیکن در ارتباط با امور خارجی و مسائل بین المللی از جمله اهداف و اعمال و روش های کار جریان بین المللی تشویرالایسم و بویژه وضعیت نیروهای انقلابی و بخش آوانگارد آن دستان خالیست. تا یکسال قبل باز اندک مطالبی از منابع خارجی تهیه و تدوین و توزیع می شد که این مورد هم از شهریور ۷۷ قطع گردید که در این زمینه نیازمند یاری شما در تهیه و ترجمه و ارسال مطالب مفید و لازم چه در مورد مسائل روز و چه دیگر مسائل بنیادین هستیم. ■

محیط های کار بی مورد است. وی از نمایندگان مجلس خواست که به جای تغییر قانون کار، طرح بازنشستگی پیش از موعد کارگران را در اسرع وقت تصویب کنند. وی افزود: در شرایطی که صدها هزار نفر در استان بیکار هستند و سالانه چندین هزار نفر به آمار اخراجی ها اضافه می شود، دیگر زمزمه تغییر قانون چه مفهومی دارد؟

خودسوزی در میان خانواده های کارگری

در گردهمائی اخیر نمایندگان کارگران واحدهای صنعتی و تولیدی فارس، بر حضور گسترده جامعه کارگری در انتخابات مجلس ششم و انتخاب نمایندگان واقعی کارگران تاکید شد. رسول کنورتیریزی، رئیس کانون شوراهای اسلامی کار فارس با اشاره به اینکه سرمایه سازمان تامین اجتماعی متعلق به میلیون ها کارگر است، از خدمات بسیار ضعیف و مدیریت ناتوان این سازمان انتقاد کرد. وی با ابراز نگرانی از تعطیلی چندین واحد بزرگ صنعتی در فارس ظرف سال گذشته و امسال به بیکار شدن بیش از ۵۰۰ تن از کارگران پارچه بافی شهید فرضیان شیراز بدنبال تعطیل شدن این کارخانه اشاره کرد و گفت: با توجه به مشکلات حاکم بر خانواده های این کارگران، تاکنون ۱۵ فقره خودسوزی در میان خانواده های کارگران بیکار شده گزارش شده است.

۱۵ هزار کارگر اخراجی در گیلان

دبیراجرانی خانه کارگر گیلان تعداد بیکاران این استان را ۱۸ درصد نیروی کار اعلام داشت و اضافه کرد که علیرغم این بیکاری گسترده، همچنان روند اخراج ها و بیکاری کارگران استان ادامه دارد و در سال گذشته ۱۵ هزار نیروی شاغل اخراج شده اند که از این تعداد هشت هزار نفر در کارخانه ها بازخرید شده اند و چهار هزار نفر توسط مراجع هیات کارگری و بیش از سه هزار نفر نیز از جمع کارگران قراردادی اخراج و بیکار شده اند.

سنگ زیروآسیاب

تاج الدین، نماینده اصفهان در مجلس پنجم که صلاحیتش برای مجلس ششم از سوی شورای نگهبان رد شده است، در جمع کارگران استان اصفهان گفت: پس از دو دهه که از انقلاب می گذرد، کارگران همچنان سنگ زیرین مشکلات هستند و انواع فشارها و تضيیقات بر آنها تحمیل می شود.

حق کارگران ضایع می شود

کریم صادق زاده، نماینده کارگران و واحدهای تولیدی، صنعتی و خدماتی آذربایجان شرقی طی سخنانی در جمع منتخبین کارگران این استان نابسامانی های واحدهای تولیدی استان را اینگونه ارزیابی کرد: عدم توانایی رقابت با تولیدات خارجی، وجود قوانین و مقررات دست و پا گیر، اخذ مالیات های متعدد از صنعتگران، مدیریت ضعیف در کارخانه ها، کمبود مواد اولیه و نقدینگی متمرکز. وی معضل رو به گسترش تامین شرکت های خدماتی و تضييع حقوق مسلم و ابتدائی کارگران توسط این شرکت ها را یادآور شد و گفت: مسئولان این شرکت ها بدون در نظر گرفتن قانون، در اکثر موارد حقوق کارگران را در قالب قراردادهای موقت کار تضييع نموده و شدت امنیت شغلی آنان را دچار مخاطره می کنند. اکنون ۷۰ درصد پرونده های موجود در مراجع حل اختلاف ادارات کار ایران مربوط به کارگران قراردادی است.

۱۳ هزار جوینده کار

روابط عمومی اداره کل کر استان فارس اعلام داشت که طی ۶ ماهه اول سال جاری آمار افرادی که به بازار کر راه یافته اند، نسبت به مدت مشابه در سال گذشته بیش دو برابر است و اکنون ۱۳ هزار جوینده کار در استان فارس سرگردانند.

نامه ها و پیام های دریافتی شما

رفقای راه توده

با سلام و احترام- ظاهرا از طریق این قرض و طلب های آبونمان نشریه، ارتباط ما می تواند قوی تر شود!

اجازه می خواهم شما را به عنوان "رفقای عزیز" مورد خطاب قرار داده و بگویم:

۶ دهه و یک سال از عرصه می گذرد و از این عمر را ۱۴ سال در کشور... به پناهنده با اعمال شاقه گذشته است. سه سالی است که بازنشسته و خانه نشینم.

از ایام پر شر و شور سال های ۳۰ که نوجوان بودم، با نام حزب توده ایران آشنا شدم و در طول این سالیان دراز، فراز و نشیب های آنرا تعقیب و تحمل نموده ام. سعی کرده ام هیچ وقت اسیر تعصبات کور کورانه نشوم، اما به آنچه هم که از ابتدا دل بسته ام هنوز پایبندم. هیچگاه دنباله رو کسانی که راهشان را از حزب توده ایران جدا کرده اند نشدم، زیرا این حزب را هم چنان در پیکارهای سیاسی پیشگام و صادق می بینم. از این رو از بنو ورود به کشوری که در آن پناهنده ام "نامه مردم" را آئونه شدم. در هر اختلافات گذشته، همیشه جانب حزب را گرفته و از جدائی پرهیز نموده ام. به همین دلیل نشریه شما را بدون آنکه خواننده باشم به دیده عضوی جدا شده از پیکر "خانواده" نگاه کرده و تمایلی به آن نشان نداده بودم. تا اینکه اخیرا به توصیه یکی از رفقای قدیمی آنرا بدست گرفتم و تحلیل و گزارش و مطالبش را نزدیک به طبع و فکر یافتم؛ تا حدی که نزد خود از "قهر" به "آشتی" رسیدم!

ولی... سوال من اینست: چرا "راه توده" مسیری جدا از "نامه مردم" انتخاب نموده، در حالیکه هر دو پرچم حزب توده ایران را بدوش می کشند؟ شمانی که جدائی "بابک امیر خسروی" از حزب توده ایران را به حق در حد یک تخریب و سقوط می بینید چگونه است که خود راه دیگری را بر گزیده اید؟ آیا این جدائی، خنده بر لبان دشمنان قسم خورده حزب نمی نشاند و بعبارتی دیگر به جنبش توده ای لطمه نمی زند؟ آیا تضادهای اجتناب ناپذیر نظری، می بایست حتما به دو گانگی و جدائی منجر گردد؟ آیا پرایتان میسر نبود که این تضادها را در چارچوب اصل "تبعیت اقلیت از اکثریت" تحمل نموده و نگذارید اختلافات فردی و گروهی از درون حزب به بیرون سرایت نماید؟

به راستی علل و ریشه این جدائی ها در چیست؟ و چگونه می توان آنها را در فضائی آکنده از مهر و احساس مسئولیت و وفاداری به آرمان های حزب مورد بحث و بررسی قرار داد و به تفاهم رسید؟

این قابل تحمل نیست که دو نشریه با نام یک حزب، اما در دو جهت مخالف هم به میان توده مردم برود! شما را به خون شهدای قهرمان حزب قسم، کاری نکنید که حزب توده ای ما اعتبار گذشته خود را از دست بدهد. شما در برابر نسل جوان ایران مسئولیت سنگینی بعهده دارید. روی سخنم تنها با "راه توده" نیست، بلکه "نامه مردم" هم در این مسئولیت سهم بزرگی دارد. چرا باید کار به جانی بکشد که مجلس ترجیم دکتر کیانوری که از طرف هواداران حزب در شهر "... برگذار گردید از طرف واحد ... برسمیت شناخته نشود؟

ببخشید که وقت شماها را گرفتم- با احترام...

راه توده: دوست عزیز، ما هم از این وضع راضی نیستیم و تلاش بسیار در جهت رفع نگرانی شما که نگرانی همه توده ای هاست کرده ایم، اما نتیجه نگرفته ایم. همین مورد آخر ذکر شده در نامه شما، یعنی مراسم ترجیم دکتر کیانوری و برخوردی که با وی شد، خود گویای بسیاری از مسائل است. همین نامه ای را که برای ما نوشته اید، برای "نامه مردم" هم ارسال دارید و بخواهید که منتشر کنند. اگر در همان حدی که ما نامه شما را منعکس کردیم، منتشر کردند آنوقت پایه قضاوت خودتان را بر مبنای برخی اختلافات شخصی بین ما و نامه مردم بگذارید. حقیقت آنست که بر سر روش برخورد با توده ای ها، در نظر گرفتن پیشنهادات و افکار توده ای ها، نگاه به اوضاع

کشور، برخورد به سیاست حزب در برابر انقلاب بهمن ۵۷، نحوه قرار گرفتن در کنار جنبش کنونی مردم ایران و ده ها مسئله دیگر اختلاف دیدگاه وجود دارد و یگانه راه حل معقول آن گفتگویی بسیار جدی برای رسیدن به تفاهم و توافق بر سر همه مسائل یاد شده و یاد نشده است. چرا باید وضع به گونه ای باشد که ما از بیم در تنگنا قرار گرفتن شما، ناچار باشیم اسم شهر، کشور و نام شما را از نامه تان حذف کنیم؟ این حاصل تجربه تلخی است که از صفحه و ستون نامه های شما گرفته ایم!

نامه های بسیاری از سوی امثال شما دریافت داشته ایم و حتی رونوشت نامه هایی که به شخص "رفیق خاوری" نوشته شده و انتقادات جدی به وضع کنونی سازمان های حزبی و سیاست تبلیغاتی نامه مردم و مصوباتی که منتشر می کند در اختیار ماست، اما با همان احتیاطی که درباره نامه شما عمل کرده ایم، این نامه ها را نیز فقط خواننده و بایگانی کرده ایم. چرا نباید دیدگاه ها و پیشنهادات توده ای ها منتشر شود؟ چرا نباید همه اعضای حزب با اعتقاد و ایمان به سیاست حزب بسیج شده و کار کنند؟

برای آنکه خیال امثال شما آسوده شود، باردیگر این آسودگی راه توده را اعلام می داریم: "راه توده"، همیشه آماده بوده و هست که پیرامون تماس مسائل پیش روی حزب توده ایران گفتگو کند؛ امری که در سال ۱۳۷۳ و بدنبال دریافت مقاله تحلیلی نورالدین کیانوری از راه های مختلف دنبال شد، اما نتیجه مطلوب را در پی نداشت. بنظر راه توده، حتی می توان مسائل را دردیداری وسیع مطرح کرد، به آن شرط که به نتیجه حاصل از آن عمل کرد.

فارسی شما شیوا و خط شما نیز چشم نواز است. پیرامون همین مسائل برای ما مقاله و تحلیل بنویسید، گذشته تاریخی حزب در این گونه موارد را مرور کنید و بنویسید که چه باید کرد؟ ارتباط خودتان را با ما نزدیک تر کنید، تا درد دل های مکتوب دیگران را هم بتوانیم در اختیارتان بگذاریم. به آنها پاسخ بدهید که چه باید بکنند! چرا همیشه راه توده باید پاسخ بدهد؟ شما پاسخ بدهید!

وقت آزادی را که بدلیل بازنشستگی دارید در اختیار "راه توده" بگذارید، نه فقط در اختیار "راه توده"، بلکه در اختیار توده ای ها، در اختیار جنبش داخل کشور! در هر عرصه ای که آسودگی و تسایل کار داشته باشید، ما حاضریم از وقت شما استفاده کنیم. به واقع نیز، اگر تمام توده ای های کنونی خارج کشور هم بسیج شوند و هر کس هر مقدار وقت و انرژی آزاد که دارد در اختیار حزب بگذارد، برای کار عظیمی که در برابر حزب ماست، کم است! باور کنید کم است! عرصه گسترده ای از کار و پیکار در برابر حزب ما قرار دارد و ما عمیقا از انفعال کنونی نگران و افسرده ایم.

"راه توده" برای بسیج توده ای ها و بکارگیری همه آنها و اساسا مسائل سازمانی، تبلیغاتی، ایدئولوژیک و... حزب چه در داخل و چه در خارج از کشور طرح و نظر دارد. ما نمی گوئیم که همه نظرات و پیشنهادات ما عملی و صحیح است، اما چرا نباید پیرامون آنها بحث کرد و آنچه را ممکن و عملی است به اجرا گذاشت؟ بسیار خوشحال خواهیم شد، اگر امکان دیدار فراهم شود تا دقیق تر و عملی تر بتوانیم با هم گفتگو کنیم. دست شما را از دور فشرده و برایتان سلامت و موفقیت آرزو می کنیم.

آلمان- ماربورگ- دوست ارجمند دکتر عبدالحمید برذکی، نامه محبت آمیز و رفیقانه شما به نمایندگی از گروهی از افغان های مقیم آلمان، همراه با پیام تسلیتی که به مناسبت درگذشت نورالدین کیانوری ارسال داشته بودید، دریافت شد.

از اینکه به مسائل جنبش کنونی مردم ایران اینگونه علاقمند هستید خرسندیم و متقابلا صحت، سلامت و پیروزی شما را آرزو می کنیم. آنچه که در باره مشکلات اتحاد و وحدت نظر و عمل درگراوندیشان و رفقای افغان نوشته اید، به نظر ما بهتر است مستقیما با افراد و شخصیت هایی که مورد نظران است در میان بگذارید. جزوه مورد نظر نیز در شهر محل اقامت شما فروخته می شود. پیروز باشید.

آلمان- هاگن- دوست گرامی "... نامه شما، در ارتباط با آبونمان دریافت شد. در نامه محبت آمیز خود، اشاره به نیروهایی کرده اید که می توانند در جبهه ضد ارتجاع جای بگیرند، و در این ارتباط از هاشمی رفسنجانی نام برده اید.

در بحث مربوط به جبهه ضد ارتجاع باید بخطر داشته باشید، که روی سخن با نیروهاست و نه افراد. به همین دلیل، شما در شماره های مختلف راه توده شاهد موضع گیری ما پیرامون کارگزاران سازندگی "هستید که حداقل بخشی از آن متمایل به نظرات هاشمی رفسنجانی می باشند. در مورد شخص هاشمی رفسنجانی، طبیعا هر نوع موضع گیری جدید پیرامون وی بستگی به مواضع مثبتی دارد که وی بتواند و بخواهد در ارتباط با جنبش کنونی مردم ایران و مسائلی که اکنون در جامعه مطرح است بگیرد. در این ارتباط مطالعه دقیق سرمقاله صفحه اول شماره ۹۱ را به شما توصیه می کنیم. موفق باشید! (بقیه در ص ۳۲)

برای امریکا، آن انتخاباتی در یوگسلاوی دمکراتیک است که به سقوط "میلوسویچ" بیانجامد!

اپوزیسیون جسوری که برای وطن فروشی به امریکا رفت!

ترجمه: زادفور

«اگر مادر بزرگم چرخ داشت، می شد دو چرخه». این پاسخ «مادلین البرایت» به خبرنگاری بود که پرسشی علنی و ناگواری را با این مضمون که «اگر میلوسویچ در انتخابات آینده ریاست جمهوری مجدداً انتخاب شود، چه پیش خواهد آمد» با وی مطرح کرده بود.

خانم البرایت، وزیر خارجه ایالات متحده، که اخیراً با علاقه اجازه می دهد تا او را «دکتر البرایت» بنامند (ظاهراً از او جانی یک عنوان دکترای افتخاری دریافت کرده است) به همراه یک هیات نمایندگی از گروه های مخالف صرب که به امید جلب مساعدت و کسب هدایائی چند به زیارت پایتخت امریکا رفته بودند، در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد.

آنچه که انسان را مطمئن می سازد که اپوزیسیون صرب برای کسب دستور به واکنش رفته است، بوضوح در مضامین مطرح شده در این کنفرانس مطبوعاتی به چشم می خورد. دکتر البرایت خود را در کنار و پشتیبان «آفرامیچ» و «چینیچ» نشان داد و دستورالعمل صادر نمود: در حالی که هیچ یک از آقایان در طول مصاحبه لب از لب نگشودند. البرایت، این بانوی آهنین امریکا، جسارت را به نهایت رساند و از جمله گفت: «همه صرب ها باید بدانند که محاصره همه جانبه اقتصادی و سیاسی صربستان زمانی پایان خواهد پذیرفت که آنها در کشورشان دموکراسی را تجدید بنا کنند. پس از آن صرب ها خواهند توانست دوباره و بطور تمام و کمال در زندگی سیاسی و اقتصادی اروپا سهمی داشته باشند».

البرایت برنامه ۵ ماده ای خود در حمایت از استراتژی نیروهای مخالف صرب را بصورت زیر تشریح نمود: * تأمین فرآورده های سوختی و نفت مصرفی شهرهای «نیس» و «پیروت» که تحت کنترل نیروهای مخالف هستند، از طریق بازار مشترک. (یک تغییر موضع ۱۸۰ درجه ای) * حمایت از بیانیه اپوزیسیون مبنی برخواست انجام انتخابات پیش از موعد، آزاد و عادلانه.

(همان طور که خانم دکتر البرایت در پاسخ خبرنگاران، در مورد چشم انداز اوضاع در صورت انتخاب مجدد میلوسویچ به مقام ریاست جمهوری اظهار نمود، موضوع این ماده عبارت است از جلوگیری از زمان انتخابات از طریق اعمال خشونت های خیابانی برای مجبور کردن رئیس که در یک انتخابات دموکراتیک به قدرت رسیده است به استعفا. که این به نوبه خود نمونه و سرمشقی برای اجرای چنین شیوه هایی در کسب باصطلاح دموکراسی خواهد بود. عبارت دقیق و نامعین «عادلانه» هم چیز جدیدی است که بعنوان شرطی «دموکراتیک» پیش کشیده شده است، بدین معنی که اگر اپوزیسیون صرب در انتخابات شکست بخورد، این انتخابات عادلانه نبوده است و طبیعتاً تحریم ها بر ضد صربستان ابقاء خواهند شد.) * حمایت از رفع تحریم نفتی و منع پرواز هواپیماهای صرب متعاقب انجام انتخابات آزاد صربستان. (از این ماده نیز چنین دریافت می شود که تغییری در موضع امریکا پدید آمده است، زیرا تا بحال در واکنش روی برکناری میلوسویچ بعنوان شرط اساسی رفع تحریم ها پافشاری می شد. اما این تغییر در بیان نیز هیچ تغییری در عملکرد امریکا نخواهد داد، زیرا در صورتی که میلوسویچ در یک انتخابات آزاد، مخفی و دموکراتیک مجدداً انتخاب شود، به معنی رفع تحریم ها نخواهد بود.

در حین مصاحبه یکی از خبرنگاران با کله شقی خانم دکتر البرایت را روی این نکته به دام انداخت. پاسخ البرایت نمونه کاملی بود از سیاست «دموکراتیک» یکی به نعل و یکی به میخ امریکا، زیرا فقط انتخاباتی که خواسته های امریکا را برآورده سازد مستحق صف «دموکراتیک» خواهد بود.) * عضویت در گروه کار سه گانه که به بازار مشترک و اپوزیسیون دموکراتیک تعلق دارد، و تدارک کمک های فنی برای پیشبرد امر چرخش سیاسی در صربستان را بعهده گرفته و از همین الان مشغول برنامه ریزی برای اجرای آتی اصلاحات اقتصادی در یوگسلاوی دموکراتیک می باشد.

(بنا به تعریف امریکا و ناتو از دموکراسی، دموکراسی تنها در ارتباط با اقتصاد بازار آزاد امکان وجود دارد. اصلاحاتی که در اینجا عنوان شده اند بنا به

درک نولیبرالی از اقتصاد بازار مفهومی جز باز کردن درهای بازار و اقتصادی ملی صربستان ندارد.)

* مشاوره با کنگره امریکا، بازار مشترک و دیگر پرداخت کنندگان احتمالی که تعیین کننده میزان پولی خواهد بود که رژیم آینده پس از انتخابات آزاد در چارچوب کمک های اقتصادی در اختیار خواهد داشت.

البرایت در ادامه پیشنهاد های فریبنده خود اظهار می دارد:

«ما معتقدیم درک این موضوع برای مردم صرب اهمیت حیاتی دارد که فقط وقتی آنان جرات خراب کردن دیواری را که آنها را از یک آینده دموکراتیک جدا کرده داشته باشند، در برابر این آینده تنها گذاشته نخواهند شد.»

به بیان ساده تر: فقط وقتی که صرب ها آنچه را انتخاب کنند که ما می خواهیم، تحریم ها رفع و کمک ها ارسال خواهند شد.

سرپرستی هیات نمایندگی مخالفان را دکتر «آفرامیچ»، اقتصاددان و رئیس سابق بانک مرکزی یوگسلاوی بعهده داشت که بعنوان نامزد مقام ریاست جمهوری از طرف جبهه اپوزیسیون پیشنهاد شده است. اپوزیسیون های سیاسی «زوران جینیچ»، رئیس حزب دموکراتیک، همراه با دکتر «ولیمیرالیچ» شهردار چاچاک، دکتر «سایلد پروتیچ»، «گوران سویلاتروویچ»، رئیس اتحادیه شهروندان صرب، و «گوران زیوکویچ»، شهردار شهر «نیس» همگی از طرف دکتر البرایت بعنوان «نمایندگان شجاع اپوزیسیون دموکراتیک در صربستان» معرفی شدند.

البته، حقیقت این است که در وجود این آقایان بی ریشگی و قدرت طلبی بسیار قوی تر از شجاعت است. کسانی که برای کسب تکلیف به دیواری که به پایتخت کشوری رفتند که ۹۰ درصد مسئولیت حملات تروریستی ناتو بر علیه وطنشان را بعهده داشته است، اصولاً در محدوده تعریف کلمه شجاع واقع نمی شوند.

ماهیت تجاوز به یوگسلاوی

از نگاه احزاب چپ آلمان

احزاب و گروه های کوچک چپ آلمان تجاوز نظامی ناتو به یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ را همگی محکوم کردند. دیدگاه همه این احزاب در محکوم کردن تجاوز به یوگسلاوی یکسان نیست. برخی از این احزاب آن را تجاوز امریکا به یوگسلاوی ارزیابی کردند و گروهی دیگر نتیجه قدرت مند شدن آلمان و بیباختن آن ارزیابی کردند و درعین حال آلمان را محرک این جنگ اعلام داشتند.

وین فرید ولف، نماینده حزب سوسیالیست دموکراتیک در مجلس آلمان، جزو ای بنام «علیه جنگ» منتشر ساخت. او در این جزو کوشید علل اقتصادی و سیاسی تجاوز ناتو به یوگسلاوی را تشریح کند و در همین رابطه نوشت که این تجاوز نه بخاطر نفت، نه بخاطر حفاظت از لوله های نفت و نه برای حل مشکلات ملی در یوگسلاوی، بلکه فقط برای تأمین منافع سوداگران جنگ، یعنی تولید کنندگان مجتمع تولیدی صنایع نظامی «MIK» صورت گرفت.

این مجتمع، از چند دهه گذشته تاکنون به یکی از بزرگترین و پر قدرترین کنسرن های تولید اسلحه در جهان تبدیل شده و نفوذی قطعی در عرصه اقتصادی سیاسی بین المللی یافته است.

وین فرید ولف می نویسد که مجتمع «MIK» در مرکز جنایاتی قرار دارد که در یوگسلاوی روی داد. بانک ها، صنایع اتومبیل سازی، مرسدس بنز، کرایسلر و غیره از شرکای این مجتمع هستند.

جنگی که در یوگسلاوی برافراشته شد، درعین حال که مانوری بود برای نمایش سلاح های جدید و یافتن مشتری های تازه، بهترین راه برای تخلیه انبارهای ذخیره سلاح های جنگی نیز بود که دیگر آخرین دستاوردی فنی تولید سلاح به حساب نمی آیند و باید از بین برده می شدند.

پس از پایان تجاوز به یوگسلاوی، بار دیگر سیل سفارش ها به سوی این مجتمع سرازیر شد تا انبارهای آن از سلاح های مدرن تر و آزمایش شده پر شود.

در این تجاوز کارخانه های تولید سلاح های نظامی اروپائی و امریکائی با کشتار مردم یوگسلاوی و ویران ساختن این کشور بر سر بازار فروش و یافتن مشتری های جدید با یکدیگر جنگیدند!

کلینتون، رئیس جمهور امریکا در اوج تجاوز به یوگسلاوی گفت که این جنگ سود کلانی برای امریکا و برای تولید کنندگان امریکائی به همراه خواهد آورد. او نام این تولید کنندگان و تولید آن ها را نام نبرد، اما مگر جنگ تولید دیگری را جز «سلاح» رونق می بخشد؟

رولف دریپایان می نویسد: این جنگ آخرین نمونه در بالکان نخواهد بود. این نوع تجاوزها در آینده هم سودهای کلان برای جنگ افروزان و آوارگی، بی خانمانی، شیوع انواع بیماری ها و مرگ را برای مردمی که کشورشان مورد تجاوز قرار می گیرد، به همراه خواهد آورد.

دیرکل حزب کمونیست آفریقای جنوبی:

آنچه را به زحمتکشان می دهیم، سرمایه داری پس می گیرد!

سخنرانی دبیر کل حزب کمونیست آفریقای جنوبی
بمناسبت هشتاد و دومین سالگرد انقلاب اکتبر

بمناسبت هشتاد و دومین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر مراسم با شکوه و متنوعی از طرف احزاب کمونیست و کارگری جهان و با شرکت میلیون ها کارگر، زحمتکش و روشنفکر مترقی در سراسر جهان برگزار شد.

در تاریخ ۷ نوامبر ۹۹ از طرف حزب کمونیست آفریقای جنوبی راه پیمایی های با شکوهی به همین مناسبت در ایالات کوازولو-ناتال، شمال غربی و کیپ تاون آن کشور برگزار شد.

رفیق بلاده نزیساند، دبیر کل حزب کمونیست آفریقای جنوبی در

مراسم ایالت کیپ تاون شرکت کرده و طی سخنانی در اهمیت و درس های انقلاب اکتبر چنین گفت:

رفیق مسئول، اعضاء حاضر کمیته مرکزی و رفقا:

ما امروز در یک روز بسیار مهم در تاریخ مبارزات طبقه کارگر در قرن بیستم گرد آمده ایم. ما امروز هشتاد و دومین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر - اولین قیام واقعی کارگران و خلق ها علیه استثمار و ستم سرمایه داری را جشن می گیریم. بر خلاف آنچه مدعیان بدگو عنوان می کنند، این رویداد هنوز هم آمل میلیون ها زحمتکش در سراسر جهان که خواهان ایجاد یک جامعه انسانی، عادلانه و آزاد از استثمار، گرسنگی، بیسوادی و ستم هستند را نمایندگی می کند. ما امروز بنام حزب کمونیست آفریقای جنوبی اعلام می کنیم که بر رغم عقب گردها در کشورهای سوسیالیستی سابق، انقلاب بلشویکی و تکامل و تاریخ آن، بمثابة یکی از سرگترین دستاوردهای بشریت در کوشش برای درهم شکستن توحش سرمایه داری، تجلی می کند...

ایدئولوگ های سرمایه داری و دشمنان زحمتکشان به ما می گویند که انقلاب بلشویکی ۷ نوامبر ۱۹۱۷ یک فاجعه انسانی و بر خلاف تصایلات خودپرستانه ذاتی بشر بود. اما بحران سرمایه داری و فقری که در سراسر جهان به همراه دارد، گواه بر این واقعیت اند که سرمایه داری قادر به حل مشکلاتی که با آن روبروست، نمی باشد. انقلاب بلشویکی و تجربیات سوسیالیستی این قرن به ما درس هایی آموخته اند که حتی هنوز هم در این نقطه از زمان نه تنها اهمیت خود را از دست نداده اند، بلکه در واقع برخی از این درس ها در شرایط کنونی که ما در آن قرار داریم، از اهمیت بیشتری برخوردار شده اند.

اولین و مهمترین درس این است که خلق متحد به رهبری پیشروترین بخش جامعه، یعنی کارگر از طریق چالش نظام ستمگر و استثمارگر سرمایه داری، قادر به تغییر بهینه شرایط خود است. این درس به ما می آموزد که سرمایه داری بر خلاف آنچه که ایدئولوگ های آن پیوسته می خواهند به ما قبولانند، شکست ناپذیر نیست. از اینروست که ما مبارزه برای بنای سیستماتیک حزب و قرار دادن تشکیلات و ریشه محکم حزب کمونیست آفریقای جنوبی در میان کارگران متشکل و فقرا را در صدر فعالیت های خود قرار داده ایم.

دومین درس مهم این است که بشریت قادر به تامین آموزش رایگان برای همه، بهداشت رایگان برای همه، تامین اجتماعی فراگیر، اشتغال کامل، حمل و نقل عمومی ارزان و قابل دسترسی برای همه بوده و این نظام سرمایه داری مبتنی بر حرص و آز و سود شخصی است که مانع اصلی بر سر راه تامین این نیازهای اساسی توده هاست.

ثالثا تجربه سوسیالیستی قرن بیستم این درس مهم را نیز به ما آموخت که دولت تنها نهادی است که قادر به رهبری یک توسعه همه جانبه و تهاجمی در راستای برآوردن نیازهای مردم عادی می باشد، بلکه تنها یک دولت متکی بر طبقه کارگر و قدرت مردمی است که به بهترین وجهی می تواند به بهبود شرایط زندگی زحمتکشان و فقرا بپردازد؛ بخش خصوصی، هیچگاه قادر به پاسخ دادن به نیاز توده ها نخواهد بود، زیرا نظامی است متکی بر سودجویی تعدادی اندک. به همین دلیل است که ما بعنوان حزب کمونیست آفریقای جنوبی، اعتقاد راسخ داریم که فروش اموال دولتی به بخش خصوصی، بعنوان وسیله ای برای تامین نیاز مردم، سیاستی محکوم به شکست است.

خصوصی سازی در مقیاس وسیع که طی ۱۵۰ سال گذشته، از جانب بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به کشورهای در حال توسعه تحمیل شده است، به طرز شومی شکست خورده است. با این وجود به ما می گویند که علت ناکامی این اقدامات در این است که ما به اندازه کافی خصوصی سازی و آزادسازی اقتصادی را پیش نبرده ایم. به عبارت دیگر آنها قربانیان خصوصی سازی را مسئول مشکلات کنونی معرفی می کنند.

درس های انقلاب بلشویکی و گذار آفریقای جنوبی به دموکراسی:

این مهم است که ما از همه شما که به کنگره ملی آفریقا رای دادید و آرا با اکثریت حتی بزرگتری به دولت برگردانید، تشکر کنیم. اگر بخاطر ائتلاف غیر اخلاقی و نژادپرستانه دو حزب دیگر نبود، کنگره ملی آفریقا می توانست دولت را در این ایالت تشکیل دهد. بنابراین مهم است که ما به بسیج توده ها در این ایالت و توجه به نیازهای زحمتکشان و فقرا ادامه دهیم. از این طریق است که شالوده تشکیل دولت در این ایالت از طرف کنگره ملی آفریقا بعنوان تنها سازمانی که به بهترین وجهی قادر به رهبری کیپ غربی و رسیدگی به نیازهای زحمتکشان و فقرا که اکثریت را تشکیل می دهند، پی ریزی خواهد شد.

با این وجود مبارزات امروز ما در آفریقای جنوبی ویژگی مهم دیگر انقلاب بلشویکی و آنچه که در صدد تحقق آن بوده را برجسته تر می کند. در حالیکه ما پیشرفت های مهمی در زمینه برآوردن نیازهای اساسی مردم عادی، نیازهایی مانند آب آشامیدنی پاکیزه، برق، مدرسه، درمانگاه، ارتباطات تلفنی و قوانین کار مترقی داشته ایم، این پیشرفت ها همه روزه از جانب ماهیت سرمایه داران جامعه آفریقای جنوبی تهدید می شوند. در حالی که ما قوانین کار مترقی وضع می کنیم، صدها هزار کارگر، کار خود را از دست داده و نتیجا مشمول این قوانین مترقی نمی شوند. بیکاری کارگران و خانواده هایشان را به فقر مطلق سوق می دهد.

این در واقع بدین معناست که بزرگترین تهدید نسبت به دموکراسی در آفریقای جنوبی، خود نظام سرمایه داری است. آنچه که دولت با یک دست به زحمتکشان می دهد، سرمایه داران با دُ دست از آنها پس می گیرند. در حالیکه ما در صدد تقویت توانایی های دولت در ارائه خدمات بهتر هستیم، بخش خصوصی در طلب خصوصی سازی و دست اندازی به همان اموال دولتی است، که مسئول ارائه بخشی از این خدمات هستند. در حالیکه ما در صدد بنای مسکن برای فقرا هستیم، بانک های سرمایه داری کاملاً خود را از اعطای اعتبار برای ساختن مسکن کم هزینه کنار کشیده اند.

انقلاب بلشویکی دقیقاً با مبارزه برای تغییر چنین شرایطی بود که عملاً نشان داد در یک جامعه سرمایه داری دموکراسی وجود ندارد. این موضوعی است که در جامعه ما به آن توجه لازم نمی شود. مسئولیت افشای این دروغ که سرمایه داری بهترین محیط را برای دموکراسی بوجود می آورد، به دوش طبقه کارگر و فقرات.

ضمن توجه کامل به اهمیت رای دادن در دموکراسی، حزب کمونیست آفریقای جنوبی، دموکراسی را تنها محدود به رای دادن نمی داند. دموکراسی در اساس، یعنی توزیع دموکراتیک منابع اقتصادی برای مبارزه با فقر، گرسنگی و بیسوادی.

سرمایه داری ماهیتاً نظامی غیر دموکراتیک است که در آن ثروتی که حاصل فعالیت میلیون ها انسان است، بطور خصوصی در تملک تعدادی اندک قرار می گیرد. ادامه و تقویت سرمایه داری در کشور ما، بطور ساده، دوام هر نوع پیشرفتی که در جهت تامین نیازهای مردم ما حاصل شده است را تهدید می کند. این واقعیت است که ما از اشاره به آن هیچگونه ناراحتی نداریم. سرمایه موجب تعمیق و گسترش همان فقری می شود، که عدم مقابله با آن، تهدیدی دائمی برای دموکراسی ما می تواند باشد. به همین دلیل، انقلاب

مجلس خبرگان، بازهم تشکیل جلسه داد!

خبرگانی با مشروعیت ۴۸ درصدی!

مجلس خبرگان تعیین رهبری در آستانه انتخابات مجلس ششم تشکیل جلسه داد. معمولاً جلسات این مجلس در بزرگراه هائی نظیر انتخابات تشکیل می شود تا از مواضع شورای نگهبان، جامعه روحانیت، موفقه اسلامی و گروه های همسو با آن حمایت کند! این بار مجلس خبرگان رهبری، که اکثریت آن را وابستگان مدرسه "حقانی" تشکیل می دهند در شرایطی برپا شد، که تعداد قابل توجهی از نمایندگان آن به عنوان صادر کنندگان فتوای قتل و جنایت ها، اختلاس کننده اموال عمومی، صاحب ثروت های قدرت به همراه آورده در جامعه افشاء شده اند. روحانیونی نظیر علی فلاحیان، علی رازینی و...

آنگونه که از اخبار جسته و گریخته منتشر شده در مطبوعات داخل کشور بر می آید، معنود روحانیونی که از غربال شورای نگهبان عبور کرده و به این مجلس راه یافته اند، در جلسه اخیر این مجلس رسماً خواهان تصویب گواهی برای نظارت بر اختیارات خود ساخته و پرداخته "رهبر" شده اند. آیت الله موسوی تبریزی که زمانی خود دادستان کل کشور بوده گفت، که گواهی را برای کنترل و نظارت بر اختیارات رهبر پیشنهاد کرد، اما اکثریت به آن رای نداد.

آیت الله تبریزی نگفت، اما از این اظهارات او کاملاً بر می آید که اکثریت مجلس خبرگان اولاً طرفدار اختیارات نامحدود و مطلقه رهبر است، ثانیاً دفاع از اختیارات بی کنترل و مطلق در حقیقت دفاع از موقعیت خود در جمهوری اسلامی است!

تنها بعنوان یک نمونه: اگر بده بستان درباره اختیارات مطلقه بین رهبر و مجلس خبرگان (که فقهای شورای نگهبان نیز در آن حضور دارند) وجود نداشت، چگونه می شد حجت الاسلام رازینی در مقام رئیس کل دادگستری استان مرکز سپرده های مردم به دادگستری به حساب شخصی خود واریز کند و سود آن را به جیب بزند؟ اگر این اختیارات مطلقه و غیرقابل کنترل در یک معامله دو طرفه بین "رهبر" و مجلس خبرگان وجود نداشت، چگونه "علی فلاحیان" که همه مردم ایران می دانند شاه کلید پناهگاه سران مافیای مالی-جنائی در جمهوری اسلامی است، می توانست در این مجلس بنشیند؟

چنین مجلسی چگونه می تواند در پایان هر نشستی که دارد، نسبت به آزادی محدود مطبوعات هشدار ندهد و خواهان یورش به آن نشود؟

آنچه که بنام مجلس خبرگان تعیین و نظارت بر کار رهبری تشکیل شده، در واقع، در اکثریت خود اجتماعی است از صاحبان قدرت در مافیای اقتصادی-جنائی جمهوری اسلامی، که در صورت تثبیت و تعمیق جنبش کنونی بسیاری از آنها باید به پای میز محاکمه کشیده شوند. حتی اگر تحولات در ایران به گونه ای شبیه تحولات در آفریقای جنوبی پیش برود و مردم ایران هر نوع انتقام را مردود هم اعلام کنند، حداقل این افراد دیگر نمی توانند مصدر امور حکومتی باشند و ثروتی که به یغما برده اند، باید به ملت باز گردانده شود.

مجلس ۴۸ درصدی

از جمله غفلت های مطبوعات طرفدار تحولات، که مخالفان تحولات پیوسته از آن سود می برند، عدم تکرار اخبار مربوط به رویدادهای گذشته و زنده نگهداشتن این رویدادها در اذهان عمومی مردم ایران در لحظات مناسب است. انتخابات خبرگان کنونی را، تقریباً مردم تحریم کردند و علیرغم همه تقلب ها، رای سازی ها و تهدید و تشویق های حکومتی، تنها ۴۸ درصد واجدین رای در آن انتخابات شرکت کردند. یعنی مجلس ۴۸ درصدی با اختیار ۸۰ درصدی "رهبری"!

نباید به گونه ای با حوادثی که پشت سر می ماند برخورد شود که هدایت کنندگان این حوادث تصور کنند گذشت زمان و بوجود آوردن حوادث جنجالی جدید، گذشته را از اذهان عمومی پاک می کند. اگر چنین شود، آنوقت می توان یقین داشت که شورای نگهبان نگران میزان شرکت مردم در انتخابات مجلس ششم، رد صلاحیت ها و همه اعتراضات کنونی نیز نیست و می داند که مانند انتخابات مجلس خبرگان همه چیز تحت تاثیر زمان و حادثه آفرینی های جدید به فراموشی سپرده خواهد شد.

بلشویکی در صدد تحقق و حصول به دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی بود، هر یک از این دو، بدون دیگری بدون معناست.

دقیقاً بخاطر ماهیت سرمایه دارانه جامعه آفریقای جنوبی است، که اگر طبقه کارگر و فقرا بطور موثر بسیج نشوند، حاصل مبارزات آنها از جانب گروه کوچکی از نخبگان غصب خواهد شد. بعنوان مثال امروز یک گرایش نگران کننده وجود دارد که به کارگران بشناهی مانعی بر سر راه توسعه اقتصادی جامعه آفریقای جنوبی می نهد. ضمن تشدید حملات ایدئولوژیک به کارگران آنها بعنوان گروهی نخبه که تنها به فکر منافع تنگ نظرانه خود هستند، مورد شتمات قرار می گیرند. در حالیکه هرگز اینگونه اتهامات درباره نخبگان واقعی، یعنی طبقه سرمایه دار که تنها به فکر منافع خودپسندانه اش است، بکار گرفته نمی شوند. متأسفانه بعضی اوقات اینگونه صداها در صفوف جنبش دموکراتیک هم شنیده می شوند. امروز کسانی هستند که مذاکره با کارگران و شرکت آنها در روند دگرگونی جامعه را غیر ضروری می دانند. خطر چنین برخوردی در این است که در عمل به اهداف نخبگان سفید که در هر حال در درجه اول از هر روند دگرگونی مبتنی بر خصوصی سازی سود می برند، کمک می کند.

حزب کمونیست آفریقای جنوبی لازم بیادآوری می داند که بدون دخالت مرکزی طبقه کارگر، دموکراسی و دگرگونی واقعی در کشور ما نمی تواند وجود داشته باشد. با حذف طبقه کارگر و یا به حاشیه راندن آن، به هیچ دگرگونی واقعی نمی توان دست یافت. دقیقاً بخاطر این خطرات کمین کرده است که انقلاب بلشویکی هنوز هم درس های مهمی برای ما در برداشته و به ما ضرورت بنای قدرت سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر و فقرا را می آموزد...

... در گرامی داشت انقلاب اکتبر می خواهیم این واقعیت را افشاء کنیم که امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، همچنان دلیل واقعی فقر در جهان است. انقلاب بلشویکی علیه این امپریالیسم مبارزه کرد و علیه این امپریالیسم است، که ما باید در راستای ایجاد یک نظم جهانی عادلانه و برابر پیوسته مبارزه کنیم.

همچنین بگذارید تعهد خود نسبت به تقویت همبستگی بین المللی طبقه کارگر، بشناهی شالوده واقعی که همه مبارزات ملی، متکی بر آن، قادر به پیروزی بر ستم، استثمار، فقر و بیماری خواهد شد را تجدید کنیم.

زنده باد روح انقلاب اکتبر

سوسیالیسم آینده است، آنرا امروز بنا کنیم.

اخبار جنبش جهانی

نمونه ای "کوچک" از "بهشت" جهان سرمایه

هلند کشور کوچکی است. سالیان دراز، در دوران جنگ سرد، این کشور همراه تعدادی از دیگر کشورهای اروپای باختری، از جمله کشورهای اسکاندیناوی به عنوان "بهشت" جهان سرمایه و جایی که در آن تضاد کار و سرمایه به اصطلاح برای همیشه حل شده است، معرفی می شد.

نگاهی گذرا به آماری که حزب سوسیالیست هلند، در آستانه هزاره جدید میلادی ارائه داده است، گوشه هایی از این "بهشت" را که به وضعیت و سرنوشت کودکان و نوجوانان این کشور مربوط می شود روشن می سازد.

براساس این آمار:

- تقریباً ۲۰ درصد کودکان و نوجوانان در هلند دچار مشکلات جدی ناشی از مسائل اقتصادی هستند. به این ترتیب آنها شانس مساوی را برای یک آینده خوب از دست می دهند؛

- ۷۵۰ هزار کودک در هلند، در فقر بسر می برند! بسیاری از آنها از غذا، دارو و وسائل کمکی کافی برخوردار نمی شوند. تقریباً از هر سه نوجوان و جوان هلندی، یکی از آموزش کافی برای ورود به بازار کار برخوردار نیست؛

- از هر شش جوان هلندی، یکی دچار مشکلات جدی رفتاری و روانی-احساسی است.

با توجه به کل جمعیت هلند که کمی بیش از ۱۵ میلیون نفر است و ترکیب جمعیتی آن که بیشتر میانسالان و بزرگسالان را در برمی گیرد، رقم یاد شده گویای بسیاری چیزهاست! ■

برای نخستین بار، در یک هفته نامه معتبر چاپ داخل کشور

نام "احمد خمینی" در لیست قتل های سیاسی-حکومتی!

راه توده هم در اطلاعیه ای که بلافاصله پس از اعلام خبر مرگ احمد خمینی صادر کرد و هم در خبر مربوط به اعترافات "احمد خوش کوش" در زندان جمهوری اسلامی، که در شماره ۹۰ منتشر شد، مرگ احمد خمینی را یک قتل سیاسی اعلام داشت. "راه توده" در اطلاعیه ای که بلافاصله پس از اعلام خبر درگذشت احمد خمینی منتشر کرد نوشت: «با مرگ او-احمد خمینی- در واقع به ادامه حیات نام "خمینی" در رویدادهای و اخبار ایران، تحت عنوان فعالیت های "احمد خمینی" و دیدارهای وی در حسینیه "جماران" پایان داده شد. پیوند "خمینی" با نام "احمد"، حضور پیوسته او در کنار پدرش در تمام تصاویر و فیلم های تلویزیونی و سرانجام وصیت پدرش در سپردن هر نوع اصلاح، تفسیر و تعبیر از سخنان و نوشته های آیت الله خمینی به وی، در مجموع به "احمد خمینی" چنان وزن و اعتباری بخشیده بود که بتوان گفت مرگ ناگهانی او را در این مجموعه جستجو کرد. (متن این اطلاعیه، با توجه به افشاگری های اخیر پیرامون قتل احمد خمینی، برای اطلاع بیشتر خوانندگان راه توده، روی شبکه اینترنتی "راه توده" برده شد. این اطلاعیه در شماره ۳۱ راه توده، به تاریخ فروردین ۱۳۷۴ منتشر شده است و حاوی اخبار و اطلاعاتی است که با کشف شبکه قتل های سیاسی-حکومتی بر بسیاری از آنها مهر تأیید زده شد!»

هفته نامه "پیام هاجر" که صاحب امتیاز و مدیرمسئول آن اعظم طالقانی، دختر آیت الله طالقانی است، در یک اقدام جسورانه، نام حجت الاسلام احمد خمینی را در لیست قربانیان قتل های سیاسی-حکومتی جمهوری اسلامی اعلام داشت! این افشاگری در شماره ۳۰ آذر "پیام هاجر" و در گزارشی دقیق و مستدل از قتل های سیاسی-حکومتی طی ۱۰ سال اخیر انتشار یافت. در مقدمه این گزارش آمده است: «در دهه اخیر حدود ۸۰ مورد قتل به وقوع پیوسته که هنوز لیست کامل آن مشخص نیست، اما طبق شواهد، این قتل ها را می توان به دو دسته تقسیم کرد. قتل هایی که ارتباط آن با محفل نشینان سعید امامی محرز است و قتل ها و جریاناتی که هنوز رابطه آن ها با باند یاد شده مورد اشاره قرار نگرفته است.»

گزارش نویس، که با بکار بردن کلمه "آشکاره" قتل را محرز و فقط فاش نشدن آن را در نظر دارد، سپس اسامی قربانیان قتل های سیاسی-حکومتی و دیگر توطئه های مربوط به این قتل ها را ذکر کرده و در ادامه، اسامی کسانی را منتشر می کند که مرگ آن ها مشکوک است.

در این قسمت ضمن برشماری چند نامی که در ماه های گذشته به کرات و بعنوان قربانیان قتل های سیاسی-حکومتی در نشریات از آنها یاد شده، نام احمد خمینی برای نخستین بار و بعنوان نفر ششم لیست، در کنار نام های کاظم سامی، احمد میرعلاتی، حسین برازنده، ابراهیم زال زاده، احمد تفضلی، حمید حاجی زاده، پسر ده ساله حمید حاجی زاده و دکتر پرتوی اعلام شده است.

گزارش نویس تأکید می کند که قتل دکتر پرتوی گویا مرتبط با پرونده پزشکی حاج سید احمد خمینی بوده است!

در اینجا، یعنی درباره قتل دکتر پرتوی نیز (وی را در خانه مسکونی اش خفه کردند) پیام هاجر این قتل را مرتبط با پرونده پزشکی احمد خمینی اعلام می کند. عادی ترین سؤال هر خواننده این جمله آنست که اگر دکتر پرتوی از رازی مطلع نبود، چه دلیلی برای کشتن وی وجود داشت؟

تهیه کننده گزارش، با در نظر داشت همه خطرات و مشکلات حقوقی ناشی از افشاگری ها، نام پنج فارغ التحصیل مدرسه حقانی قم را که در رده های بالاتر از سعید امامی قرار داشته اند، بعنوان متهمان قتل های سیاسی-حکومتی فاش می کند و می نویسد: «... اگر سعید امامی نفر هفتم است، عالیشانان خاکستری چه کسانی هستند؟ ۱- ... ۲- ... ۳- ... ۴- ... ۵- ... ۶- ... ۷- سعید امامی.»

آیا دانش آموختگان مدرسه حقانی، یعنی فلاحيان (وزیر اسبق اطلاعات)، حجت الاسلام حسینیان (معاون سابق وزارت اطلاعات و دوست سعید امامی)، حجت الاسلام محسنی ازهای (نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات)، مصطفی پورمحمدی (معاون سابق وزیر اطلاعات)، حجت الاسلام رهبرپور (رئیس دادگاه انقلاب) و ... نباید پاسخگو باشند؟

گزارش نویس نام نفر ششم را ذکر نمی کند، اما همگان می دانند که نام "علی رازینی" در کنار این عده خالی است!

در همین گزارش، برای نخستین بار چند خبر و اطلاع تازه پیرامون قتل های سیاسی-حکومتی، فاش می شود، این اخبار و اطلاعات را در زیر می خوانید:

۱- آیت الله عباسی خراسانی، از سوی گزارش نویس پیام هاجر در جمع کسانی قرار می گیرد که توسط گروه سعید امامی-مدرسه حقانی ترور نافرجام شد. امام جمعه سابق مشهد از این عملیات تروریستی جان سالم بدر برده است. او اکنون در جمع روحانیون طرفدار محمد خاتمی قرار دارد و گهگاه نیز دیدگاه هایش را در باره حوادث روز، در مطبوعات اعلام می کند.

افشای ترور آیت الله عباسی خراسان توسط مانیای مدرسه حقانی، که مقامات وقت امنیتی آن را منتسب به مجاهدین خلق اعلام کرده بودند، نشان می دهد که ریشه ترور بسیاری از روحانیون در جمهوری اسلامی و از همان ابتدای پیروزی انقلاب را باید از درون پرونده همین قتل ها و ترورها و انفجارها بیرون آورد؛ از جمله ترور آیت الله مطهری را.

۲- در گزارش های مربوط به قتل های سیاسی-حکومتی بارها از اعترافات یکی از متهمان، نزد یکی از روحانیون، که نماینده مجلس از تهران نیز بوده سخن به میان آمده است. با کمال تأسف نام این روحانی هنوز برده نشده است.

خوش کوش قبل از خروج از کشور دستگیر می شود و نخستین اطلاعات پیرامون نقشه و نحوه قتل احمد خمینی را در زندان فاش می کند! اکنون شایعات زیادی در باره خودکشی، مرگ و یا نجات از مرگ احمد خوش کوش در زندان، دهان به دهان می شود و حتی یکبار نیز این خبر در روزنامه "آزاد" منتشر شد که از سوی وزارت دادستان دادرسی نظامی، با صدور اطلاعیه ای تکذیب شد. صدور این اطلاعیه وزارت اطلاعات و امنیت نیز خود مهر تأیید شد بر حوادثی که احتمالاً در زندان برای احمد خوش کوش روی داده است، زیرا اگر چنین خبری مستند نبود و حداقل خوش کوش اقدام به خودکشی نکرده بود و یا اقدام برای کشتن او در زندان نشده بود، برخورد با روزنامه "آزاد" به اتهام نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی بسیار شدیدتر از صدور اطلاعیه بود!

۳- شبکه ای، که سعید امامی نیز در آن قرار داشته و نام پنج فرد موثر این شبکه نیز در گزارش پیام هاجر فاش شده، بنا به نوشته "پیام هاجر" یک "خط ترانزیت مواد مخدر" را نیز اداره می کرده است و از این طریق نه تنها بودجه عملیات خارج از کشور تأمین می شده، نه تنها از شبکه جهانی مواد مخدر برای قتل های سیاسی-حکومتی استفاده می شده، بلکه ثروت عظیمی را نیز به حساب های سران این مافیای در بانک های خارجی واریز کرده است.

در پیام هاجر، در رابطه با این خط ترانزیت نام دو نفر مطرح است: ۱- سیامک سنجری ۲- فاطمه قائم مقامی.

این دو نفر هر دو به قتل رسیده اند تا اطلاعاتشان مدفون شود! فاطمه قائم مقامی به قتل رسیده است. فاطمه قائم مقامی، سرمهماندار هواپیمائی جمهوری اسلامی بوده و با احتمال بسیار نقش مهمی در شبکه ترانزیت مواد مخدر داشته است.

۴- نویسنده گزارش منتشره در "پیام هاجر"، احتمالاً با اطلاع از اعترافات اکبر خوش کوش نزد آن روحانی که نامش برده نمی شود، با دقت تمام در باره یک حمام "سونا" می نویسد که محل ملاقات های بسیار مجرمانه سران مافیای قتل های سیاسی-حکومتی است. او می نویسد: «ساجرای سونای تاریکخانه اشباح چیست؟ پول خون چه کسانی در این سونا به اکبر خوش کوش پرداخت می شده است؟ شایع است "پیروز دوانی"، که در شهریور ۱۳۷۷ مفقود شد، براساس حکمی به قتل

شناساندن چهره واقعی مخالفان تحولات، هر گامی را که مقدر و ممکن است بردارند، حتی اگر گامی کوچک باشد!

در این ارتباط و با توجه به ادامه آرمانخواهی در بدنه این ارگان‌ها، نباید لحظه‌ای در افشای فساد عظیم مالی مدافعان دروغین ارزش‌های انقلاب، اسلام‌ناب محمّدی، ارزش‌های دینی و... درنگ کرد. اطلاعات مربوط به تجارت، ثروت‌اندوزی، غارتگری، زمین‌خواری، آدم‌کشی، تصاحب کارخانه‌ها، انتقال آرزو به خارج، سازمان دادن راه‌های ترانزیت مواد مخدر که به نابودی بخشی از نسل جوان کشور انجامیده، حساب‌های بانکی خارج کشور و هر نوع اطلاع دیگری که در این ارتباط بدست می‌آید، باید وسیعاً در جامعه و بویژه در بدنه ارگان‌های نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی بخش شود. ادامه تحولات در جامعه، تثبیت دست‌آوردها، نجات انقلاب ۵۷ و جلوگیری از عملیات کودتائی علیه جنبش مردم، از این طریق تضمین می‌شود.

عالیجنابان اقتصادی

کارخانه‌ها و شرکت‌های علی و حسین همدانیان، سرمایه‌داران بزرگ پیش از انقلاب، همگی در اختیار رئیس حوزه علمیه اصفهان، آیت‌الله مظاهری قرار گرفته‌است! کارخانه سیمان اصفهان، قند نقش جهان، صنایع پشم، شرکت ریسندگی و بافندگی بافتاز، شرکت پشمبافی پارس فاستونی و... از جمله کارخانه‌ها و شرکت‌های برادران همدانیان است که اکنون در اختیار آیت‌الله مظاهری است.

آیت‌الله مظاهری از پشتیبانان و حامیان مولفۀ اسلامی، مدرسه حقانی و روحانیت مبارز است و در تمام توطئه‌هایی که در اصفهان علیه آیت‌الله منتظری و آیت‌الله طاهری انجام می‌شود نقش کلیدی دارد.

بعد از مشهد، اصفهان بزرگترین حوزه نفوذ انجمن حجتیه است. این نفوذ از پیش از انقلاب تاکنون حفظ شده‌است. ماجرای قتل آیت‌الله شمس‌آبادی در اصفهان، که مربوط به زمان شاه‌است، ریشه در اختلاف و مبارزه با حجتیه در اصفهان داشت. در آن زمان آیت‌الله شمس‌آبادی، رهبری حجتیه را در حوزه علمیه اصفهان برعهده داشت. حجت‌الاسلام سیدمهدی هاشمی که بدلیل ارتکاب این قتل در زمان شاه به زندان ابد محکوم شده بود، پس از انقلاب از زندان آزاد شد و در حالیکه مقلد آیت‌الله منتظری بود، دست به سازماندهی وسیعی در سپاه پاسداران اصفهان زد. در تدارک برکناری آیت‌الله منتظری از قاسم مقامی آیت‌الله خینی، سید مهدی هاشمی زیر ضربه قرار گرفت و سرانجام نیز به کمک حجت‌الاسلام ریشهری و حجت‌الاسلام فلاحیان پرونده‌ای برای وی تنظیم شد که به کمک آن نه تنها مهدی هاشمی اعدام شد، بلکه زمینه برکناری آیت‌الله منتظری از جانشینی آیت‌الله خینی را نیز فراهم گردید.

دو چهره وابسته به مولفۀ اسلامی و حجتیه، اکنون در اصفهان بشدت علیه آیت‌الله منتظری، آیت‌الله طاهری و جنبش مردم فعالیتند: علی‌اکبر پرورش، قائم مقام رهبری مولفۀ اسلامی و از رهبران شناخته شده حجتیه در زمان شاه و فردی بنام "کاوه"، که این دومی رهبری "انصار ولایت" را در اصفهان برعهده دارد. انصار ولایت، با آنکه عملیاتی مشابه انصار حزب‌الله تهران دارد، اما خشن‌تر و آشکارتر از انصار حزب‌الله است و علاوه بر ترورها، حمله به نماز جمعه‌ها، اجتماعات و سخنرانی‌ها، تاکنون در چند عملیات خارج از حوزه اصفهان نیز بصورت مسلحانه عمل کرده‌است. از جمله در تظاهرات مردم کردستان در اعتراض به ربودن عبدلله اوجلان، رهبر کردهای ترکیه به کمک سازمان امنیت اسرائیل و انتقال او به ترکیه! واحدهای مسلح انصار ولایت از اصفهان به سنجند منتقل و به تظاهرات مردم حمله‌ور شدند.

تمامی تحرکات گروه کاوه و عملیات علی‌اکبر پرورش و توطئه علیه آیت‌الله طاهری، با حمایت آیت‌الله مظاهری، رئیس حوزه مذهبی اصفهان انجام می‌شود. ریشه‌های این حمایت علیه تحولات و علیه آزادی مطبوعات و آگاهی مردم از واقعیات اقتصادی-سیاسی را در کجا، جز در واقعیات اقتصادی بالا باید جست؟

روحانیونی که با عبدا لله نوری در زندان بسر می‌برند!

عبدا لله نوری در بند ۲۰۵ زندان اوین بسر می‌برد. وقتی او وارد زندان اوین می‌شود، حجت‌الاسلام محسن کدیور به استقبال او می‌آید و می‌گوید: «با آمدن شما، من از تنهائی و بی‌همیزی نجات یافتم.»

در کنار روحانیون "زنا" کار! در این بند، غیر از چند مجرم غیر روحانی، بقیه زندانیان همگی روحانی هستند. جمع این روحانیون به ۱۰۷ نفر می‌رسد که به جرم زنا، اختلاس و کلاهبرداری در زندان بسر می‌برند. یکی از این روحانیون به جرم ۱۲ بار زنا در بند ۲۰۵ زندان اوین بسر می‌برد.

رسیده‌است. چه مرجعی و در کجا این حکم را صادر کرده‌است؟ آیا حکم‌دهنده در حوالی سونای تاریک‌خانه اشباح است؟»

براساس افشاگری شماره ۴، پیروز دوانی نه تنها به قتل رسیده، بلکه عامل اجرای قتل نیز اکبرخوش کوش معرفی شده‌است و پول خون را نیز گرفته‌است! در تهران و در ارتباط با قتل پیروز دوانی گفته می‌شود:

در اولین مراحل بازجویی از متهمان دستگیر شده قتل‌های سیاسی-حکومتی، مسئله قتل او محرز شده و حتی متهمین آدرس دفن او را در بهشت زهرا نیز داده‌اند. مقامات به آدرسی که متهمین قتل‌ها داده بودند مراجعه می‌کنند، اما چند ساعت قبل از آن‌ها، کسان دیگری به محل رسیده، قبر را شکافته و جنازه را به نقطه نامعلومی منتقل کرده بودند!!

اهمیت افشای قتل احمد خمینی

تردید نیست که در صورت افشای بیشتر ماجرای قتل سید احمد خمینی، پرونده قتل‌های سیاسی-حکومتی به انفجاری مهیب در جمهوری اسلامی و علیه توطئه‌گران و خاتین به انقلاب در حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی تبدیل خواهد شد. با آنکه از همان ابتدای اعلام خبر مرگ ناگهانی احمد خمینی، مردم ایران به همه اخباری که در این ارتباط رسماً اعلام شد با دیده تردید نگرستند، اما اکنون و با ادامه افشاگری‌های جاری پیرامون قتل‌ها، جنایات، توطئه‌ها و خیانت‌های ۲۰ ساله در جمهوری اسلامی، این تردیدها به یقین تبدیل شده و از سطح شایعات به اخبار مندرج در نشریات کشیده شده‌است.

حتی در صحن مجلس اسلامی نیز، در هفته‌های اخیر ضرورت رسیدگی به پرونده مرگ ناگهانی احمد خمینی مطرح شده‌است!

بسیاری از رویدادهای مهمی که در دوران اخیر و در ارتباط با تصمیمات سال‌های آخر حیات آیت‌الله خمینی مطرح می‌شود، همگی مسائلی است که در صورت حیات و شهادت احمد خمینی می‌توانست به گونه‌ای متفاوت با آنچه که عنوان می‌شود در باره آنها شهادت داده شود، و یا دلائل و افراد موثر در تصمیم‌گیری‌های آیت‌الله خمینی در مقاطع مهم رهبری خویش در جمهوری اسلامی اعلام شود. از جمله این اخبار، دلائل و رویدادها، که اکنون به نام‌ها و اظهار نظرهای منتسب به آیت‌الله خمینی مطرح می‌شود عبارتند از:

ادامه جنگ، پس از شکست نیروهای عراق در خرمشهر، قتل عام زندانیان سیاسی و نامه‌ای که در این زمینه از آیت‌الله خمینی گرفته شد، برکناری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری، نامه معمولی که در تاریخ ۶ فروردین و در ارتباط با برکناری آیت‌الله منتظری، گویا آیت‌الله خمینی ابتدا نوشته و یا با نوشته شدن کلیات آن موافقت کرده، اما در تاریخ ۸ فروردین ۶۸ پشیمان شده و آن را پس گرفته‌است، شهادت‌های شفاهی پیرامون نظر مثبت آیت‌الله خمینی نسبت به رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه‌ای" که مبنای برگزیده شدن وی به این مقام شد، فتوای قتل سلمان رشیدی و افراد موثر در گرفتن این فتوا از آیت‌الله خمینی و ده‌ها و صدها مسئله شرعی، مذهبی و حکومتی دیگر که حجت‌الاسلام احمد خمینی می‌توانست معتبرترین و زنده‌ترین سند برای تدقیق آنها باشد.

او بعنوان یک گنجینه بزرگ اطلاعات مربوط به ده ساله اول جمهوری اسلامی به زیر خاک فرستاده شد. اهمیت کلیدی حیات و مرگ احمد خمینی در این نکته است.

راه‌توده در اطلاعیه‌ای خود، با در نظر داشت همین موقعیت احمد خمینی، به نقل از یک شاهد زنده اعلام داشت، که احمد خمینی چند شب پیش از مرگ، این رویداد را پیش بینی کرده و حتی بر زبان آورده بود. این شاهد، همچنان در قید حیات است و امید می‌رود که در لحظاتی مناسب و در شرایطی متفاوت با شرایط کنونی دهان گشوده و اطلاعات خود را برای ثبت در تاریخ بیان کند!

قتل احمد خمینی، همچنین نشان می‌دهد که آنچه امروز در جمهوری اسلامی همگان شاهد آن هستند، محصول دو دهه سازماندهی مافیائی، توطئه، جنایت و خیانت به انقلاب بهمن ۵۷ است. این رویداد که اکنون و برای نخستین بار در هفته نامه معتبر "پیام‌هاجر" مستقیماً به آن اشاره شده، نه تنها ابعاد گوناگون اهمیت انکارناپذیر پرونده قتل‌های سیاسی-حکومتی را نشان می‌دهد، بلکه نشان می‌دهد که کسانی که این مافیای را تا حد چنین جنایاتی سازماندهی کرده‌اند، بدین آسانی دست از حاکمیت نخواهند کشید و به همین دلیل باید در انتظار رویدادهای بسیار مهمی در جمهوری اسلامی بود. رویدادهائی که در صورت غفلت در آگاه سازی حساس‌ترین ارگان‌های نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی و پیوند آنها با خواست‌های کنونی جامعه ایران، می‌تواند حتی به جنگ داخلی، دخالت مستقیم نیروهای نظامی خارجی در ایران و تکه پاره شدن میهن ما بیانجامد!

با این بیم و یقین است، که همه نیروهای میهن دوست ساعزم از داخل و یا خارج کشور- نه تنها باید، بلکه وظیفه دارند با تمام نیروی ممکن خود در جهت آگاه سازی بدنه ارگان‌های نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی از واقعیات جامعه و

این نمونه کوچک، حکایت کاملی است از عمق فساد که حاکمیت جمهوری اسلامی با آن دست به گریبان است. این ماهی، از سر گندیده است.

"کیهان" زیر نورافکن

سخنرانی بی پروای حسین شریعتمداری در مدرسه حقانی قم و اعتراف به بازجویی از برخی رهبران حزب توده ایران و در زاس همه آنها "احسان طبری"، افکار عمومی را بیش از پیش متوجه گذشته او کرده است. او در آخرین سخنرانی اش در مدرسه حقانی و برای آنکه شرکاتی را از میان طرفداران امروز اصلاحات به حمایت از خویش فراخواند، گفت که به توصیه رئیس قوه قضائیه وقت، "آیت الله موسوی اردبیلی" و رئیس وقت زندان ها، "حجت الاسلام مجید انصاری" به زندان رفته و با طبری و دیگر رهبران حزب توده ایران گفتگو کرده است. معنای "گفتگو" نیز چیزی نیست جز بازجویی توأم با شکنجه!

سهم کسانی که وی از آنها نام می برد در رابطه با آنچه در زندان های جمهوری اسلامی و در رابطه با رهبری حزب توده ایران روی داد بجای خود محفوظ است و با تدقیق اطلاعات باید به بررسی آن پرداخت، اما آنچه که در اینجا مطرح است و حسین شریعتمداری باید به آن پاسخ بدهد ابعاد این گفتگوست! باید مشخص شود که آن دو مقامی که از آنها نام می برد دستور شکنجه روحی، روانی و جسمی شخصیت فرهیخته و بی جانشینی نظیر احسان طبری را به وی داده بودند؟ این گفتگو چه مدت و در چه شرایطی انجام شد؟ سکنه های پیاپی احسان طبری در طول این باصطلاح گفتگو چه توضیحی دارد؟ آن دست نوشته هایی که پس از گفتگوهای ادعائی حسین شریعتمداری، در حسینیه اوین در مقابل طبری می گذاشتند و با تهدید به ادامه گفتگوها در اتاق های ویژه و در صورت خود داری وی از قرائت این نوشته ها به خط چه کسی نوشته می شد؟

یگبار برای همیشه!

حسین شریعتمداری با پیش کشیدن نام روحانیونی نظیر آیت الله اردبیلی و اشاره به اینکه کسانی از میان روزنامه نگاران و نویسندگان مطبوعات تازه تاسیس در بازجویی های دهه ۶۰ با نقاب شرکت داشته اند، در حقیقت سعی می کند جلوی افشاکاری ها را بگیرد.

محمدعلی عموئی نیز در نظرخواهی پیرامون یکساله شدن روزنامه "صبح امروز" بر ضرورت افشاکاری پیرامون شکنجه ها، اعدام ها و اعترافات دهه ۶۰ تاکید می کند.

در حقیقت تهدید حسین شریعتمداری، که صادقانه ترین روش برای خنثی سازی ترندهای کسانی که خواهان ادامه نقش خود در دهه ۶۰ هستند، بازگشت شجاعانه به گذشته، نقد آن و مردود دانستن آنست. امثال شریعتمداری با باید خلع سلاح کرد.

آنچه که در زندان های جمهوری اسلامی ناجوانمردانه در حق باصطلاح "غیرخودی" ها انجام شد، سپس گریبان خودی های دیروز و نیمه خودی های امروز را گرفت. گشودن پرونده جنایات دهه ۶۰ به جسارتی در حد ایمان به تحولات و رفتن به سوی درک نوینی از جامعه مدنی نیازمند است.

در این بازگشت به گذشته، مرزهای مخرب و ضد انقلابی "خودی" و "غیر خودی" درهم فرو خواهد ریخت و به مرز میان طرفداران تحولات و مخالفان تحولات تبدیل خواهد شد. یعنی همان مرزی که از ابتدای پیروزی انقلاب باید میان طرفداران انقلاب و مخالفان انقلاب کشیده می شد.

بی اعتنائی به آن مرزبندی، گروه بندی های مذهبی مخالف آرمان های انقلاب را، به صرف باورهای مذهبی و ظاهر مذهبی، در صف خودی ها قرار داد و طرفداران انقلاب را براساس باورهای مذهبی و دگراندیشی از یکدیگر جدا کرد. آن تجربه تلخ باید امروز و برای ترسیم صف بندی های واقع بینانه به خدمت گرفته شود. روی سخن با طرفداران تحولات و آرمان خواهان نواندیش مذهبی است.

نیروهای طرفدار تحولات، که اکنون بصورت عمده در مطبوعات تازه تاسیس قلم می زنند و اندیشه های خود را، برای ایجاد تحولات مطرح می کنند، برای رهایی از تهدید و اربابی که امثال حسین شریعتمداری برای شکستن قلم ها و دوختن دهان ها بدان متوسل می شوند، چاره ای جز جسارت قبول اشتباهات گذشته ندارند.

عضو شورای سردبیر "صبح امروز" چرا سخن نمی گوید؟

از جمله کسانی که در محافل مطبوعاتی تهران گفته می شود، خاطرات و اطلاعات گسترده ای در اختیار دارد و بسیاری منتظر ورود وی به صحنه مبارزه با امثال حسین شریعتمداری ها و حسن شایانفرها و صفارهرندی ها هستند، یکی از

اعضای کنونی شورای تحریری روزنامه "صبح امروز"، بنام "تهرانی" است. وی در دوران سردبیری ماشاء الله شمس الواعظین در روزنامه کیهان، عضو شورای سردبیری آن زمان کیهان بود و در ارتباط با زندان های جمهوری اسلامی مطالبی را دریافت داشته و به چاپ می رساند. گفته می شود، که وی با "حسن شایانفر"، مدیر مسئول کنونی موسسه انتشاراتی کیهان مستقیماً در ارتباط بوده است. حسن شایانفر در آن زمان، در کنار سعید امامی و حسین شریعتمداری تیم توأب سازان را رهبری می کرد و اکنون نیز بخشی از توأب های مجاهدین خلق که آزاد شده اند با وی در ارتباط سازمانی قرار دارند!

انفجارها و ترورهای دهه ۷۰ که اغلب بنام مجاهدین خلق اعلام شد و رهبری این سازمان نیز در خارج کشور مسئولیت آنها را پذیرفت، اغلب توسط شبکه توأبین تحت مسئولیت "حسن شایانفر" اجرا شده است! شبکه ای که از کانال حسن شایانفر به تیم های ترور، آدم ربائی و قتل های سیاسی حکومتی در داخل کشور و برخی گروه های مجاهدین خلق مستقر در هرات افغانستان وصل است!

انفجارها و ترورها

از جمله این ترورها و انفجارها، انفجار در هرم امام رضا در سال ۷۴ است. آن انفجار که به کشته شدن سه نفر انجمن کار مجاهدین خلق اعلام شد. متعاقب آن انفجار، در خیابان مولوی تهران نیز بمبی در یک ظرف زباله منفجر شد که این انفجار نیز کار منفجرکنندگان بمب در حرم امام رضا اعلام شد. پس از این دو انفجار سه دختر و زن به اتهام این انفجارها محاکمه و محکوم شدند. اسدالله لاجوردی که قطعه در ماجرا آفرینی نقش مستقیم داشت، در آن زمان در یک مصاحبه مطبوعاتی تلویزیونی شرکت کرد و ضمن منسوب کردن انفجارها به مجاهدین خلق، دستگیری سه دختر و زن باصطلاح منفجرکننده بمب را یک پیروزی بزرگ برای نیروهای امنیتی اعلام داشت. این سه متهم در یک محاکمه فرمایشی نیز شرکت داده شده و محکوم نیز شدند، اما هرگز از سرانجام آنها خبری منتشر نشد.

اکنون، نه تنها متکی به اعترافات سعید امامی و همکارانش در مطبوعات افشاء شده که آن انفجارها را مافیای قتل های سیاسی حکومتی سازمان داده بود، بلکه عبداً الله نوری نیز در دادگاه خود به آن اشاره کرد. این افشاکاری ها نشان داد که آن سه دختر و زن، از جمع توأبین مجاهدین خلق برای آن محاکمه صححه سازی شده مقابل دوربین تلویزیون جمهوری اسلامی قرار گرفته بودند و بعد از اجرای این ماموریت نمایشی نیز به شبکه توأبین سازمان داده شده بازگشتند.

نظیر همین حادثه، با قتل چند کشیک مسیحی در شرق ایران تکرار شد و مجاهدین خلق مسئول آن معرفی شدند، که اکنون برخی متهمان بازداشت شده قتل های سیاسی حکومتی به جزئیات آن جنایت اعتراف کرده اند.

امثال "تهرانی"، که اکنون به صف تحول طلبان پیوسته اند، در صورت زبان گشودن پیرامون گذشته ها، از اعتبار امروز خود نمی کاهند، بلکه بر آن می افزایند و باور عمومی نسبت به یقین امروز امثال او را دو چندان می کنند.

اعتبار توصیه محمدعلی عموئی برای مرور گذشته ها، در این واقعیات نهفته است، همچنان که بی اعتبار شدن تهدیدهای امثال حسین شریعتمداری در آن نهفته است!

سردار سرتیپ "سردبیر کیهان"!

تاکنون در باره سرپرست و نماینده ولی فقیه و همچنین مدیرمسئول کیهان، یعنی برادران دینی "حسین شریعتمداری" و "حسن شایانفر" مطالب قابل توجهی در مطبوعات داخل کشور منتشر شده و رابطه آنها با سعید امامی و قتل های سیاسی، شکنجه، بازجویی، هویست نویسی و ... افشاء شده است. مطبوعات تازه تاسیس داخل کشور، از یک چهره دیگر در روزنامه کیهان غافل مانده اند. این چهره سوم حسین صفارهرندی است. او سرتیپ پاسدار است و علاوه بر باصطلاح سردبیری کیهان، با انواع گروه بندی های افغانستان در تماس است. گفته می شود، یکی از طراحان و هدایت کنندگان ارتباط با مجاهدین خلق در خاک افغانستان "حسین صفارهرندی" است و بخشی از تشکل زنجیره ای توأب های مجاهدین خلق که از زندان بیرون آمده و هدایت می شوند، زیر نظر صفارهرندی فعالیت می کنند.

نوار ویدئویی و عکس روز!

در تهران و بویژه در میان دانشجویان، علاوه بر نوار سسخنرانی سعید امامی در دانشگاه همدان یک عکس نیز از او دست به دست می شود. این عکس سعید امامی و حسین شریعتمداری را نشان می دهد، که آن دو یکدیگر را پیروزمندان در آغوش گرفته اند. ارزش و اعتبار این عکس در آنست که حسین شریعتمداری تا مدت ها منکر هر نوع ارتباط و دوستی با سعید امامی بوده است!

پیشنهادهای دریافتی

پیرامون سمینارهای توده ای!

در هفته های گذشته و بدینال اعلام آمادگی "راه توده" برای هر نوع همکاری و کمک به برگزاری سمینارهایی با هدف بررسی تحولات ایران، نامه ها و پیام هایی دریافت شده است.

محور بسیاری از این پیام ها و نامه ها، توجهی ویژه را نسبت به مسائلی نشان می دهد که آن ها را می توان بصورت فرمولبندی های زیر مطرح کرد:

- ۱- تعریفی دقیق از سیاست های ملی و نقش نیروهای ملی و ملی-مذهبی در ایران؛
- ۲- سابقه رشد نیروهای ملی-مذهبی در ایران؛
- ۳- خواستگاه های طبقاتی نیروهای ملی،
- ۴- اهداف مشترک نیروهای چپ و طرفدار سوسیالیسم (بویژه حزب توده ایران) با نیروهایی که تحت عنوان ملی و ملی-مذهبی شناخته شده اند؛
- ۵- رشد ملی گرایی در میان روحانیت شیعه ایران؛
- ۶- تاثیر روش و سیاست های ۲۰ ساله روحانیت حاکم جمهوری اسلامی - بویژه تقسیم بندی "خودی" و "غیرخودی" - و ستیز با ملی گرایی و مبارزات دهه ۳۰ مردم در شکل گیری اتحادهای جدید سیاسی در ایران؛
- ۷- ریشه های نفی و مخالفت بخشی از روحانیت حاکم جمهوری اسلامی با "مصدق" و مبارزات ملی مردم ایران؛
- ۸- حزب توده ایران و سابقه اتحاد و همکاری آن با ملیون ایران؛
- ۹- زمینه های موجود در جامعه ایران، برای رشد ملی گرایی و تاثیر عملکردهای جمهوری اسلامی بر آن؛
- ۱۰- ملی گرایی در میان خلق های ایران و آینده آن؛

همانگونه که فرمولبندی های بالا نشان می دهد، مسئله "ملی گرایی"، "آینده مبارزات ملی و گذشته این مبارزات" و "ملیون ایران" بیشترین توجه را در حال حاضر به خود جلب کرده است. این امر به گونه ای بود که "راه توده" توجه ویژه نسبت به فرمولبندی های بالا را از همین شماره که در اختیار دارید، ضروری تشخیص داد و صفحاتی را به آن اختصاص داد.

در عین حال که فرمولبندی های استخراج شده از میان پیشنهادات دریافتی می تواند محور بحثی جدی و همه جانبه از سوی توده ای ها قرار گیرد، در صورت دریافت پیشنهادات دیگر، ما آنها را فرمولبندی کرده و برای نظرخواهی اعلام خواهیم داشت. در عین حال، هر پیشنهادی را که درباره شیوه برگزاری این نوع سمینارها دریافت داریم، انتشار خواهیم داد تا به برگزار کنندگان، مبتکران و معتقدین به برپایی این نوع سمینارها، در حد خود کمک کرده باشیم.

در فاصله شماره های ۹۱ و ۹۲ راه توده که خبر برگزاری سمینارهای توده ای انتشار یافت، پیشنهاداتی در زمینه شیوه طرح نظرات نیز به راه توده رسیده است، که در شماره های آینده آن ها را نیز بتدریج منتشر خواهیم کرد. از جمله این پیشنهادات، ارسال کارهای تحقیقاتی و مقالات تحقیقی-تفسیری و اعلام آمادگی برخی علاقمندان به سخنرانی و همچنین شرکت در جلسات پرسش و پاسخ است، که همه آنها را می توان بررسی کرد.

راه توده به علاقمندانی که با شماره تلفن اعلام شده در همین صفحه راه توده تماس می گیرند و نظرات خود را مطرح می کنند، انتظار دارد که نحوه ارتباط با خود را نیز اطلاع دهند تا در اختیار برگزار کنندگان سمینار قرار گیرد. برای ارسال مقالات و نظرات کتبی نیز، تا اطلاع بعدی می توان از آدرس راه توده استفاده کرد.

چنانچه علاقمندان به شرکت در این بحث، نیازمند منابعی جهت تحقیق باشند، راه توده در حد مقدرات خود حاضر به همکاری است و از کسانی که دسترسی به منابع تحقیقاتی در این عرصه دارند نیز انتظار همکاری دارد!

در شماره ۹۲ راه توده می خوانید:

- * "حمید رضا ترقی" از خبرچینی ساواک تا نمایندگی مجلس! ص ۴
- * آیات و حجج اسلامی که باید ترک مقام گویند! ص ۵
- * عالیجنابان اقتصادی را افشاء کنید! ص ۶
- * سایه "موتلفه" از سر "بازار" کوتاه! ص ۷
- * قتل "محمد علی عموشی"، پس از انتخابات ریاست جمهوری مطرح بود. ص ۹
- * ریشه های قتل های سیاسی-حکومتی به رویدادهای دهه ۶۰ باز می گردد. ص ۱۱
- * دل پردرد "حاج سعید" چشم پر خون یک ملت! ص ۱۲
- * ناطق نوری حقیقت را می گوید. ص ۱۳
- * برنامه اقتصادی-سیاسی سرمایه داری ملی ایران ص ۱۵
- * ویژگی های "سرمایه داری ملی" و "دولت ملی" ص ۱۷
- * به دست آوردهای جنیش بیانیشیم. ص ۱۸
- * مشکلات دولت خاتمی، به قلم "کیانوری" ص ۱۹
- * "وحدت حزب" آرمان کیانوری بود. ص ۲۳
- * تصحیح و تغییر قانون اساسی حق طبیعی مردم است. ص ۲۵
- * امریکا در تدارک حمله نظامی به "کلمبیا" ص ۲۶
- * متحدان کاروان سوسیالیسم. ص ۲۷
- * گفتگو با "صفرقهرمانی" ص ۲۸
- * مردم را در جریان مناسبات اقتصادی سیاسی با انگلستان قرار دهید. ص ۲۹
- * اخبار جنیش کارگری ایران ص ۳۱
- * نامه ها و پیام های دریافتی ص ۳۳
- * ابوزیسیون جسوری که برای وطن فروشی به امریکا رفت! ص ۳۴
- * سخنرانی دبیرکل حزب کمونیست آفریقای جنوبی. ص ۳۵
- * اجلاس مجلس خبرگان، با مشروعیت ۴۸ درصدی! ص ۳۶
- * مطبوعات ایران، احمد خمینی را در لیست قتل های سیاسی گذاشتند! ص ۳۷

افزایش اجتناب ناپذیر قیمت راه توده

برای تداوم انتشار آن!

"راه توده" را از شماره ۹۲، در کشورهای آلمان ۴ مارک، فرانسه ۱۵ فرانک و امریکا و کانادا ۳ دلار خواهید خرید.

این افزایش قیمت، که برای تامین هزینه انتشار "راه توده" چاره ای جز آن باقی نماند، از مدتی پیش و برای گشایشی در کار ادامه انتشار آن مطرح بود و سرانجام نیز علیرغم میل باطنی "راه توده" چاره ای جز تسلیم نماند. راه توده امیدوار است علاقمندان به ادامه انتشار آن، مشکل تامین هزینه راه توده را درک کرده و این افزایش قیمت را عدم توجه ما به مشکلات مالی مهاجرین سیاسی تلقی نکنند!

Rahe Tudeh No. 92 Feb. 20000
Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany
شماره حساب بانکی،

Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۱۵ فرانک فرانسه ۴ مارک آلمان ۳ دلار آمریکا

15 FF, 4 DM, 2.5 US. Dollars

فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)